١٧٧

صداقت بدولت و وطن عزیز خود خدمت. نمائی نه اینکه صد تومان ضرر رعایا زده دبر گز رسیده
بهانه مرضی یا فسرار نموده باز رعیت بیچاره را به مخمصه اندازی شنیده جابدوانی اینهمه حق جهاده ای واد ای
بید او عاقبتی ارزک آقایان رعایا بعضی از شما چرا مجلس مطالبه سسر باز را بقانون راه نمی اندازی تا
مدتی معطل و نان سر خود به بدین و مبالغ کلی ضرر کشیده و خفت دیده و آخر الامر با شکنجه مامورین و تعلق
و مخارج دیگر گرفته شود و در غربت اگر شوند همخانه و دوکس باید که گسنند یاری هم بهوش ظلم است که آن بلای
نشیند فارغ اندیشه بهبودی باشد پس ایدادای بید او عاقبتی ارزک آقایان شوز کرچرا جسیع امت
شما تخم کاشتن و دیم زارات و ملک انجمن بر تقسیم [illegible] گذشته از تقسیم چرا تعمیر نمی کنید شنیده
... زار را آتش زد و دشمنی داشت نه جان تو عادل عاقل آل بین بود که مبادا
... ساد فنا رود مشروعی است که بشر حتی الامکان تخم را
... و تخم بزرگری را از هم حال
...

... الرحیم
... خلقه
... ایجاد
... از گناه
... امر الله

وَاجتناب از نواهی موقوفست بدانستن
احکام و بعضی از برادران ایمانی از این خادم
شرع انور درخواست فرمود که کتابی در ثواب
عمل باحکام الهی و عقوبت وجزاء معاصی بنویسم
وبنا بر عدم قابلیت در فکر بودم که چگونه با عدم

صداقت بدولت و وطن عزیز خود خدمت نمائی نه اینکه صد تومان ضرر رعایا زده دیگر نرسیده
بهانه مرضی یا نفر او نموده باز رعیت بیچاره را به مخمصه اندازی شنیده جا بدوانی التفرقه جاده ای وادای
بیداد غافلی از مرگ آقایان رعایا بعضی از شما چرا مجلس مطالبه ... باز را بقانون راه نمی اندازی تا
مدتی معطل و نان ... بردن و مبالغ کلی ضرر کشیده و خفت دیده و آخر الامر با شکنجه مأمورین و تعلق
و مخارج دیگر گرفته شود در غربت اگر شوند همخانه دو کس باید که کنند یاری هم بهوش ظلم است که آن ملکی
نشینند فارغ اندیشه بهبود یکی باشند پس ای داد ای بیداد غافلی از مرگ آقایان برزگر چرا ... همت
شما تخم کاشتن و درویدن زراست و ملک انجمن را تقسیم نمیکنید گذشته از تقسیم چرا تغییر نمی کنید شنیده
... را آتش زد و دشمنی داشت نه جان تو عادل عاقل آل مین بود که مبادا
... ساد فنا رود ... شرعی است که بشر حتی الامکان تخم را
... و تخم برزگری را از ... حاصل ...

هذا الکتاب تنبیه الغافلین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه
محمد و آله اجمعین اما بعد غرض از ایجاد خلق
بندگی و اطاعت امر خدا است و اجتناب از گناه
باعث رسیدن بهشت است و عمل با امر الله
و اجتناب از نواهی موقوفست بدانستن
احکام و بعضی از برادران ایمانی از این خادم
شرع انور درخواست فرمود که کتابی در ثواب
عمل باحکام الهی و عقوبت و جزاء معاصی بنویسم
و بنا بر عدم قابلیت در فکر بودم که چگونه با عدم بضاعت

سلوک نمی‌کنید که بعد از آن در حق شما بگویند رعیت تابع ظلم است بد احسان ببینید ارد و در حق شما هم
ظلم کنند و شما هم متظلم شده تا در هر سالی چندین نایب عزل و نصب شود و مبالغ کلی تقدیم بحکومت
داده متصرف شوید شنیده و لکن مشکرتم نازینکم ولان کفرتم ان عذابی لشدید ایداد غافل از مرگ
ای پاکار تو خانه بخانه رعایای بیچاره تردد نموده از برای یک حاجت صد خانه را سرکشی نموده
در شوه گرفته در خانه آخری حاجت خود را روا نموده گویا ارث پدرت را از بیچاره ما طلب داری از جمیع
تعدیات بمقابل ظلم تو نمیرسد هرکه را عادت ذمیم بود بی‌چیز میشود از دو طاهر شنیده فقطع دابر
القوم الظالمین ایداد که غافلی از مرگ

آقایان مالکین چرا مزرعه انجمن را
از روی قانون شرع و قاعده عرف تقسیم نمی‌کنید تا برکت در مالت پیدا شود و مدیون دو هزار صغیر و کبیر
نشوی بچشم خود دیده که هرکس بیشتر گندم حرام آورد زودتر معدوم شد گر نه خوشی دزد و در انبار ما است
گندم چهل ساله ما در کجا است شنیده که ولا تاکلوا اموالهم الی اموالکم ایداد غافلی از مرگ
ای آقایان مالکین شما چرا آب را تقسیم نمی‌کنید تا برکت در مالت پیدا شود و حرامت حلال شود و دشمنی و کدورت
و سطحی خسارت از میان برداشته شود و صفت شرب الیهودی از تو ساقط شود هرکه باشد رای خضرت حق
حضرت حق رای او باشد شنیده ان الله یحب المقسطین ایداد غافلی از مرگ آقایان میراب ها شمارا امین قرار
داده جمیع مالکین منتظر مواظبت شما هستند و اختیار آب را بشما واگذار کردند چرا حق را بمن له الحق نمیرسانید
امین نباید خائن باشد و تفاوت میان فلان و فلان چه تار انمی بینید مستدعی است که حق را بمن له الحق
برسانید دیده و شنیده اید که وان خالف الاعلان سنزاجاله علی شعبه فضل سوی الکبد والعنا شنیده اید

دیو المطففین ایداد از مرگ
آقایان صنفا چرا اقدام در ازدیاد
حق خود از مزرعه یا

گرفتار شوی نباید بر رسم بد آئین نهاد گر گویند لعنت بر آن کین نهاد تا توانی کوشش
در دفع آن نما اقدام در بدعت بد شنیده که میفرماید و لا تطیعوا امر المسرفین آی داد ای بیداد غافلی
از مرگ ای آقایان مخارج بده شما چرا اتفاق در دفع چیزهای بی مأخذ نمی‌کنید تا جز اصل نشود
تا فرع مزید بر اصل نشود و بعد از آنکه کوتاهی در دفع آن نمودید چرا که خدا را ترد میدهی یا آنکه
با فحش و دو شنام و قلق بگیرند و بعد از نفرین و غیبت کد خدا بگوئی خدایا این ظلم است شنیده
کم و ما کان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون آی داد ای بیداد غافلی از مرگ آقایان
مالیات بده اگر مسامحه در مالیات متعارفی نمائید مدیون پانزده ملیون مخلوق ایران شده بوا
انیکه مالیات معینی ایران را از هر کس خواهند گرفت وقتی که ...
بکشد در غربت اگر شوند بیچاره دو ...
فارغ اندیشه بر عهد ...
نظام ...

ای رعایا این نفاق
ای چاپار ...

یا بستوا اینه عهد انوشیروان شده خوف از چه داری در طلب حق خود کوشش کنید بی خود در این باب...

سیاهی ابو در دو سفیدی شنیده که خدا حق او دست دارد که میفرماید لا تخافا اننی معکما آقایان

صاحب باغ چرا پیوندهای باغ همسایه را میدزدید و نمیشنوی اغتصب میکنی و داخل ... مال و چشم

بپاشی بریزی و خواب یکی و آبرا زیاده از شرکا بما عنت میدهی در آستم حقیقی غافلی بچشم خود دیده ...

باغهای ظالمین نصیب مظلومین شده شنیده که فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین ای داد ای بیداد غافلی

از مرگ حالا که زمین را ساختیم و آسمان پرداختیم آقایان اداره محترم مالیه میدانم طلب چیست که میخو...

دیوانی را در سر خرمن بفیرید تا زمان حیث غله را تفریط کنند و رعیت بیچاره در سرکار غیر ...

تواری معدوم شوند شنیده که ارضا یا طال ای داد که ملاحظه نیست ای آقایان جنس بده بعضی ...

بعض مطالبه جنس دیوانی را نمیدانید تا خارج قلق مامورین از گردن خود و آنها که جنس داده سفید و ...

جنس نداده بیچاره منتظر شوند مثل است که از ما ها نی بی دانشی کرد نه گرما منزلت ماند نه سرما

شنیده که کان ... [illegible] ... را شنیده که ... [illegible]

بیداد غافلی از مرگ آقایان ... مالیه چرا مالیات را تعدیل نمیکنید تا ضعفا آسوده و عدل عادل ...

و مالیات دیوان بسهولت وصول شود شنیده که خداوند تبارک و تعالی میفرماید ان الله یامر بالعدل ...

ای داد که غافلی از مرگ آقایان نظمیه میدانم سبب چیست که زیاده از ... از بعضی محل سرباز بگیرند

تا اکثر رعایای مالیات بده از زیادتی ماخذ و فشار سرباز و سرباز بگیر تواری و معدوم شود شنیده

که ولا تکلف نفسا الا وسعها پایداری بعدل و داد بود ظلم و شاهی چراغ و باد بود ای آقایان

چرا بی انصافی در گرفتن پول از سر جوجه بیچاره نمیکنید که قسمی از او هم رعیت شده همان ...

شده ... اهل آبادی انده و بالای آن ... تو ماند نباید برسم بد آیین نهاد که گویند

لعنت بر آن کین نهاد ستمی است که ملاحظه ... منظور داری و بعد از آن که رفته

صدتنه

زیادتی حمل از قوه حامل را معیوب نموده بارهای ... رسد از قبیل مالیات جزو انداخته و باغ مخروبه

و اشیاء معدوم شده و مالیات که مستند موروثی معدوم شده و غیره تو ای حافظ مرز ...

سلاطین بگیر مدباج از خراب عدل باشد پاسبان ناهمای بشب چوبک زنی در ...

از اولیای امور مملکتی که از هر قریه از قرار اطلاع کامل داشته باشند که ضعیف از قوی و رعایا از مامورین

و مظلوم از ظالم در فشار نباشند که عدل عادلان متهم نشود و رعایا آسوده بتوانند عوارضات دیوان را

بپردازند به بانگ دهل خواجه بیدار گشت چه داند شب بی نوا چون گذشت اگر عدل کردی در این

ملک و مال بمال ملک نمی زوال شنیده ذالک جزاء المحسنین ای داد غافلی از عدل ...

گیوه کش چرا بعضی از شما ... بعضی تدلیس ظاهر گیوه را خوب و ...

گیوه را معیوب و بعضی پوست مرده ... استعمال میکنید و شهر بسیار ...

که باید یک جفت کفش پاره کند تا یک جفت تخت از شما بگیرد و دکان خود را چرا کثیف گذاشته

تمیز نمیکنی و چرا اینقدر تنبل شده که هر چه اجحاف در حق تو کنند از جای خود حرکت نمیکنید گر کنی مدح

و گر کنی ذم تو من که از جای خود نمی جنبم بلی جای کثیف و نمناک ... و بعضی ها پوست مردار

کهنه ... را استعمال کرده ... یقین بدان هر چند از قیمت گیوه از مردم بگیری در ازای آن

بلکه بیشتر خرج از برایت تراشیده شده تو بکوب بکوب ... است که دیده حالی شدنی است که مصالح ...

استعمال نکنی به دلیل و اجتنبوا الرجس من الاوثان و همیشه اتفاق داشته باشید و رفع تجاوزات را نمائید

شنیده و اجتنبوا قول الزور ای داد ای بیداد غافلی از مرگ ای آقایان همایه گیوه کشان ...

میکنید که اگر خرابی این آبادی از حیث تعدیات از گیوه کشان است محض اینکه تنبل و ...

شده اند و مبادا که یک روز معطل شوند اتفاق در هیچ کار ندارند بعید نیست لکن باز قدرشان را

بدانید هر وقت شما معطل بمانید بجهت پول مالیات وغیره کار شما را راه می اندازند و اگر گیوه

کش

کش و روفس نباشد شما هر کدام مبالغی در راه کیوه باید بدهید چون که چنین سنگلاخ جائی کم در ایران پیدا میشود
اگرچه در فکر غله نیستند وقتی که غله گران شد اکثر ایشان معدوم و متواری میشوند شنیده که چون داخل اهل دبری
ای پاک نهاد یا بهر معاش کوش یا بهر معاد شنیده سادما کانوا یعملون ای داد غافلی از مرگ ای آقایان
قصابهای شما چرا گوشت کثافات هم نمانیده اشخاص و کل صدر را بر فقرا ترجیح میدهید و هر مشتری را به
یک نرخ گوشت نمی دهی که رئیس را بیس ده را چاپ شنیده و لا تبخسوا الناس اشیائهم و گوشت بز و ماده
را از هم تشخیص نمیدهی که بواسطه گوشت ماده چشم بعضی ها معیوب شده ضعیفه از کسی پرسید که در قصابخانه
گوشت نر بود یا ماده گفت نمیدانم قوچ است یا که گفت آه آه نه قوچ میتوانم بخورم نه میش مستدعی است
که از شاه تا هر که را بیک نرخ گوشت بدهی تا نفرین نکند و برکت در مالت پیدا شود و [illegible] آقایان
مشتریان قصاب بعضی از شما چرا گوشت به نسیه می برید بعد از آنکه بردید بزودی نمی دهید سرمایه قصاب
یا سایر معامله گران صد تومان الی دویست تومان که بیشتر نیست در هر خانه دو هزار نسیه بر بدهکار از
نهادش بر آید در این خصوص تمثیل آورده اند که شخصی یهودی را دید ریش بسیار بزرگ دارد تعجب نمود
گفت سری که این قدر مو از وی در آید دیگر چه چیزش باقی می ماند شنیده و لقد کان فی قصصهم
عبرة ای داد غافلی از مرگ آقایان نسیه خوار شما چه همت را مصروف به نسیه بردن نموده اید
ظلم شما که از ظلم پی کار هیچ بیشتر است گویا نسیه را مفت میدانی نه جان تو خیال خام نموده بیدار شو
و صلوات بفرست تا عیوبات نسیه را بشمارم اولاً آنچه به نسیه آورده شود گران تر از نقد است و ثانیاً
چیز معیوب را به نسیه میدهند ثالثاً آنچه به نسیه آوردی گوارا نمیشود رابعاً هر وقت طلبکار بخانه ات آمد یا
تعارف کنی اگر اسباب تعارف ممکن نباشد باید تملق کنی خامساً عمل کاسبان بسته میشود دست دیگران
هم بطفیلی تو بسته میشود و نسیه خوار یک چاشت میخورد و دفعه دیگر اگر بمیرد آب بگلویش نمیریزند و گذشته
بر ضرر آخرتی که در بعضی موارد عبادتش باطل است طلبکار معارض شده با قلق مامور است خفته تمام

گرفته

گرفته میشود شخصی گفته شعری در مدح سلطان بگو گفت دعای ملک است بر بنده فرض الله لا اله الا هو الحی
القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض تعجب کردند که مصرع اول مختصر و مصرع
ثانی مطول گفت قافیه زود پیدا شد و الا تا فیها خالدون میرسید حالا اگر عیوبات نسیه شمرده شود
مغز بد اختل میشود دیگر مجملی گفتم نگردم زان پیمان ورنه هم اینها میوزد هم زبان مستدعی است که تا توانی چیزی را
به نسیه میاور و اگر گرفتی زود ترادا کن و بوعده معینی هم آور تا طلبکار تو به دیگران وعده خلاف نشود چونکه
یک دروغ گو باعث چندین دروغ گویان میشود تا توانی رو قناعت پیشه کن در حدیث است القناعة
کنز لا یفنی نهان و اسراف صحیح نیست شنیده ان المسرفین هم اصحاب النار ای داد ای بیداد غافلی
از مرگ ای آقایان بزاز شما جنس را گران میفروشید گران خریده اید یا سرمایه کم است و مخارج زیاد
یا طمع در ربح دارید که بزودی تاجر شوید یا مشتری کم است آن را که بگیر می آورید تلافی چندین نفر
از وی بکشید بهر حال ان بعض الظن اثم بر گذشته صلوات چرا تعریف جنس را بی اندازه میکنی این مال
لندن است این جنس را از برلن آورده اند و اکثر آن از واشنگتن پای تخت امارونی در امریکا ما
مشتری را فریفته زیاده از قیمتش بفروشید مستدعی است که مشتریان را مغبون نکنی و زیادتی در ربح
ننمائی و جنس پوسیده معیوب را بجای جنس خوب نفروشی و تا توانی به نسیه معامله مکن بواسطه طمع در ربح
شنیده ده بر هشت و هشت بر هشت برکت و برکت با خداست معامله باید حلال گرفت شنیده در جزو
تجارة لن تبور ای داد ای بیداد غافلی از مرگ ای آقایان عطار شما چرا عوض ده یک بلکه
رضا نیستید از اشخاص بی چاره ولی بد کل [illegible] میدهی بلکه مجانی میبرند و آنچه از فقرا
بی رضا خانه میگیری یک پول جمع نموده یکدفعه اشخاص خدا نشناس مبالغ کلی برده یا حاشا نمود و
یا متواری میشود هرچه اندوخته از قبیل شاه و وزیر بر بودی و گفتند این فلک هم کافی عطاران باقی را
دیده بود دید که از یک جوز چین مبالغ کلی عاید ایشان میشد از آنجائیکه بی انصاف بودند قطع نسل ایشان
شد

شده و آثاری از ایشان باقی نیست غیر از شهرت بد ایشان که شنیده و ما تجزون الا ما کنتم تعملون

ای داد ای بیداد غافلی از مرگ ای همه نوع آقایان چرا بعضی از شما از عمل آخرت غافل شده اید بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است بفکر باش که ایام عمر بر باد است مستدعی است که از خواب غفلت بیدار شویم و در عمل آخرت کوشش نمائیم و قرض آخرتی را پیش از مطالبه آن ادا نمائیم والا ده بچهارده از ما خواهند گرفت این گویا در مذاق بعضی ها ناگوار آید چونکه عمل آخرت نسیه است بماند گفت شلغم در دهن بهتر است یا دو نبه در دیگ مستدعی است چون داخل اهل هرزگی پا نهاد یا بهر معاش کوشش یا بهر معاد می خوردن و غافل شدن از کار جهان پیدا است که عاقبت چه رو خواهد داد حالا انصاف بده شخصیکه ستر عورت را نتواند نماید روا است که شال لیسه از ناف تا گلو و نان یومیه را نداشته باشد و عقب قند و چائی میرود و جزئی وجهی خرج نکند تا رفع یک بدعت بدی بشود اما در مصارف باطل از وجه کلی مضایقه ندارد و سالی دو دفعه توده بخود نماید لکن مبالغی در مصرف خیر و سایر اسباب خود آرائی و خودنمائی صرف کند و بمسجد از پی مسئله نگردد اما محض زیاد تفریح حالی چند دفعه بفلان با مام زاده میرود و در مسجد و یا در خدمت عالمان مسائل واجبه را ترک نموده اما در مسئله مستحبات اصرار نماید که ذکر تسبیح سبحان الله مقدم است یا الحمد لله یا اسم مادر حضرت یحیی چیست یا چندم چله است یا چندم ماه است و اگر خدا نخواسته قدری پول بدستش بیاید یک قبای سرج و یک شلوار مدام برای خودش و یک شال سمقار برای پسرش با پیرهن اطلس و یک پیراهن شله و یک چادر چیت برای زنش آنهم محض افتخار بر همسایه اش و در عروسی یک نخود با بشقاب اما مبالغی در مصرف ساز و غیره خرج میکند و بوصایای واجبه میت عمل نمی کند اما محض ریا مبالغی در غیر واجب خرج میکنند جان تو هزار شعر و غزل پیش کرده حیران است حالا شیطان را لعنت کن و صلوات بفرست تا علاج این گشته شود اما آنچه در دنیا بسیار لازم است بقدر مختصر

نان جو یا نان گندم لباسیکه ستر عورت کند و باندازه مالیات و سرباز و سایر عوارضات دیوانی پول نه اینکه ترک لوازمات نمائی و بهوای نفس رفتار کنی هرچه بدستت آید در مصرف باطل خرج کنی تا مبتلا شوی بخجالت کلفت و خفت مأمور مالیات و طعنه طلبکار و شماتت دشمن مرغ گرفتار شکسته پر پران شود لقمه هر گربه دران شود شنیده که خرمن زمستان تابستان است و دنیا مزرعه آخرت است و شخص انسان یکدفعه بدنیا آمده و میرود آنچه کاشته باید بدرود دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر جان پدر بدانکه بجز کشته ندروی شنیده فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره

ای داد که غافلی از مرگ ای آقایانیکه بمسجد میروید بجهت نماز یا عزاداری بعضی از شما چرا گاهی پشت سر این آقا و گاهی پشت آقا تردد میکنی گویا در غلیان تعارف کرده یا کاغذ ناحق تورا مهر نکرده یا ادعای ناحق داشتی آقا از برای خوشنودی تو ایمانش را بباد نداده یا با تمهید حیل میسر ممکن نشد یا اینکه بواسطه خاطر رفع ظلم از تو با نا بسبب محل طرفیت نکرده تو آسوده بکنار رفته تماشا کنی یا جبلی است حاله شرف گاهی این طرف گاهی آن طرف غم چیزی رگ جان را خراشد که گاهی باشد گاهی نباشد و پاره اوقات تمامی هم میکنی و بلکه یک منت عظیمی هم بسر فلان می نهی که من دیگر بخدمت فلان آقا نمی روم چرا که اسم مادر موسی را نمی داند یا بهانه دیگر اینکه فلان آقا [illegible] گندم میکارد یا درخت غرس میکند یا گوسفند میچراند یا خیر کلاهش کج است یا بی عذر است با ما طرف نمی شود یا مستطیع است اما السبیل نمی کند یا خیر گدا و بی چیز است برای خودش چه چیز زیاد نموده برای ما چه میکند در این خصوص مثل گفته شده شخصی بخانه عمو رفت بجهت آتش بر تنور کرده بادی از وی خارج شد یارو گفت بخانه دائی رفتنی بودم سهواً اینجا آمدم عموی بیچاره گفت آنچه برای عمویت آورده حالا برای دائی ببر خوب فلان شده حالا شیطان را لعنت کن و صلوات بفرست تا تکلیف معین شود اولاً بواجبات و مستحبات باید محضاً لله عمل

کنی غیر از آن باطل است و ثانیاً همین آقا بی کفش و تمام شدن جان تو وجوهات که نمی پردازی و
بمسائل شرعیه که عمل نمی کنی و هیچ وقت ایت اکرام کنند بعمل خیر که اقدام نمی کنی و همیشه بنفاق رفتار میکنی
و اگر پای یک قران ضرر در میان بیاید چنان مستغرق میشوی و یوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون ای
داد که غافلی از مرگ ای آقایان چرا بعضی از شما اولاد خود را تربیت نمی دهی و بمکتب و مدارس نمیفرستی
گویا خیال میکنی شلغم در دهن بهتر است یا دونبه و دیگ خیال خام است اولاً شخص بی علم
نه در دنیا راحت نه در آخرت و هرچه را از بی علمی پیدا کند بزودی بطرف تلف خواهد کرد کل که تربیت از
باغبان خود نگرفت اگر زند بفلک سر دو عاقبت خود روست شخص بی علم لابد مرتکب خلاف شرع
میشود و بعد از آن هرچه از حلال یا حرام جمع نموده یا بدیه یا بجریمه میرود و خسر الدنیا و الآخرة میشود
مستدعی است که اولاد حتی الامکان تعلیمش کنی علم بحری است کز او میگردد گوهر معرفت الحق
حاصل لذت علم ز دانایان پرس قیمت علم چه داند جاهل والا شنیده چه انسان نداند بجز خورد
و خواب کدامش فضیلت بود بر دواب و همه فساد از بی علمی و بی عمل و بی قانونی و غفلت از
مرگ است شنیده اولئک کالانعام بل هم اضل ای وادای سیداد غافلی از مرگ ای آقایان شنیده اید
علم لا بد آن مقدم علی علم الادیان از آنجائیکه خداوند تبارک و تعالی میفرماید کلوا و اشربوا و لا
تسرفوا حالا من تو که در امر اول لیکن اقدام داریم ولی نهی را فراموش کرده ایم که میگوید کلوا و اشربوا
را در گوش کرده و لا تسرفوا را فراموش کرده اسراف در همه چیز ناگوار داریم بخصوص ماکولات
ناگوار بحد افراط میخوریم و خود را به تخمه می افکنیم در بستر مرض افتادیم اولاً فلانه پیره زن تجویز میفرماید
بقنداغ و نبات و اغ و دارچینی زنجبیل و ثانیاً عمو یوز قلی مثل اینکه دیروز از پاریس نزول اجلال
فرموده تجویز میفرماید هندوانه و انار و کشک آب دوغ غیره اولی از یبوست سرسام موده و دومی
از کثرت بلغم به تب غش منجر میشود نفس بر تق شماره افتاده ای وادای سیداد غافلی از مرگ

آقایان طبیب را بیاورید آقای دوکتر رسید کار از کار گذشته با سخاده رجوع میشود یا که کنه یا تربت
شفا حالا هیچ کدام استعمال نشده که یارو فوت کرد حالا صلوات بفرست تا علاج این خسارت گفته شود شنیده
که اجل حتمی داریم و اجل معلق حتمی اگر از عوارضات مهلکه سالم بماند بصد و سی سال خواهد رسید و اجل
معلق متعلق بعوارضات مهلکه است و خداوند تبارک و تعالی علاج هر مرضی را مهیا فرموده و تعلیم طبیب
حاذق و بلطف الهی دفع اجل معلق گردان شده و میشود حالا در این آبادی موصوفه سالی هزار تومان
در مصرف باطل خرج میشود و یک آن را بطبیب حاذقی بدهید تا امراض عارض را دفع نماید شنیده که خداوند
تعالی ذکور را هزار تومان و اناثیه را پانصد تومان قیمت کرده حالا اگر مداقه کنی آیه و من قتل نفساً
بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا در باره تو هم شامل است و اگر اقدام در این عمل خیر
کنی آیه و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا شامل در این تمثیل گفته شد عارفی بحمامی رفت دید
حمام تاریک است بهر طرف میرفت میگفت آقا را نه فلان آقا را فلان آقا را القد کن گفت خدا شما
را بیامرزد میبایست یکی از این آقایان را بدهید یک چراغ بخرید تا باقی آسوده شوند حالا مستدعی
است که در این عمل خیر اقدام کنی و الا گذشته بر ضرر قیمت دواهای بی فایده و کفن و کافور و غیره آن
بی موقع و باعث قتل نفس بواسطه بی حذاقتی و غیره داغ اولاد صغار زندگانی را بتو حرام خواهد
کرد و در هیچ عمل اسراف مکن بخصوص در اکل و شرب بلکه خوردن کسی را تب نگیرد به پرخوردن به روزی
صد بمیرد و بشخص پرخوری گفتند کم بخور خدا اسراف را نهی نموده بقاعده بخور ثلث شکم از نان و ثلث
دیگر از آب و مابقی از برای نفس کشیدن باشد گفت من نصف شکم را از طعام و نصفش را از آب بکنم
نفس بیاید یا نیاید شکم بند دست و زنجیر پا شکم پروری کی پرستد خدا ای وادای سیداد غافلی
از مرگ ای آقایان چرا بعضی از شما بوجیات وصیت میت عمل نمی کنید ولی در غیر لوازم کوشش
داری قرض دنیا و آخرت میت را ادا نمی کنی ولی در مصرف غیر لازم مضایقه نداری شخص خود

نمائی در پاکاری حماقت ازین بالاتر چه میشود که واجب را ترک کنی تو بلکه دیگران خانه مکن کار خود کن
کار بیگانه مکن الله مشهد محض اینکه بگویند بارک الله تو مالت را در غیر مصرف خرج کنی شنیده و لا تبذر تبذیرا
ای داد غافلی از مرگ ای آقا شنیدی مجلس ترحیم میروید بجهة فاتحه خوانی اولا چرا غدغن نمی کنید که زنان
شما مجلس فاتحه خوانی بروند اولاً لعنت تمام کردند و ثانیاً محضاً لله که میروند ثالثاً نوحه خوانی زنان که
حرام است بلکه گناه کبیره است رابعاً در صدد اذیت و شماتت و ضرر و تماشای صاحب عزا اجنبیه شنیده
رفتی سراغ خانه صاحب عزا اگر رفتی عارفی گفت اگر خویشی با صاحب عزا داری چرا خانه اش را
بلد نیستی و اگر محبت نان و حلوا و گوشت غیر مهیا بود خدا تو را لعنت کند که مصیبت میت فردا دعای
بی ماخذ دارش و نوشته جات جعل اطاله و بی عدالتی صاحب عزا کفایت نیست که تو هم چندین محله
ها را پا زده چاپار آمده حالا مستدعی است که صلوات بفرستی وقتیکه فوت کسی را شنیدی بگو انا لله
و انا الیه راجعون و محضاً لله به تعزیه بروی نه اینکه فلان آقا گله میکند و معنی تعزیه این است که بیرنگ
غم شوی نه اینکه نوعی کنی که زنده را از میت مرده تر کنی و ذوق نمائی و شماتت کنی ای دوست بر جنازه
دشمن چه بگذری شادی مکن که فردا همین ماجرای تو است و ستبته شو نه شادی کنی چشم و گوش مردان
از پنبه غفلت پر است ورنه هر نعش بدوش و غلغلی بر منبری است و زنت را غدغن کن به تعزیه نرود
و اگر رفت چه زن راه بازار گیر و بزن دگر نه تو در خانه بنشین چه زنی که زنت از همه کفایت است
که گفت ما را بس اهل عنوند را بس شنیده چرا سینه مبتلها مغرب تو چاه کوبت ای برج دبیش قمر
گر شوی یوسف بطلعت عاقبت مرگ است مرگ آقایان سرباز بعد از آنکه از محل پول زیادی گرفتی
و چندین نفر را یا سواری و معدوم شدند و فلوس و مواجب از دولت گرفتی چرا از روی صداقت
خدمت نمی کنی یا بهانه میآوری از مرض وغیره مرخص میشوی یا فرار میکنی امروز در آن کوش که مهیا
باشی حیران بحال آن دل آرا باشی شنیده و جاهدوا فی الله حق جهاده ای داد غافلی از مرگ

آقایان ریش سفیدان چرا مثل لنگ سر زیر برف می برند یعنی کسی شما را نه بیند تا ا... بلکه رفع تعدیات
از مظلومین نکنید یا همین که گفتند کلایت مبارک باشد کفایت است نه جان و وقتی که ظلم متداول
شد تو هم داخل در شهیدانی و بعد از آن کوشش یکانی نمیرسد بعد از کرّ من سهراب بی هوش
دارد این چه نشاط اشکران خون دلی غافلی از خود که زخود غافلی الرب این کهی کرک خشن چه
بعد سوگند چنین یوسف شوی دست لباست را چیان بر کاوه بند که چشمی کیدو چشمی بخبند و
شنیده لم یک ینفعهم ایمانهم اذا رءوا بأسنا ای داد که غافلی از مرگ آقایان اقوام چرا
عوض اقدام در احسان با قربای خود ضرر میرسانی و اگر خداوند یا و نعمتی کرامت فرماید عوض
خوشحالی حسد میبری و اگر یاری ظلم نمایند تو عوض حمایت او تقویت ظالم را میکنی شنیده که ظالم
و حامی ظالم و راضی بظلم هر سه در مظلمه شریکند و شنیده الحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب و تحقیق
میکنی که تو در رفاهیت باشی و حال اینکه فردا همین ماجرا با تو است شنیده که حسب المثل آن
تیر کو ای دلو که غافلی از مرگ ای همه نوع آقایان چرا نیک و بد را از هم تشخیص نمیدهید لیمیز الله
الخبیث من الطیب ای دلو که اشخاصان بد را ترجیح میدهید بر اشخاص نیک جواب خواهید
گفت تملق ظالمیان از جهت تقیه است شاید اما از خود ضعیف تر را چرا اذیت میکنید دیگر
جواب ندارید بد پسند شده اید چه چاه بدان افتاده اید از خود ضعیف میازار تا توانی بکی بر حق
ضعفا کن جان که مرد نباله زاغان رود زاغ او را سوی گورستان برد شنیده ان احسنتم احسنتم
لانفسکم و ان اسأتم فلها ای داد که غافلی از مرگ ای آقایان ضعفای ظالم سخن شما هم وقتی
که از دست ظلم ملجاء پناه بردید و هم عهد شدید که دفع ظلم نمائید و آنهم کوشش در نگهداری
شما و رفع تعدیات را از شما نمود و ظالم در صدد اهانت و اذیت آن ملجاء میشود و شما هم
متفرق میشوید و علمدار را تنها گذاشته و چشم دشمن خونخوار بر علمدار است علم که افتاد قشون را

افتاده کیر تا تنفاق باج فنائش فرق تر نون نفاق نا دوفائش فقر دقاق قبر دعهد شکنی تو
باعث ضرر خود و حامی خود و خرابی آبادی و خیره شدن ظالمان شنیده که عهد الله مسئولا
ای داد که غافلی از مرگ ای آقایان صاحبان گوسفند چرا بیابان بی پایان را اذیت داده
یا گله داران اطراف و جوانب و شاهمون های غیر ذیحق میچرانند و شما باغ و ملک همسایه بی
چاره خراب نموده ماشاء الله بارک الله تکار خانگی میکنید و آنچه از شاخ گوسفند که در میان
باغ همسایه چریده عاید تو شده بی زحمت باید قدری هم از مال حلالت با آن قسم نموده یا ظالم اگر
یا گوسفندت را گرگ ببرد یا در عزائی خرج کنی و بعد از آن ظالم و گرگ را متهم نموده نه بابا جان
گرگ بی سبب گوسفند را نمی برد آه فقرا گوسفند تو را طعمه گرگ نموده شنیده و آه فقرا بیان چه مانند
ماند گر خود نبرد بر بنده را تیز کند شنیده که میفرماید انا من المجرمین منتقمون ای داد ای بیداد
از مرگ ای دا چون تو چرا گوسفندان و گله محمد را توجه میکنی و گوسفندان فقرا را میدوشی و با
پشم را می بری و بلکه گوسفند را هم از بین می بری و اگر بی چاره ادعای گوسفند شرا نماید به
اشخاص رشوه خواران وعده تعارف میدهی و هر چه عاید تو میشود در مصارف ناحق خرج
میکنی و دست خالی بخانه بر گردی هر چه اندوخته از همه گشک و پنیر بر بودی زکفت آن فلک چو حباب
شنیده و انک هو الخسران المبین ای داد غافلی از مرگ ای آقایان صاحبان گوسفند چرا
بعضی از شماها حق چوپان را کماهو حقه نمی دهید و علاوه بر آن توقع بعضی چیزها هم از چوپان دارید
این همه خلاف از یک طرف در این خصوص از یک طرف در میان پائیز گوسفند را ول دادن از یک
طرف گویا از ابتدا بهار بهمین خیال چراندن ملک همسایه را دارند در پائیز و الا شنیده که در
گوسفند شیر میدهد چوپان داشته باشد ولی پائیز که رعایا هزار کارش بهم پیچیده شیر گوسفند هم که
خشکیده گله را ول میکنند احد که کریه المنظر بود کم است که آنکه هم در آورد الا شنیده که میفرماید

عملاآن تا جرفی ثمانی حجج ای داد ای بیداد که غافلی از مرگ ای استادان حمامی چرا آنچه از جهت
مخارج حمام از مردم میگیری همه را از مصرف حمام صرف نمی کنی و تلافی آنها که اجرت حمام را میدهند
از اشخاص بی چاره میکنید و از آنجا که منتقم حقیقی در انتقام است از بی قانونیها معیشت شما را
تنگ میکنند که میفرماید ان له معیشة ضنکا ای داد که غافلی از مرگ ای آقایانی که بحمام میروید اولا
بعضی از شماها چرا کماهو حقه اجرت حمام را نمی دهید و چرا بعضی بی لنگ میروید و با بدن برهنه تیرو
و آب آنرا کثیف میکنید شنیده این مسئله را که از زانو تا ناف عورت است باید از نامحرم پوشانید
عارفی گفت اگر نفقا بگویند تف بر پشت کدورت میکنی ولی آب خزانه را کثیف نموده غسل میکنی
شنیده که هر قطره آبی که از غاسل بجلدل ریخته شود یک ملکی میشود تا محشر از برای غاسل استغفار میکند و اگر
اجرت حمام را ندهید یا کم بدهید حمامی نارضا باشد غسلش باطل است اگر کسی بماند و بیند نمانی مدیونی
همان بکیفری لکن در حمام هر خلافی کنی هر چه با صد نفر بلکه هزار نفر میشوی شنیده که اگر شخص بحمام برود
و به تکلیف شرعی عمل نکند بدنش نجس تر میشود از کسی پرسیدند چه مذهب داری گفت تا حالا یهودی بودم
حالا ارمنی شدم گفت آه آه تو که کم از کرده شنیده لنخزنهم اسوء الذی کانوا یعملون ای داد
غافلی از مرگ ای استادان آهنگر چرا کار شما مصدر ندارد نه بحساب روز نه ساعت نه عهد آهنت
نه وزن حاجت و تفاوت میان نهم خنجری و پا خنجران میگذاری و بعضی از شما حاجت مردم را محکم
درست نمیکنند و آنچه از بی قانونی از مردم گرفته چرا دخیل نعل اسب نموده بپای اسبهای اختیاری یا
مورهای دیگر زده یا فحش و دشنام مستدعی است که از هر جهت بی قانونی کنی شنیده که میفرماید
والله یعلم ما تصنعون ای داد غافلی از مرگ ای آقایان مشتریان آهنگر را بسبب نبردن
تردد نه بینید تا بواسطه نوه شاهی وصول گرده پنج هزار ضرر معطلی وی شود و قدر کار سبک بدانید
بخصوص آهنگر را که میگوید اولا آهنگری آمد به پیشه و میفرماید و انزلنا الحدید حتی اذا ساووا بین

مسیر باید فانزلنا الحدید و فیه بأس شدید و منافع للناس ای داد غافلی از مرگ ای استادان
نجار چرا چوب حاجتی را بقیمت چوب هیزم نمی خرید با بازار شما رواج نیست یا خیال میکنید مگر شما
نخرید می ماند خیال خام کرده خدا اگر ز حکمت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری که چوب
را دوغال نموده بقیمت اعلی میفروشند فمالک نسئیت عهود الحمی لنا و رضیت بمصاحبت
من لا ثبات له و لا وفا مستدعی است که عیوبات برای درخت ها بهانه نیاوری که این درخت
ثمر خورده دارد کج است یا سیاه یا سفید یا گره دارد بهانه آخری اینکه کلاغ در وی جا
کرده مستدعی است که از روی انصاف خرید فروش نمائید که میگویند در سر هر رقعه که انصاف
نوشت قد رحم الله من انصف نوشت چون که استادان نجار معتقد التماس دعا دارم
بجهت دو دست کردن تابوت این چند چونکه حاجت آخری تابوت است اگر صد سالی
اگر صد هزار که آخر شوی اسب چوبین سوار شنیده هستی و رحمة للمحسنین ای داد غفلت از مرگ
آقایان مشتری استادان نجار اگر چه در مالیات دکان با شما شرکت نمی کنند ولی بجهت
روا ساختن حاجت شما مضایقه ندارند قدر کاسب را بدانید چون که خداوند تعالی کاسبان
خداشناس را دوست دارد بدلیل الکاسب حبیب الله لذا باید کاسب خداشناس
را دوست داشت نعمت دهر اگر چه بسیار است نعمت بهتر از رفیق کجاست شنیده
فافعلوا الخیر لعلکم تفلحون ای داد غفلت از مرگ ای آقایان شبیه خوان بعضی از شما ها
چرا عزای سید الشهدا را اسباب عیش خود آرائی خودنمائی غنا خواندن و اجتماع زن
و مرد اجنبیه و اجنبی لباس زن را هردون پوشیدن جوانان در سر تخت و کرسیها و در
سایه نشستن طبل و شیپور نواختن و اسب دانی از هر معصیت بالاتر شبیه عروس قاسم را
آراستن بزیور تمام نموده ای داد صد فریاد درد آه او شکسته دلی میخرند بس بازار

خود فروشی انداز آن سوی دیگر است حالا یزید و متابعانش را لعنت کن و صلواة بفرست
تا به رسم عزاداری کهنه شود اولاً واجبات و مستحباب را از روی فرمایش مجتهد بجا بیاورند
نه از نادانی که عوض سرمه کشیدن چشم خود را کور کنی و به بهانه عزاداری مرتکب چندین
خلاف شرع شوی امید ثواب هم داشته باشی نه جان تو شنیدی شیخ جعفر اعلی الله
مقامه میفرماید سوزش خنجر بر شهدا چنان نیست که شبیه عروس قاسم را بیارائی تو امت
محمد و شیعه ائمه ع عزادار سید الشهدا در مسجد یا در تعزیه بدون خلاف شرع عزاداری نما
و یقین بدان آنکه از برایش عزاداری میکنی از تو بیناتر است بتو حالا انصاف بده اگر
یکی از اقربای تو بمیرد بچه نحو عزاداری میکنی العیاذاً بالله خیال کن مثل اله کتاب پری
از تو مرده اولاً اگر انبیاء و اولیا و شهدا شهید شدند بجهت تکمیل دین که مبادا
در دین حق خلافی واقع شود شهدای کربلای رضا میشوند که به بهانه عزاداری ایشان چندین
خلاف شرعی واقع شود ای داد صد کرور فریاد رسم عزاداری این است که با ترک فعل
حرام رنگ پریده یخه دریده چشم گریان زابر گریان شاخ نزد تر شود و نور شمع از گریه
روشن تر شود دل بریان سینه سوزان بی ریا تعزیه برپا کنی و گریه بی ریا از برای مظلومی
غریبان و اسیران و شهیدان کربلا نمائی تا خداوند تبارک و تعالی تفضلاً ثوابی در نامه
اعمالت بنویسد کربا قلیم عشق بروآری همه آفاق گلستان نمی و بعد از خوشنودی خداوند
تعالی رسولش و ائمه ض شفاعت آن بزرگواران در قیامت در حق تو شامل شود و الا شنیده
لا یشفع الشفاعة الا لمن اذن له ای داد صد کرور فریاد اللهم اجعلنا من الباکین آمین یا رب
العالمین بر یزید و متابعان یزید لعنت باد حالا تعریف سرباز میشود این قریه مزبوره
از قدیم سرباز نمیداد نخست ولی چندین سواد و طلبا نه مامیر حسینیه و موجب زیاد سر خدمت

میرفستند رشته پیچ‌کشیده جائی که صد نفر سرباز بهرین قریه مقرر بوده معمول شد که هر دوسته خانوار مفلوک یک سرباز بچه بخود عرض کنم بعضی ها معافند و بعضی از قبیل صاحب منصب نماینده و کیل و ده باشی وغیره و بعضی پاچوقی و فامیل ایشان ندکما هو حقه‌ ائی دهند و بعضی فقرا مسلم اصل که اگر گرفته شود ظلم است والا جیران وی سر جوقه کند الغرض در سرسه قلم گرفته میشود جمیع وحبسو سرای تسیور کشیده شد اخبار حرکت سرباز داده شد مردم بوحشت آیا چه شود که ده باشی وارد و جوقه نامه را بدست جیبش داد که نه یوماً کان شره مستطیرا و جوقه نامه را قرائت نموده و دید در فلان محله شود و فلان محله بکره خالد و فلان در سره من جمیع و فلان دره و من حبس غرض دیدنه شرکا را میشناسد ونه وصول میشود از ین طرف اگر تاخیر افتد مخارج و قلق مورین زیاد می شود چنان مصلاح دانسته که واسطه به نزد نویسنده جوقه نامه بفرستد غرض مبالغی رشوه بواسطه و نماینده وغیره داده جوقه نامه را بخانه دیگری برده مختصراً جوقه نامه بطریق مزبور بخانه جمیع شرکا میبرند هرکدام مبالغی تعارف داده بدست آخری که رسید دیگر چاره ندارد شب تا صبح در اضطراب که پرسش از بیابان آمده چرا مضطربی کیفیت را بیان می نماید آنکه نوراه برد فردا پدر شرکا را میوزانم سرباز روانه میکنم فردا بخانه جمیع شرکا رفته زد و خورد و فحش و دشنام دست خالی بخانه برگشت تا مدت سه ماه این اوضاع درمیان است همه رعایا از کسب و کار افتاده تا اینکه نرخ سرباز معین شد از پنجاه تومان الی صد تومان غیر از خسارات دیگر الغرض پول شمرده شد زن صاحب جوقه میگوید آقای سرباز قدری تخفیف بده پول را تومانی یک قران به تنزیل گرفته ایم زخیر گیشاهی کم نیست ضعیفه کارد باستخوانش رسیده میگوید موقع است سال یک دفعه کاغذ سلامتی شما بیاید دیگر نمی داند که طولی نمی کشد که بعضی خود را کوفتی بالسایر

امراض خود را مبتلا نموده و یا به بهانه دیگر مرخص میشود یا فرار میکند باز از برای سرجوقه خرج سیاه در بارگاه عرض سرباز روانه شد یا بطهران یا بشهر دیگر بعضی آدم دهاتی هزاران بعشت در شهر پول در جیب و ورود بقهوه خانه و بعد بحمام میرود لنا آمده از آنجا که چشم در تو در پی خر است یاره چشک بوی میبرند فریفته شد منزل لت کجاست فلان جا مختصر مثل کمه دوغ مدینه خود را کوفتی نموده و مریضخانه شد منتی آقایان دیگر زحمت داده و قدری ضرر بدولت زده معزول شد پول که تمام مریض هم که هست در سربوق از شهر خارج مرض در زحمت راه بعضی بولایت و بعضی در بین راه تلف حالا سرجوقه فارغ نشد که مامور سرداری آمد ای داد صد کرور سرباز یاد باز علت زیدی علت شد تا اکثر رعایا از بی عدالتی اجزاء و نمایندگان و نفاق شرکاء و نادانی سرباز معدوم و متواری میشود گواه شاهد صادق در آستینها باشد که در جمیع نقاط ایران و قفقاز رفته ساکن شده ولی از سایر دهات کس در وطن توطن ننموده از حیث بی قانونی و عسرت زندگانی حالا علاج این عسرت و خسارت تشکلام است عدالت و تعدیل آقایان نظامیان و نمایندگان بدلیل اعدلوا هوا قریب للتقوی ثانیاً اتفاق شرکا و کمک ایشان در حرکت سرباز کما هو حقه نه اینکه نفاق کنند که نان سرجوقه بریده شود بدلیل ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار ثالثاً انصاف سرباز در پول گرفتن از سرجوقه و صداقتاً خدمت بدولت و وطن عزیز خود نماید بدلیل جاهدوا فی الله حق جهاده نه بر عکس که در حرکت سرباز مجبران و نمایندگان و مامورین سرباز هرکدام مبالغ کلی از رعیت بیچاره اجحاف نمایند تا عدالت را انشا را ختم نمایند اگر حجت اداری موجب داری اگر رشتی باید

پول رعیت باید پول بدهد من و تو چه کار داریم دولت بدنام کن و رعیت خراب
کن ای داد ای بیداد این هم علت شرب الیهودی و بی عدالتی و غفلت از مرگ است
اگر تفصیل عرض شود شنیده از همه جا بیان (ازمن بپرسید) کیفیت مالیات وقس در پنجه دولت الی
سیصد تومان بود از آنجائیکه دشتی آب میان سنگرا خورده بسنگ دل شده
از روی بغض و حسد با یکدیگر رفتار نموده نایب سابق با فامیلش و نایب لاحق هم
با فامیلش عداوت نموده داوری بحکومت عراق برده هر کدام دفعه صد الی سیصد
تومان رشوه بعنوان تقدیم بحکومت بجهت عزل و نصب نایب داده این فروعات
جزء و اصل که تا فرع مزید بر اصل شده تا هزار و هفت صد تومان شده شنیده که شاعر
گفته بلفظ ترکی هر دو کاین که اوله بش دانه برتی جوال اوچ دانه سیخ لکن ها رداره اوده رام
الکت قران مالیات آلکت تومن برشکن عمو کربلائی این نتیجه سعادت شد که میفرماید
کل العداوت یرجو الا نتها الا عداوت من عادک من حسدی این هزار و هفت صد
تومان را در سر رشته قلم گرفته میشود رسوم جنس سرانه اصناف کارکو عشند مال بتوسط
یک نفر مباشر و پنج شش نفر کدخدا عمو کربلائی شنیده که شخص زحمت بکشد مالیات جمیع
کند از بیوه زن صغیر کبیر حق ناحق و یک پول از دیوان مواجب داشته باشد و لابد
شده از فقرا اغنیا حتی الامکان اجحاف نموده مخارج خود را تحصیل نماید من و تو که انکار
نمی دهیم از دیوان هم که مواجب ندارد لابد شده خمره بریزد تا انگشتی بلیسد بچندین بهانه
اولا هزار تومان را در یک قسط از اشخاص خوش حساب میگیرند و باقی در نزد بدحساب
ها می ماند تا مامور مالیات آمد قدری جزئی خرج مامور و قدر کل ابواب جمیع بیچاره رعایا
میشود تا آخر عمو کربلائی شنیده که بروجردی خلاف کند نهاوندی جرمش را بکشد

حالا انصاف بده روا است که املاک محروسه به مالیات بدهد و در غیر مصرف خرج
شود حالا گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست عالم بعسکر خویش است تو هم فکر
خود باش علاج این بعد از ختم صلوات این است که حسادت خودسری بعد از
دور انقضا فاعرض حال خود را بدیوان اعلی برسان فروعات و اجحافات را دفع
نما یقین حشمت سابق رفته نه جهان شو از خواب غفلت بیدار شو از عدالت
روسای دولت و ملت آسایش هست قسم اهم خواهد شد چرا حرکت نمی کنی یا نمی خواهی (نشنفی)
یا باشید اینکه سایه خودش می آید بعد از مردن سهراب نی هوش دارو دیگر آنکه
اقلا سیصد چهار صد خانوار هستی خانه هفت تومان بدهی دو هزار تومان میشود اگر ممکن
است یک دفعه والا در دو قسط ادا نما خودت آسوده مباشر و کدخدا بیکار جمیع
مامورین از گردنت ساقط و الا یا قچی کشی او رزو ریز یمان کشیدن آکلر عمو کربلائی فی الواقع
وقتی چشم زخم مثل من و تو شخصی لازم است ان ابت شرب الیهود آن خاکت بسر
محزوب آن باعث اکثرش محزوب ان سایر حرکاتت هم معیوب چهار ملک
یکدیگر را صدا میزنند که کاش آدمی زاد خلق نمی شد و بعد از آنکه خلق شدند
میدانستند برای چه خلق شده اند و بعد معصیت نمی کردند و بعد از آن که معصیت کردند
توبه میکردند عمو کربلائی هیچ هم عار و ناموس داری نصف اهل آبادیت از گرسنگی تلف
شدند و مالیات آنها بگردن تو ماند و باقی هم بحرکت مذبوحی زندگانی میکنند
و طالب نفع خصوصی مباش تا در جنب ضرر عمومی مستهلک شود در نفع عمومی اقدام کن
تا بتو هم عاید شود والا ترسم که بمنزل نرسی اعرابی این ره که تو میروی بترکستان است
آقایان مالیات بگیر شما هم عدالت کنید که میفرماید لا تظلموا اذا کنت مقتدرا فلا تظلم

مقدر یقیقون الی الندم مستدعی است از اربابان نفوذ خیرخواهان ملت نجیب ایران
که نظر مرحمتی بر رعایا و دهات داشته و پیوسته در صدد تفتیش احوال رعایای
دهات بنمایند تا مفسد و مصلح و ظالم و مظلوم مفت‌خور و اشرار و متعدی
غیره تشخیص فرموده بدلیل لیمیز الله الخبیث من الطیب تا عدالت دولت
معین و راحت رعایا میسر و دست ظالمان کوتاه تا ترقی همه مردم فراهم شود
نظر کردن به درویشان بزرگی کم نمی کرد سلیمان با چنان حشمت نظرها
میکرد بر موران گفت من و حاجی و دایرچیان دیوان است و رعایا و مفتخور
دیوان مالیات میخواهد رعیت میدهد ای مفت‌خور من در توجه کاره ایم دولت بدنام
کن رعیت خراب کن ای داد صد کرور فریاد نمافلی از مرگ از آنجائیکه میفرماید
فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما کانوا یصنعون لهذا قحطی
دهاتی از شرب الیهودی و سایر خسارات بی قانونی و برف و باران هم مردمان
را از تردد باز داشته یکروزی در خانه نشسته خیال میکند که این همه خسارات از بی
عدالتی نایب است چونکه گفته اند اذا غدا ملک باللهو مشتغلا فاحکم علی ملکه
بالویل والخراب میگوید ضعیفه پشت در کس نباشد نه خیر عمو کربلائی بلی این نایب
بی کفایت است امسال چه خساراتی بما ها دارد رفع هیچ کدام را نکرد من با خرم
شبانه شبان تا آخر بیا یا نه حال بهتر این است که فلان آقا را نایب کنیم
سه‌تهم صلاح دانسته چونکه پا اله و طبیب الورا الغرض بعد از مجلس شوری چنان صلاح
دانسته که فردا انجانه فلان خان رفته یکی از دریکی از دریچه با کلاه پوستی مارلیش
نمد شده از دود با عبای کهنه با گیوه چرکان شده در پایانه حجره دراز دارد اطاق

سرکار تشریف دارید بفرمائید عیالان خان از هیئت منکر ایشان از اطاق خارج
هر کدام با آواز منکر میگویند ما خدمت گذاریم چرا از ما پنهان میشوید الغرض سلام
سلام بلند تا اطاق پر شد خان هر کدام را خدا حافظ میگوید در جواب میگویند خدا سایه‌ات
کم نکند غرض صحبت بمیان آمد خان با این بی مداخلی و کیسه خالی از پول و مهمان
زیاد امر بغلام میکند زود باش چائی نهار غلام بدبیچاره مثل پیک چندین
خانه همسایه در تردد نموده قرض و عوض نموده نهار حاضر لب‌لبی در اطاق بلند بعد از صرف
چائی نهار آقای خان امسال تماما شده نگهداری کن ما را بابا شما مکرر امتحان شده اید
مظلوم واقع میشوید ما اتفاق متفق القول هستید و ثابت قدم نمی باشید نه
سر شما ما قول و پولمان یکی است در این کار هم قسم شده ایم مطلب را اظهار
نموده باشند ولی هر کدام میگوید ماشاء الله آقا خان مثل برازخان است ظالم
نادر است از آن طرف عمو مشهدی خبر شده که مشهدی من با شما و کربلائی نایب
تراشی کنند آنهم به تفصیل مزبور بخانه نایب سابق تردد میکنند تا میانه نایب و خان
بسیار غلیظ میشود آفتاب رسیده بخورت هر کدام بکار خود مشغول از این طرف خان [illegible]
است که پیش از عید حکم و خلعت از حکومت جلیله میرسد نایب سابق سبقت
نموده عریضه بحکومت جلیله نوشته که در محل چندین نفر بنای اغتشاش گذارده دو نفر مامور
لازم است عوض دو نفر چهار نفر مامور آمد برای تامیل عمو کربلائی بهانه گرفته جریمه لفظی
از جرم دو شیوه ده یک و ده نیم گرفتند عمو کربلائی جمع کردند با قاصلش بلکه بیشتر
ولی چنان فشار از مامورین دیدند که از گربه به شیر رفت که از شیر بگربه برفت آقای خان
عوض حکم و خلعت قدری از مستغلات خود فروخته جهت خرجی با چندین نفر از [illegible]

حالا تعریف عید عمو کربلائی میشود از آنجا پیغمبر فرماید الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و می فرماید فدیناه بذبح عظیم حالا برعکس شده شنیده که شخصی از پسرش پرسید در مکتب چه میخوانی گفت الای پرزن گفت در قرآن این سوره نیست از معلم سؤال نمود گفت یا ایها المزمل میخواند ای داد حالا عیدهای حقیقی که عید غدیر و عید اضحی و عید فطر است بعضی ها اعتنا ندارند ولی در عید سیبی کوشش داریم عید نوروز اگرچه مبارک است و دیدن برادر مؤمنین و مصافحه و بذل و بخشش در آن روز مستحسن است ولکن نباید در ضمن مرتکب خلاف شرع چندی شدن که عوض سرمه کشیدن چشم خود را کور کرد که بعضی ها خیال اکحیل و یا خود را آراسته با افتخار و خودنمائی کند بعضی ها هم بخیال سیرهای ناگفتنی الغرض فلان آقا نه ماه که تفره زده آذوقه بمقابل خرج زمستانش نزند وازکرونه از کثرت برف عبور و رود نمیشود و مناجیل باغ موصوفه هم که آفتاب بلند بود که تمام شده ازین طرف بجهت تنبیه آمدن عید از برای کوران در چهارشنبه آخر سال تفنگ می اندازند و بجهت کران آتش روشن میکنند یعنی طرقوا طرقوا عید آمد الغرض اشخاصیکه ان با ابرو لابد شده بجهت اینکه فردا در روز عید مشکل سوء فتح یکی از دریکی دریچه وارد میشوند قدری قرض و غوله نموده یا از مستغلات خود را فروخته تا لوازمات عید را فراهم کنند مختصر شب عید که شد میگوید شب عید است یا بواز من چقدر پخته میخواهد پدر نقطی خیالش گنج قارون زیر سر دارم مختصر بعضی ها قدری رشته پلو و سایر ماکولات فراهم نموده بعد از تناول دعای شب عید را تلاوت نموده یا مقلب القلوب والابصار و یا محول الحول والاحوال حول حالنا باحسن الحال با یاره دیدار را تازه میکنند مختصه روز عید که بنا بر خدا دسته بدسته گردش میکنند بچه نحو عرض کنم بعضی کلاه دارد عبا ندارد بعضی عبا دارد کفش نو ندارد الغرض امسال سال مفسد است از تحفها بعیداً

بکوشیم کوشش کنید و هرچه میخواهم بدهید چون که غرضش این است که برای نایب عارض دور است کنند اینکه اهتمین نشستند دشمنان را بدوستی کشند مثل بعضی دشمن دوست نما که نایب را اغوا میکند بجرائم از مردم که بر ذدی عارض پیدا شده یا معزول و از هر کس صدا در می آید نایب از او و اداره آن نایب میرنجاند تا عده عارض بیرا قی بفرستند ای لبا ابلیس آدم روی است پس بهر دستی نباید داد دست الغرض هر کس دشمن وی بیشتر است تا نایب اغوا میکند بجرائم اذیت مردم یا بواسطه شوریدن مردمان یا اینکه دفع ظلم با غفات که پیغمبر فرماید حدیث الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم بدلیل لعنت الله علی القوم الظالمین حالا علاج این افعال ناشایسته بعد از لعنت شیطان را و ختم صلوات سه کلام است اولا همسایه با همسایه سلوک نماید بدلیل انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم و ثانیا نایب بعدالت رفتار نماید برای جیفه دنیا خود را مدیون خلق و بغضب خدا گرفتار نکند و بحرف مفسدان گوش ندهد که نام نیکش بید نامی نشود بنام نیکوی پنجاه سال بیک نام زشتش کند پامال بعدل و احسان رفتار نماید بدلیل ان الله یامر بالعدل والاحسان ثالثاً مفسدین ولا در دنیا خوار که پیغمبر فرماید شر الناس مثلث یعنی مفسد مردم را هلاک میکند خود و شراد ظالم را و مظلوم را تا تواند اصلاح نماید امور مردم را نه فساد که الصلح سید الاحکام و فتنه انگیزی کند که پیغمبر فرماید الفتنة اکبر من القتل عمو کربلائی از طمع عمو مشهدی از تجارت آقای خان از ساده لوحی آقای نایب از بی عدالتی آقایان مأمور از بی حسی باکار از بدفطرتی مفسد از نطفه حرامی مبالغ کلی فرو و معطل و کدورت و دشمنی در آبادی افتاده ای داد این همه از علت شرب الیهودی مثل قانونی و بی علمی و غفلت

ای کاسبین بی پول الکاسب حبیب الله که هستی معقول نه اینکه مثل پاکار نفرت کنند ازو عوض پاکار کم بعیداً ایا کم سعیداً سلم علی حسین العن علی یزیداً عید شما مبارک ای زار عین بی نان کار شما تماماً معدوم گشت قربان جان شما سلامت باد زید جمله حیران راه شما که دور است ایا کم سعیداً دانید اهل قوچی سال گذشته خوک است هم کثرت مخارج پاکار بد سلوک است بعضی شما نغزبان بعضی سوی خوک است پاکار کم بعیداً ایا کم سعیداً صلی علی محمد العن علی یزیداً مختصر گل و برف و یخ و فضلات کوچه را پانزده تا غزانو طوش شده ولی بعضی ها شال برنگی بسته از زیر تا فسالی کلو ای دادای بید او عمو کربلائی کلاه است مبارک باشد راست است یا دروغ مختصر ما تقی همینوال دیده و باز دید میکنند بعد از زغ بنای غیبت میگذارند میگوید چرا بدیدن نیامدی آن یکی میگوید چرا بازدید نیامدی یکی میگوید لباسش کهنه بود خانه مثل خانه یهودی کثیف بود آجیلش کم بود یا بد بود فرشش بی طعم بود آن بیچاره که ندارد میگویند ممسک است و مضایقه شود آنکه قدری گذرانش دایر است محسود واقع شود میگویند فلان فلان شده کمپانی شده تا یک صدمه بوی وارد می آورند مختصر تا یکسال این کدورت درمیان است احسن الحال بدال سوء الحال شد حالا مشهدی شیطان را لعنت کن و صلوات بر محمد و آله بفرست تا علاج این فساد را گفته شود اولاً عید حقیقی عید غدیر است که روزه گرفتن آن مقابل عمر دنیا است و بذل و بخشش در آن روز ثوابش را خدا میداند و واجبات عید ضحی و عید فطر را بجا آورده و می آوری انشاءالله ثانیاً انصاف بده این عمر و معطل از کسب دیدن برادر مومنین است و مصافحه بسیار مستحسن است اما نباید در ضمن مرتکب چندین خلاف شرع شد که عوض سرمه کشیدن چشم را کور کرد اگر جهت خودنمائی و تخادعت

هر کس امید دیدیم است غافل ز عقل و هوش است اعفاکم بعیداً ایا کم سعیداً سلم علی علی حسین العن علی یزیداً ای مالکین بنمائید تقسیم انجمن را از فقر و فاقه برهان این مردم وطن را تقسیم آب بنما کوتاه کن سخن را اعفاکم بعیداً ایا کم سعیداً ای عاملین دیوان تعدیل کن مخارج تا اهل وطن نرفته اهل وطن بخارج فرع مزید بر اصل گردیده در مدارج شد خرج بار مزیداً ایا کم سعیداً امسال مهنت شد گویا دماغ چاق است لیکن چه سود دارد چون درمیان نفاق است دفع هلاکت خلق والله اتفاق است نفاقکم مزیداً نفاقکم بعیداً صل علی محمد العن علی یزید عید شما مبارک ای عمو کربلائی صلوات بر محمد و آله بنوش چائی آن یار و خسته است گرد رو خانه های وائی ریش شما سفیداً ایمانکم مزیداً عید شما مبارک ای جمله جوانان با نقی ممکن الان است روز علمی بخوان علم است کار آدم نیست کار شیطان جاهلکم بعیداً ایا کم سعیداً عید شما مبارک ای دختران مالوف تو به نما تو نشین و مکر به نخته کوف حیف از حوزت نیاید در کوف بهمکی هوف اعفاکم مزیداً ایا کم سعیداً عید تو هم مبارک ای آشمینه بدو کمتر نما تو گردش این جاده اینجا بد ترسم خوش صنا جیل وانکه شوی تو مقفو صیاکم بعیداً ایا کم سعیداً ای عاکیا علاله خوید از دل خاک اول هر آنکه بیند از ظاهرش فرحناک داغ دلش هر آنکو بیند شود چه غمناک صل علی محمد العن علی یزید حالا تعریف عروسی میشود از آنجائیکه پیغمبر باید و انکحوا الایامی و الصالحین من عبادکم و امائکم و ان یکونوا فقراء یغنیهم الله من فضله والله واسع علیم و حدیث شریف النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی لهذا عمو کربلائی چنان صلاح دانسته که عروسی پسر شرا بنا کند اولاً تا پسر چندین خلاف شرعی نکند برایش عروسی میسر نیست چونکه در بالا جایش نمی دهند و در پائین نمی نشیند مختصر بعد از مدتی برنش میگوید ضعیفه در فلان

شرلکم الغرض ریش سفید فرستاده شد فردا قدری ترخنه بلقور با یک انکشتری با چندین
زنان رفته ای خوش آمد صفا آورده مدتی بدین اطوار میکنند یعنی ترخنه بلقور و
انکشتر را بسبب محرمیت داماد بر عروس و مادرش و خواهرش میدهند آمد و شد
میشود تا قدری مدارک عروس دیده شد مختصر هنکام عقد بستن شد فامیل داماد و عروس
جمع شده کانه جنک برای عروس کفتکوی مهریه بمیان می آورند سخن بجائی میرسد للذکر
حظ الانثیین ذلک یعنی نصف الذکر جهت شیربها این اثنا پاره آن از پنج تومان عوض مبالغی
داده شد عقد بسته شد و از برای هر یک از دو آخوند یک قران اکر ناپرهیزی کنند
دو هزار رسوم داده شده ولی یک عده علاوه عاقا و بچه ها کینه میکنند تا وقت فرصت
نزاع ایشان الغرض فردا بنای عروسی است اولا مادر عروس سفارش میکند که بدانند
اکر ساز در بر نما شد عروسی را چهار رجب زمنی کذارم بر بند بابا این چه کار است
مادر این عروسی یک بخت باب تداخته ایم بچه بد باشد بر ما بیاوریم و اکر از خدا شرم
نکنیم اقلا فلان خویشمان مرده است بچه رو ساز و سرنا بیاوریم نه خیر بر و ساز بیاور
درکتاب کلثوم ننه مرقوم شد که خیر در شر است الغرض از لهما المشیدان خواهی نخواهی
دو تومان الی پنج تومان با دو نفر روانه شد جهت آوردن ساز بعد از مدتی دو نفر ساز زنند
و با چندین رقاص و لوطی هم آمدند بیچاره را کاکاسیم الدین کردند تکلیف بردنش
بار کردند فرض دعوله نمود مخارج عروسی را داده حالا اسب آورده عروس سوار
نمایند خر بیاورید عقده را بار کنید الغرض اینها که در روز عاشورا عروسی قاسم را
سوار میکردند با قدری رسوم نایب داده آورده ولی پیشتر از سوار شدن عروس زنها
مادرش تلقین میکند که در پشت اسب راست بنشین والسلام این عوض تعلیم اصول

چونکه هنکام عروسی است میکویند بعضی زنده هر شب که مهمان داشت با زنش جماع میکرد
سببش را پرسیدند کفت چنان است که مهمان جماع کرده باشم الغرض عروس با عجله
رسید طولی نکشد که مادر داماد وسوسه میکند که عروس خیلی خیلی میخورد و بکار نمیرسد و داماد
و عروس هم عیوبات یکدیکر را دیده محبت کاهیده شد نزاع بلند شد مادر عروس از
این واقعه خبر میشود خیال میکند این نزاع بجهت تاخیر جهاز است به تعجیل قدری از شیربها
و آنچه در خانه شوهر مدتی اخذ عمل نموده جهاز خریده از چیزهائیکه هیچ فایده برای داماد
ندارد و باز خیال میکند نزد جادوکری رفته دعای مهر و محبت بکیرد الغرض وسوسه مادر
داماد و عیوبات یکدیکر هم آشکار شده زد و خورد و فحش و دشنام عروس بخانه پدرش
رفت بیچاره پدر داماد قرض عروس را ادا نکرد که عروس رفت از آن طرف طلا
و طلاچه ها که در مجلس عقد بیاورند خبر شدند و وکیل الدوله ها و فس مطلع شده و از آن
طرف فامیل عروس که میکویداول قومی اول دشمنی است مختصر ادعای مهریه
دیه که آنها نوشته و اجرت المثل مبالغ کل اوباب جمیع بر داماد میکنند از آنجائیکه
کلوخ انداز را پاداش سنک است داماد هم اصلا منکر میشود طرفین ملی معطل
و متضرر وقتی که خسته شدند عروس سر امر اجعت مید بند بخانه داماد بعد از مدتی عروس
و مادرش بفکر اولادی افتند نزد جادوکری رفته بمبالغ کلی دعائی کرفته شد
و جادوکر هم تجویز خوردن کوشت خرکوش چلپاسی سایر چیزهای ناکفتنی بعد از مدتی
حامله شد بعضی از زنان دو غال در یک چقانه حرام و سبزیهای میان قطعات مردم
الی نه ماه میخورند اکر نطفه اش حلال باشد اقلا پرورش از چیزهای حرام پیدا
کنند تا مثل حرام لقمه های بی علم و عمل شود ای داد بیداد هر نطفه که بسته شود زنش ترخنه

قصاحب الاروی فتردی مع الردی و بعد از آن که عروس را بخانه آوردی
آداب شریف و قانون خود را بوی تعلیم کن نه بر عکس حتی الامکان وی را از بیگانه بپوشان
و ماکولات را بوی بده تا لابد گرسنه نمانده دزدی کند و مهربانی نما که میفرماید بشیرین
زبانی و لطف خوشی توانی که کوهی بموئی کشی که زن از پهلوی چپ عمل آید و ناقص
العقل است شیطان شمندان زود بوی مسلط میشوند و حرف معندان در باره او اعتقاد
مکن و آنچه در مصرف سازد و هر نا خرج مسکینی ولیمه بمومنین بخوران و تا توانی زن را از نا
محرم بپوشان که میفرماید هر آنچه چشم بیند دل کند یاد ز دست چشم و دل صد داد و
فریاد و بعید کاه و بمجالس متهمه و منهیت در تان و آله را بخانه راه مده که آنها عفریت بار خطر
یستند بدون خیال بدبجائی میروند چه زن راه بازار گیرد بزن دگرنه تو در خانه بنشین
چه زن و با همه کس طرح دوستی میفکن ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی
نباید داد دست هر کس با خدا راه دارد تو هم با او دوستی کن و الا بترس از کسی که
نمی ترسد از خدا اترک الظالم ولو کان العالم و بمجالس متهمه مرو و احترزوا من مجالس
التهمة اگر بکذری سوی انگشت گزنه مبنی بغیر از سیاهی دیگر و بخانه هر کس شب نشینی یا
غیره بروی زود تر برخیز و بچشم خیانت بزن همسایه و غیره نظر مکن که بزنت یا دخترت
یا عروست این تلافی خواهد شد دنیا دار مکافات است دهر چون دار مکافات
است اراضی شوره بخ نمک خواهی نیک کن بد کرده بد چشم دار و اولاد خود را
از طفولیت تربیت بده و الا بی تربیت که شد مثل حیوانات میشود پدر سر اشلخ
میزند و محارم خود را میکاید و پشیمانی دیگر سودی ندارد پشیمانی ندارد سود بعد از سستی
اعضا نیاید هیچ کار از دست استادان بی آلت اولاد عزیز است تربیت از اولاد

الکاسب حبیب الله و الحرفة امان من الفقر در توکل از سبب کاهل مشو رمز الکاسب
حبیب الله شنو کلوا و اشربوا من الطیبات و اعملوا صالحاً بدلیل طلب الحلال فرض
بعد الفریضه بجهت اینکه اگر کسب نباشد شخص لابد است بجهت مخارج یا کل بر دیگری
شود با هزار خفت و طعنه یا مرتکب خلاف شرعی شود از حیث بی قانونی دزدی جیب بر
رشوه خواری و ظلم و غیره تا امر خود را بگذرانند حالا اگر غیرت داری و جوان مردی
کاری کن که اکثری از دولت وجود تو مستفیض شده نان بخورند نه اینکه کاسه لیس دیگران
شده تملق هر نامردی نمائی ای والدای بیداد و بعد از بلوغ و عیال مندی منزل وی را جدا
کن و در ایام حیات مال وی را بتصرفش بده مبادا بعد از در ثه تو تا خلفی کند فساد عظیمی در دو
مانت و بیفتد هر کس صدمه بکشد تو را لعنت کند و در حالت صحت وصیت نامه معتبری بنویس
دین خود را بدست خود ادا کن امید و رثه مباش و توبه از معاصی کن و تنها دست بلود
و بمیر اللهم اغفر للمؤمنین روزی از ماه رجب وارد شدی کبلا رجب بعد از رد سلام گفتش
گفتمش به به عجب دریکی سال دیگی روز دو تا ماه رجب گفت از این اتفاقات جهان منحا
العجب ثم العجب ماه رجب کبلا رجب گفتمش امسال سال چیست گفتا سال خوک پس
کجا بودی درین مدت گفتا در بلوک سهر چه رفتی بگفتا بود دیگشا بود با کار بد سلوک العجب
ثم العجب ماه رجب کبلا رجب گفتمش تنها بدی یا بود همراهت کسی گفت بلی انجا تو طن کرده ام
از ما بسی گفتم از چه گفت با کار نیکه کرده ناکس گفتمش دیگر کجا گفتا الی فرمان شدم هر
شبی در خانه یک هموطن مهمان شدم هر یکی گفتا ز ظلم اداره از والی سلطان شام العجب ثم العجب
ماه رجب کبلا رجب گفتمش دیگر کجا گفتا الی شهر عراق هموطنها را بدیدم جملگی در احتراق
با دل داغ هر زمان گفتند صد داد از نفاق العجب ثم العجب ماه رجب کبلا رجب گفتمش دیگر کجا

سبزوار خاکی آب بدیدی تو بر مژگان از غم قتل حسین در غم عباس و اکبر قاسم والاتبار چونکه در قتلش
بدی بهشاد لاله داغدار سینه را کن چاک چاک بشکفته است اندر پیکرش یکهزار و نه صد و پنجاه
زخمش لاله دار خاک بر سر کن که رگ‌هایش ارغوان بید بزد بشام که و زیر طشت که در ظلمت کرد در
خاکسار خاکی این گلهای احمد بلبلانش چون شدند بلبلانش صید دام و شد ای هر دیار
و له ایضاً خروج گل ز گل فصل بهار است خروش بلبلان از شاخسار است
بنفشه کو کناران صف کشیده ها لاله کوهساران داغدار است زمین گشته منقش چون
ستاره سمارا در شب این ایل و نهار است سمار اگر بود یک شمس یک ماه زمین را
ماه رو در روی هزار است زمین را میکنم از خوف تعریف که چون او وادی کش خون خوار است
همیشه این زمین گسترده دامی چه صیادی که در قصد شکار است غرض که پرورد که میکند سخت
مگر سرچار مانده این چه کار است که تا سرو قدی در دی نخواهد نخیزد سرو در روی نه چنار است
گهی شکر دهد گوید که مینوشش گهی شکر لبان گیرد در آغوشش اگر در کوهساران لاله
روید بنوشش ز رنگ چشمان خار است بهر جا سنبل روئیده باشد از آن زلفان چون
مشک تتار است زمین هر چیز را فرق گیرد ز نیش مرزی بی اعتبار است کس که
گل برچیند از گلستان بدست دیگر بش صد نیش خار است ندیده کس چنین
دایه که مادر دهد شیری ولیکن زهر مار است که آدم بود اول خاک و آخر بریز خاک
خاکی را اعزاز است که کل شیء یرجع الی الاصل نه کاهی بلکه این دایم مدار است
بیا دل کن تماشا کربلا را که مهمان شد حسین دشت بلا را ندیده آسمان
با چشم بسیار چنین مهمانی و این گونه رفتار که اول منع آب از مهمان کرد
بر تیری حلق اصغر را نشان کرد بدی این میزبان میشوم و کافر خود اندر تیغ

لقمشش تدبیر کن ای غم خور اهل وطن تا قرار مردمان موقوف ای عقل وطن بل کند کاری
شود دشوار ها سهل و ثمن گفت خواهم کرد اما از تو هستم در عجب اولاً تقسیم آب و
انجمن باشد ضرور و هیچ و مرج شر یا لیهود از گردنت بند از دور ثانیاً بنا اتفاق و عدل
و اصلاح امور ثالثاً سر باز و اجحافات بی مانند خراب کرده و ویران خانها مردم شدند
از غم کباب رابعاً باکار و اشرار چو بی حساب خامساً اهل وطن باهم که گشته مهربان
سهل و آسان میشود هر مشکل اندر جهان سادساً در فکر مان باشید تا دنیا و جهان باشد عجب
لعشا در آخر یک سخن کربلا رجب گفت فرق نیک و بد باشد میانش نکو جب خاکیا ظالم که تا
آخر نماند پایدار تا کنون کی مانده تا من بعد باشد برقرار آنچه دیدی برقرار خود نماند
هیچ هم نماند برقرار ماه مبارک شد خیر من الف شهر در کام نیکان شهد در مذاق دونان زهر

ای صد هزاران شکر ماه صیام آمد از بهر آمرزش از حق پیام آمد در بهر استقبال امر قیام آمد
ماه مبارک شد خیر من الف شهر ای مؤمنین شاکر باشید هم حمدان از بهر عید باشد موسم غفران
بر یازده ماه است روزه گشته چو تاج ماه صیام آمد خیر من الف شهر از بهر هر صائم و آن کل مخلوقات
هستند مستغفر اندر همه اوقات صوم است یک تحفه بر بندگان سوغات ماه صیام آمد خیر من الف شهر
ای صائم خوش بخت این از کرامات است که اعمال مشروعه جمله عبادات است در خواب بیداری این از سعادات است
نبود خدا محتاج بر روزه بنده لیکن محک باشد بر هر پرستنده عاصی بعید روده خالق چو بر مند
هر سال این ماه را یکدفعه یابی بر آتش عصیان این همه از حق بود آبی هست این چنین مرحم گر زخم یابی
تا فرصتا باشد کوشش کن ای بنده دریاب این مه را خوش شود باخنده سال دیگر هیهات کی مرده کی زنده
ماه صیام آمد خیر من الف شهر ای تو اجل مهلت ده تا که این خاکی هم تا شب صائم حال فرحناکی
رخ حشر کند پرواز زین مرکز خاکی ماه صیام آمد خیر من الف شهر صائم همه حوران در بهر استقبالی

بقیه صفحه نصایح

گرسنگی مردن بهتر که نان سفله و نایکان خوردن   بمرگ عدو شادمانی خطاست که سفله و این ماجرای تو است   تا ننهاده دست برسد و چیز ننهاده هیچ جا که باشد برسد نابرده رنج گنج میسر نمیشود   بیمار بودن بهتر که بیمار داری   بیماری به از بیکاریست بی یار وفادار از عمر لذتی است ونه در زندگانی راحتی

حرف (پ)

پا فشردی روی عکس این همدم مجازی   پای از گلیم خود درازتر مکن   اندازه نگهدار که اندازه نکوست   پای در زنجیر پیش دوستان به که با بیگانگان در بوستان   پای دیوار کندن و ساکت نشستن حمق است   پرخوری آفت هوش است   شکم از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی   پرگوئی در غیر موقع دشمن کار است   پیکان از جراحت بدر آید آزار در دل ماند   جراحات السنان لها التیام   ولا یلتام ما جرح اللسان

حرف (ت)

تا پریشان نشود کار بسامان نرسد   ان مع العسر یسرا   تا تریاق از عراق آورند مارگزیده مرده باشد   تا شب روی روز بجائی نرسی   تا صلح توان کرد در جنگ مکوب   تا که وقت برسد کاری مکن پشیمانی ندارد سود   تا نباشد چوب تر فرمان نبرد گاو و خر   تا نشوی پیر ندانی که چیست   به پیری رسیدم براین کهنه دیر   کجائی جوانی که یادت بخیر   ترک عادت موجب مرض است   نیش عقرب نه از ره غرض است   ترک فرصت موجب اسف است   غنیمت شمر صحبت دوستان   تعارف آمد و نیامد دارد وعده بدل ده   توبه قمارباز بی پولی است   دستوری بی بی از بی چادری   توبه گرگ مرگ است عاقبت گرگ زاده گرگ شود

حرف (چ)

چاه کن همیشه در چاه است   ولا یحیق المکر السیئ الا باهله   چراغ به تر خود نور نمیدهد   چون وقتی که غریب پرست است و بومی کش   چراغ دروغ بی فروغ است   چراغ دزد خواب پاسبان است   چون ظلم ظالم از نفاق مظلومین   چراغی که بخانه رواست بمسجد حرام است   چیزی بخور چیزی بده چیزی بنه   چیزی که عوض دارد گله ندارد   نیک را نیکی و بد را بد جزاست

حرف (ح)

حرام از هر راهی که آید میرود و بال آن بماند   حرام میخوری آن هم شلغم   حرف حساب جواب ندارد در صورتیکه انصاف بدهند   حرف حق تلخ است الحق مر   حرف شنیدن ادب است والا پشیمانی   حرفی که از دهان درآید گرد جهان برآید   حرکت از تو برکت از خدا   طلب الحلال فرض بعد الفریضه   حریص دایم در غم است هر قدر دارد و پندارد کم است   قناعت توانگر کند مرد را خبر کن حریص جهان گرد را

حرف (خ)

خائن همه حال مردود است و خدای و خلق از او ناخشنود   خائن همواره خائف است   خانه دوستان بروب و در دشمنان مکوب   پدر کشته کی بسکند آشتی   خدا دیرگیر اما سخت گیر است پس بترس از منتقم حقیقی   خدا را کسی ندیده بدلیل عقل شناخته اند چونکه مخلوق بی خالق محال است   خدا یکی خانه یکی یار یکی تو کافی لنهما آلهة لفسدتا

حرف (د)

حرف (و)

رازی که نهان خواهی با دوست مگوی شاید که مر آن دوست را دوستی باشد و راز تو افشا کرده راستی از تو ظفر از کردگار راستی موجب رضای خدا است رحم کردن بر بدان ستم است بر نیکان و عفو نمودن ظالمان جور است بر مظلومان ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان ستمکاری دور از راستی است ذلت در دروغ روی زیبا را حاجت مشاطه نیست

حرف (ز)

ز امتحان حال هر کسی شود معلوم زبان در دهان پاسبان سر است زبان بسیار سر بر باد داده است زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد زر زر آرد گنج گنج زیر سر است فطرات زکوة مال با نفاق است و زکوة علم با رشاد آملا زکوة مال بدر کن که ناملا برود بدلیل و آتوا الزکوة زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز و تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمه زینت زن عفت است و جمال و آرایش مرد بغیرت است و کمال

حرف (س)

سالی که نکو است از بهارش پیدا است سخاوت نشانه بختیاری است سخت دلی از سیری خیزد چه داند شب بینوا چون گذشت سخن سیلکرد جهان ربر و مان سخت کوشش تن رها کن تا نخواهی پیرهن سلیقه که نیست جان در عذاب کثافت تضییع عمر سنگ بزرگ برداشتن علامت نزدن است قپز در کردن سنگ سنگ را بشکند دیر و دیر کوزه دون چاردر سه چیز بی سه چیز پایدار نماند مال بی تجارت علم بی بحث ملک بی سیاست

صبور باش تا بامید برسی صلاح مملکت خویش خسروان دانند

(حرف ض)

ضامن دست تکیه سیبا شد یا دست پنجه ضامن روزی شده روزی رسان در صورت توکل ضامن مشو و امانت از کس مستان الامانة یرد الی اهلها ضیافت خور خوش آمد گوی سیبا شد داواز کاسه لیسان

(حرف ط)

طا قت مهمان نداشت خانه بهمان گذاشت غارت گر خانه گدا مهمانی است طبیب آن است که بپرسش آمده باشد یار او طبیب اول طمعه هر مرغکی انجیر نیست طول کلام مایه تضییع وقت است خیر الکلام ماقل و دل

(حرف ظ)

ظالمی نیست که بظلم ظالم دیگر گرفتار نشود ظلم امروز باعث ظلم فردا است ذلک هو الخسران المبین ظلم بالسویه عدل است نه ببعض دون بعض ظلم ظالم بر سر اولاد ظالم میرود

(حرف ع)

عاشقی را صبر میباید نه لاف عاصی که بخدا دست بردارد به از عابدی که کبر دارد ما غرک بربک الکریم عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود عالم بی عمل درخت بی بر است و زاهد بی علم خانه بی در پس علم بیاموز عالم معاند بهتر است از جاهل منصف عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد عذر بدتر از گناه پس اصرار صحیح نیست عطایش بلقایش توان بخشید عقل و دولت قرین یکدگرند هسرکه را

(حرف ق)

قبول حق بود رد خلایق　قدرت بودی رحمت کن　ارحموا ترحموا

قدر عافیت کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید　شکسته استخوان داند بهای مومیائی را.

قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال　مرا تجربه شد حاصل اندر آخر حال　قدر

نان گرسنه میداند چه داند شب سیر نوا چون گذشت　قناعت بکن تا شوی رستگار

(حرف ک)

کار امروز بفردا مفکن　اجل آید ندید مهلت تو لیاعت　کار بزرگ مایه عزت است

نه نام بزرگ　کاسه جائی برود که باز آید قدح .　کافر همه را بکیش خود پندارد

که خدا را بینی و .. را بچاپ　الامان از دست ظالم الامان از دست بر انگیخته انده ظالم

کسب بازو قوت جان و تن است　هر که نان از عمل خویش خورد　منت از حاتم طائی نکشد

(حرف ل)

لاف بیهوده مزن　بتیش موی المتکبرین　لایق هر خر نباشد زعفران　لذت

زندگانی را در بیگناهی شناس نه در ننگ نامی

(حرف م)

مادر را دل سوزد دایه را دامن　خاک بسر آنکس که دوستیش بیرنجاند و به بیگانه شاد میشود

مار پوست خود را گذارد اما خوی خود را نمیگذارد　دشمن دوست نما هر چه کند تزویر است

مار دارد مهره و در اصل خود بدگوهر است　مارگزیده از ریسمان سفید و سیاه میترسد

و مظلوم از ظالم　مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال اگر چه هر روز از دل آسانست

مال جمع کردن آسان است ولی نگاه داشتن و از آن فایده گرفتن دشوار

خاله اش این دفعه تجویز کرد تعبد و دار چینی
خاله اش باشد بگفتا جایش از خیر بر چینی
... الله شوی کم کم بتول و کرد ضعف
... افتادش سر و کرد دیده چه برف
دست و پا لرزان شدند و هلکی در آه زاهر
زود بیا آقای دکتر تا رفت از دست کار
دکتر آمد بعد صرف چائی و غلیان چاق
گفت هیچی میکنم امروز یا فردا درش چاق
... اینکه آمده دکتر ز بار ...

چندی از آن استکان پرکن تو فنجان چینی
آخ عجب دردسری بگرفته ما را ای ننه
از نفس افتاد و دیگر هیچ او نا گفته حرف
آخ عجب دردسری بگرفته ما را ای ننه
زآنمیان گفتا یکی آقای دکتر را بیار
آخ عجب دردسری بگرفته ما را ای ننه
یک نگاهی بر مریض و گاه بر سقف اطاق
آخ عجب دردسری بگرفته ما را ای ننه
...

لیک باشد در مزاق کمرهان چون کلکنه
این اجل باشد دو حتمی و معلق بر علل
این نه من گویم چنین بلکه طبیبان ملل
یک طبیبی لازم است واجب اهم مزور
خلق بسیاری فرستند؛ خدا آن سوی گور

آخ عجب دردسری بگرفته ما را
کس نمیرد نزد وی تا دی نباید
آخ عجب دردسری بگرفته
چونکه دایم هر دوا تی هست از ارسطو
آخ عجب دردسری بگرفته ما

ولە قصیدە

بخواب ای طفلک نالان | الو لو آمده والا

معروض میدارد که خدمت صاحبی ام عرض مینمایند در خصوص اعتقاد با اینکه خدای تعالی پیش از ایجاد اشیا
علم بهیئت و صورت آنها نداشته بجهت اینکه ضرری بمذهب و دین نیست که نقص نیست بلکه اگر بدانند لازم
میآید قدم آنها و آنها ثابته و این درست نیست انتهی عبارته و صحت و فساد این اعتقاد را بیان فرمایند
که باعث هدایت بسیاری از مردم خواهد گردید و دیگر عرض مینمایند در خصوص اعتقاد با اینکه خدا دارد دو علم است
یکی علم قدیم ذاتی و دیگری علم حادث اما علم قدیم ذاتی عین ذات باری است بلا مغایرت اصلا مگر
بالاعتبار باشد و اما علم حادث پس آن حادث است که بعد از معلوم بجهت اینکه هرگاه پیش از معلوم باشد علم
نمیشود بجهت اینکه شرط تحقق علم حادث و تعلق او نیست که مطابق با معلوم باشد زمانیکه معلوم نبود
مطابقت حاصل نمیشود و باید مقترن بمعلوم باشد و اگر پیش باشد اقتران متحقق نشده و باید
بر معلوم باشد و اگر پیش باشد قدم تحقق نخواهد آیا این اعتقاد صحیح است یا نه و اعتقاد صاحب این اعتقاد در مسئله علم
میگوید علم سابق بالاشیاء نفی البداء آیا این اعتقاد شرعا درست است یا نه جواب این سؤال بعضی
بسیار مفصل است اما مسئله اول که سؤال از عدم علم خدا قبل از ایجاد اشیا بهیئت و صورت آنها باشد
بجهت اینکه ضرری نیست و اگر بدانند قدم لازم میآید اولا عقیده اهل حق و اصحاب این سؤال که فقط بهیئت
و صورت و تصور بلکه حقیقت و طبیعت و اجزاء و لوازم و آثار را نیز احاطه او نموده اند و اما قدم لازم نیست
پس باید سؤال کنند از معتقد و با اینکه خدا علم بموجودات پیش از ایجاد آنها نبوده هم فایده در سؤال او

[illegible]

و بعضی خود را سؤال از هیئت و صورت فقط باشد یا از هر موجود حادث تمام حقیقت و ماهیت و لوازم و توابع آن
علم باری تعالی با آنها در وقتی از اوقات یا پیش از ایجاد آنها منفی است که احدی از علمای شیعه معتقد بآن نبوده بلکه
همگی متفق اند بر اینکه خداوند عالم از ازل عالم و مطلع بر همه کاینات ما سوا است ابدا و موجود است تا آخر حقی از کلیات و جزئیات
و حقایق و طبایع و هیئات و صور آنها و در هیچ آنی از آنات از هیچ چیزی از کلیات و جزئیات غافل نبوده و علم او محیط
بکل بوده و خواهد بود و این از ضروریات مذهب و اجماع بر آن شده تا آنکه فاضل محدث علامه مجلسی ره
در باب علم از کتاب بحار الانوار میفرماید ثم اعلم انّ من ضروریات المذهب کونه تعالی عالما ازلا و ابدا بجمیع الاشیاء کلیاتها
و جزئیاتها من غیر تغییر فی علمه تعالی و خالف فی ذلک جمهور الحکماء فنفوا العلم بالجزئیات عنه تعالی و القدماء الفلاسفة لهم
مذاهب سخیفة منها انه تعالی لا یعلم شیئا اصلا و منها انه لا یعلم ما سواه و یعلم ذاته و ذهب بعضهم الی ... و منها انه
لا یعلم الاشیاء الا بعد وقوعها و نسب الی ابی الحسین البصری و هشام بن الحکم و لعله کان مذهبه قبل اختیار الحق
او تشیعه ثم قلت بعض حکماء و جمیع هذه المذاهب باطلة لتصریح ... القرآن ... و الادلة العقلیة و قد دلت
البراهین القاطعة علی نفیها انتهی کلامه رفع مقامه و والد ماجد ایشان ... در کتاب جامع الافکار
فرموده مذهب اهل الحق ان الواجب تعالی عالم بجمیع الاشیاء قبل الایجاد و بعده من غیر تفاوت و علمه بالاشیاء
... و المقارن معه لا علمه بجمیع ذلک فی جمیع الاوقات علی نحو واحد بلکه احدی از حکما و متکلمین
اهل اسلام نیز چنین سخنی نگفته بلکه همه ایشان خداوند عالم را عالم بجمیع اشیاء پیش از وجود آنها میدانند و ... کلیات
و جزئیات و اما محدث مجلسی از جمهور حکما نقل فرموده که نفی علم خدا را بجزئیات آنچه معتقدند مراد نفی

علم او بوصف جزئیت در بعضی جزئیت است نه اینکه مراد نفی علم بجزئیات مطلق باشد زیرا که جمهور حکما نیز قائل
بعلم خدا ازلا و ابدا بجزئیات هستند من جهة العلیة والقدرة والحقیقة والترتیب والاثار و لکن میگویند علم
او بهمه آنها بر وجه کلیة است نه بر وجه جزئیة و اگر انچه از شیخ ابو علی نقل شده صادق باشد دور نیست مراد او
نیز این معنی باشد و این معنی غیر از انست که در سؤال مذکور است هیچ جا برای علم خدا از ازل نیز محیط بهمه اشیا
و هیئت و صورت آنها نشود بعد از آنکه بر وجه کلی که علم حصولی باشد توضیح این مطلب آنست که غیر از شیخ بعضی از زنادقه
ملاحده از قدماء فلاسفه که بعضی از اهل اسلام بوده اند که ایشان نفی علم خدا را مطلق کرده اند تعمیم دیگر با علم خدا
عالم را ازلا و ابدا عالم بجمیع اشیاء از ممکنات کلیة و جزئیة قدیمه و جاریه در مذهب ایشان و حادثه میدانند و
انکار علم او را در هیچ وقت بهیچ چیز نکرده اند و در کیفیت علم باری تعالی خلاف کرده اند باقوال متکثره پس بعضی
قائل شده اند که عالم است بالذات یا علم حصولی که علم بر وجه کلی است و این مذهب جمهور مشائین و شیخ الرئیس
و اکثر اتباع بوعلی است و جمعی قائل شده اند که علم او با آنها علم حضوری است که نسبت بجزئیات علم بر وجه جزئی
باشد و علم حصولی مثل علم آدمی است بلکه اخبار مخبر صادق بوجود کسی از برای عمرو بعد از آنکه در فلان روز
زید نام لغیه ن هیئة و صورت و رنگ و قدر و صفت با جمله بر جمیع احوالات مثل علم عمرو بزید مذکور است در وقتی که
او را دیده باشد و کیفیت او رسیده باشد اما حاضر در پیش عمرو نباشد و علم حضوری مثل علم او است بزید مذکور
در وقتی که در نزد او نشسته باشد و او را مشاهده کند پس هر دو عالم بجمیع وجوه و احوال و اوصاف زید هستند
لیکن در اول بر وجه کلی است زیرا که این اوصاف از برای هر که ثابت شود همان شخص معلوم خواهد بود و در دوم
بر وجه جزئی زیرا که آن شخص حاضر مشاهد همان یکی است و بس و در باب این اقوال نیز در کیفیت علم حصولی و حضوری
اختلافات بسیار گفته اند که فایده در ذکر آنها نیست و اکثر آنها مبتنی بر قواعد باطله فاسده است مثل اینکه

[illegible]

بعضی تحقیق

بعضی مبتنی بر ثبوت معدومات گفته اند و بعضی مبنی بر مثل افلاطونیه و بعضی بانکار دماغ و عقول و بعضی بصور مرتسمه در ذات او که
و بعضی بصور مرتسمه در عقل و نحو اینها و بعضی اقوال هست که مبتنی بر چیزی که از انها نیست و مقبول اهل نظر نیست
و بعضی از متاخرین حکما بعلم اجمالی بعضی از وجه شبه دقیقی شده اند و آنها نیز راجع ببعضی از اقوال متقدمه میشود
اهم مقامات که محققین ایشان تصریح کرده اند و با آنکه احدی از ایشان نیست که منکر علم خدا باشیا بعضی از وجوه باشد
علیه متفق علیه کل است اگرچه در کیفیت علم خلاف گفته اند و بعضی گفته اند علم بجزئیات ندارد بلکه بعضی متعلق
بجزئیات و بوصف جزئیت و محصل آنکه علم بجزئیات بر وجه کلی دارد نه جزئی و این نفی علم بجزئیات نیست پس اعتقاد باینکه
خدا بعضی از وجوه اشیاء علم نیست و صورت آنها اند نسبت فی نفسه قول نقصان و حکما هم است بلکه فی نفسه الامر
و ضرورت بیشتر علیه فی نفسه شرع و عقل است اما شرع پس بجهت تصریح اخبار متواتره معنی بر علم خدا باشیا
بعضی از وجوه آنها و مساوی بودن علم او بعضی از وجوه یا بعد از وجود از دلالت ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی روایت نموده است از حضرت صادق علیه السلام که او نقل فرموده خطبه حضرت امیرالمؤمنین را که در وصف خدا فرمودند
و خطبه طولانی است و در این مضمون باید لم یحل و لم یتعم علما بالاشیاء قبل کونها فلم یزدد بکونها علما علمه بها
قبل ان یکونها کعلمه بعد تکوینها و از انجمله در روایتی دیگر کلینی از حضرت صادق روایت کرده که نقل فرموده
خطبه دیگر از حضرت امیر را و در آنجا ذکر است کان ربا اذ لا مربوب و الها اذ لا مالوه و عالما اذ لا معلوم
و سمیعا اذ لا مسموع و در روایت فتح ابن یزید از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست و در آخرش فرمودند علیه السلام
انه عالم و خالق اذ لا مخلوق و رب اذ لا مربوب و از انجمله حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه
روایت نموده است که فرمودند کان الله و لا شیء غیره و لم یزل عالما بما یکون فعلمه به قبل کونه کعلمه به بعد کونه

در حدیث صحیح روایت نموده است از کاهلی که نوشتم الی ابی الحسن الرضا علیه السلام عن الله تعالی أکان یعلم الاشیاء قبل
ان خلق الاشیاء و کوّنها او لم یعلم ذلک حتی خلقها و اراد خلقها و تکوینها فعلم ما خلق عند ما خلق و ما کوّن
عند ما کوّن فوقّع علیه السلام بخطه لم یزل الله تعالی عالما بالاشیاء قبل ان یخلق الاشیاء کعلمه بالاشیاء بعد ما خلق الاشیاء
و ایضاً کلینی بسند متصل از جعفر بن حمزه روایت نموده است که نوشتم الی الرجل علیه السلام ان موالیک اختلفوا
فی العلم فقال بعضهم لم یزل الله عالما قبل فعل الاشیاء و قال بعضهم لا نقول لم یزل الله عالما لان معنی یعلم
یفعل فان اثبتنا العلم فقد اثبتنا فی الازل معه شیئاً فان رأیت جعلنی الله فداک ان تعلمنی من
ذلک ما اقف علیه و لا اجوزه فکتب علیه السلام بخطه لم یزل الله عالما تبارک و تعالی ذکره و ایضاً شیخ صدوق
در کتاب توحید و عیون اخبار الرضا علیه السلام بسند متصل از حسین بن بشار روایت کرده اند از حضرت امام
رضا علیه السلام قال سألته یعلم الله الشیء الذی لم یکن ان لو کان کیف کان یکون او لا یعلم الا ما یکون فقال ان الله تعالی
هو العالم بالاشیاء قبل کون الاشیاء الی ان قال فلم یزل لله عز و جل علمه سابقا للاشیاء قدیما قبل
ان یخلقها الحدیث و ایضاً صدوق در معانی الاخبار از ثعلبة بن میمون از بعض اصحاب از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده فی قول الله عز و جل عالم الغیب و الشهادة فقال الغیب ما لم یکن و الشهادة
ما قد کان و ایضاً صدوق در توحید و عیون بسند متصل از هروی روایت کرده قال سأل المأمون
الرضا علیه السلام عن قوله تعالی لیبلوکم ایکم احسن عملا فقال علیه السلام ان الله عز و جل خلق خلقه لیبلوهم بتکلیف طاعته و عبادته
لا علی سبیل الامتحان و التجربة لانه لم یزل علیما بکل شیء و ایضاً کلینی و صدوق در توحید بسند متصل از ابن
حازم از ابی عبد الله روایت نموده قال قلت له ارأیت ما کان و ما هو کائن الی یوم القیمة الیس کان
فی علم الله تعالی فقال بلی قبل ان یخلق السموات و الارض و ایضاً کلینی در توحید صدوق نیز روایت
کرده است بسند متصل از ابن حازم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام هل یکون الیوم شیء لم یکن فی
علم الله

علم الله عز و جل قال لا بل کان فی علمه قبل ان ینشیء السموات و الارض و ایضاً کلینی در کتاب توحید
صدوق مرویست بسند متصل از ابن مسکان قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الله تبارک و تعالی أکان یعلم
المکان قبل ان یخلق المکان ام علمه عند ما خلقه فقال تعالی الله بل لم یزل عالما بالمکان قبل تکوینه
کعلمه به بعد ما کوّنه و کذلک علمه بجمیع الاشیاء کعلمه بالمکان و ایضاً نیز در توحید مرویست بسند متصل از محمد
بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول کان الله و لا شیء غیره و لم یزل الله عالما بما کون فعلمه به قبل کونه کعلمه
به بعد ما کوّنه و ایضاً در توحید مرویست بسند متصل از ایوب بن نوح که نوشت الی ابی الحسن الثالث علیه السلام
عن الله عز و جل أکان یعلم الاشیاء قبل ان خلق الاشیاء و کوّنها او لم یعلم ذلک حتی خلقها و اراد خلقها
و تکوینها فعلم ما خلق عند ما خلق و ما کوّن عند ما کوّن فوقّع علیه السلام بخطه لم یزل الله عالما بالاشیاء کعلمه
بالاشیاء بعد ما خلق الاشیاء و ایضاً نیز در توحید بسند متصل مرویست از ابن حازم قال
سألت ابا عبد الله علیه السلام هل یکون الیوم شیء لم یکن فی علم الله بالامس قال لا من قال هذا فاخزاه الله
قلت ارأیت ما کان و ما هو کائن الی یوم القیمة الیس فی علم الله قال بلی قبل ان یخلق الخلق و ایضاً کلینی
مرویست در کتاب خرایج و کشف الغمه از حضرت ابو محمد که فرمود تعالی الجبار الحاکم العالم بالاشیاء قبل
کونها و ایضاً در تفسیر عیاشی مرویست از داود رقی قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله هو العالم بما هو کائن
قبل ان یکون و هم ذر و علم من یجاهد ممن لا یجاهد کما علم انه یمیت خلقه قبل ان یمیتهم و لم یرهم
موتی و ایضاً کلینی در خطبه حضرت امیر المؤمنین است که میفرماید در نعمت باری تعالی عالما بها

قبض است در آنها محیط بحدود و ذوات آنها و در دعای حضرت امیر در نهج البلاغه مقرر ماید علمه بالاموات الماضین
کعلمه بالاحیاء الباقین و غیر از اینها از اخبار متکثره و در آیات متعدده که ضبط همه آنها متعسر است غرض
از ذکر جمله از آنها بیان تواتر معنوی آنها بود و حصول علم از همه آنها و اما عقلا پس از وجوه بسیار دلالت
بر علم خدا است باشیاء پیش از خلق آنها میکند و در اینجا بذکر سه وجه آن اکتفا میشود اول آنکه هرگاه
خالق عالم علم بهیئت و صورت و کیفیت اشیاء پیش از ایجاد آنها نداشته باشد پس خلق آنها بر وجه مصلحت
و حکمت و اتقان نخواهد بود زیرا که هرگاه ندانند که بچه هیئت و چه کیفیت خلق خواهد کرد و محض اتفاق و لابد
شعور خلق خواهد شد و معلوم او خواهد شد که چگونه میتوانند خلق را موافق مصلحت و حکمت خلق کنند محتمل است خلقتی
که موجب میشود موافق حکمت و مصلحت باشد و اگر هم گفته شود که ذات او ذاتیست که تغییر از موافق
مصلحت از او صادر نمیشود اگر علم نداشته باشد خداوند فایده نخواهد داشت زیرا که خلق مصلحت بارادة
و مشیت نخواهد بود دوم آنکه در روایتی که خداوند عالم آدم را آفرید هرگاه فرض شود که آدم عرض میکرد که
آیا کسی از ذریه من که نوح است مثلا چه هیئت و صورت خواهد بود و عمر او چه قدر خواهد بود آیا جواب خواهد فرمود
که نمیدانم و این صفت کمال است و معتقد این فاسد العقیده است یا جواب خواهد گفت میدانم البته
البته دروغ گفته خواهد بود یا خواهد گفت میدانم و راست گفته خواهد بود و هم چنین قبل از آدم اگر فرض شود ملائکه از
هیئت و صورت آدم سؤال میکردند وجه سیم آنکه از جمله بدیهیات است که هر علمی کمال و فقدان آن
ناقص است پس هرگاه خداوند عالم قبل از ایجاد اشیا علم بآنها نداشته باشد در آنوقت ناقص خواهد بود و لازم
آنکه این علم کمال نیست تا فقدان آن نقص باشد خلاف بدیهی است و حال آنکه اگر کمال نباشد پس بعد از ایجاد

لازم آید

هم که صفت از برای خدا ثابت میکنی و چه صفتی که کمال نباشد در ساحت کبریائی راه میدهی پس اعتقاد باینکه
خداوند عالم باشیاء قبل از وجود آنها نمیباشد شرعا و عقلا باطل و معتقد باین فاسد العقیده است و اما آنچه را در سؤال
مذکور نمودی که چطور میشود که خدا علم داشته باشد و اگر خدا علم بآنها داشته باشد لازم میآید اعیان ثابته پس اولا
از او پرسیده میشود که چه میگوئی در آنچه خدا خبر داده ملائکه در خلق آدم که انی جاعل فی الارض خلیفة و ملائکه عرض
کردند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و خدا در جواب فرمود انی اعلم ما لا تعلمون و از آنچه خبر داده بآدم
از احوال ذریه او و در دعا رهبیک و خبر داده با براهیم از احوال پیغمبر آخر الزمان و اولاد طاهرین او و از آنچه
خبر داده بسایر پیغمبران از احوال آینده و خبر داده پیغمبر آخر الزمان از نشر دین او در شرق و غرب عالم و از
شهادت حضرت امیر ع و وقایع کربلا و غیبت امام ثانی عشر و نحو اینها که در وقت خبر دادن هنوز متحقق
نشده بود آیا در آنوقت اینها ثابت متحقق بوده اند که گوئی ثابت بوده پس تو بثبوت معدوم قایل
شدی و اگر نبوده چگونه دانسته و خبر داده و آنکه خدا را میگوئی که علم خدا نیز مثل تو بالفعل علم داری
که فردا آفتاب از مشرق طالع میشود آیا بالفعل که خبر میدهی الآن طالع است یا نه اگر طالع است بثبوت معدوم
قایل شدی و الا چگونه دانستی و ثانیا میگوئیم که در کیفیت علم خدا باشیاء قبل از ایجاد آنها
قولها است در نزد حکما در هر یک قول که متعذر ه قایل شده اند بثبوت معدومات لازم میآید نه از
اقوال دیگر چرا آمدی بآن طریق اعتقاد کرده و سایر اقوال هم اگر چه اینها قایل از معنی خدا نیست و معنی
بعضی را میتوان تصحیح کرد بلکه صحیح است و بیان آن در این موضع مناسب نیست و حال آنکه آنچه برما
لازم است اعتقاد باین است که خدا عالم است بهمه چیز در همه حال اما آنکه کیفیت علم او چگونه است بر ما لازم نیست

نقص از ذات مقدس باری راه به نسبت آن نیست و بحیثیت ... از آن مثل کسی که کور مادرزاد است از ادراک نور
و ظلمت و الوان و حال آنکه نقصی نشده است در نقص ندیدن مثال دنیا و در کافی به سند معتبر از موسی بن جعفر ع
مرویست ان الله اعلی و اجل و اعظم من ان یبلغ کنه صفته فصفوه بما وصف به نفسه و کفوا عما سوی
ذلک و قد انکشف علم خودش وصف نفس نموده است و در روایتی دیگر از آن حضرت سؤال شد از چیزی
از صفة خدا فقال لا تجاوز ما فی القرآن و در توحید صدوق از موسی بن جعفر مرویست که لا یوصف العلم
من الله بکیف پس ما را بکیفیت علم الهی چه کار بلکه اولی علیه التحیة و الثناء در نهج البلاغه مقرر فرمایند
فما دلک القرآن علیه من صفته فاتبعه لتوصل بینک و بین معرفته و ائتم به و استضئ بنور هدایته
و ما دلک الشیطان علیه مما لیس فی القرآن علیک فرضه و لا فی سنة الرسول و ائمة الهدی اثره
فکل علمه الی الله عز و جل فان ذلک منتهی حق الله علیک و اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم
عن الاقتحام فی السدد المضروبة دون الغیوب فلزموا الاقرار بجملة ما جهلوا تفسیره عن الغیب المحجوب
فقالوا آمنا به کل من عند ربنا فمدح الله عز و جل اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا به علما
و سمی ترکهم التعمق فیما لم یکلفهم البحث عنه منهم رسوخا فاقتصر علی ذلک و لا تقدر عظمة الله سبحانه قدر
عقلک فتکون من الهالکین و اما مسئله دوم پس متضمن سه اعتقادات یکی آنکه خدا را علمی است
عین ذات مقدس او دوم آنکه علمی است دیگر حادث سیم آنکه این علم حادث بجهات بعد از
الحوادث الله و ... از آن ... اما جزء اول پس صحیح است و علم باری تعالی عین ذات مقدس اوست و شواهد
عقلیه بر آن دال و اخبار معصومیه بآن ناطق است در کافی به سند معتبر از حضرت صادق ع مرویست

لم یزل

که فرمود لم یزل الله جل و عز ربنا و العلم ذاته و لا معلوم و اخبار دالّه بر این مطلب بسیار است و اما جزء دوم که او را علمی است
حادث پس عقیده فاسد و قول باطل است چه هر علمی که حادث و هر حالی که از لا بد آن است او جاهل و نیز
اگر او را علم حادث باشد پس حال او خالی از حال سابق خواهد بود تعالی عن ذلک علوا کبیرا و امیر المؤمنین
در خطبه مشهوره منقوله در کافی و نهج البلاغه و غیرهما مقرر فرمایند علم ما خلق و خلق ما علم لا بالتفکر و لا بعلم
حادث اصاب ما خلق و نیز در کتاب کافی از امام رضا حضرت مرویست که فرمود لم یسبق له حال
حالا پس اگر او را علم حادث باشد هر آینه حال سابق غیر از لاحق خواهد بود و در کتاب عیون
اخبار الرضا از آن حضرت بسند صحیح مرویست که فرمود لا تتداوله الامور و لا تجری
علیه الاحوال و لا ینزل علیه الاحداث و اما جزء سیم پس ضعف آن از آنچه در مسئله
اولی گفتیم معلوم شد و نیز دانستی چه اعلم شیء بشیء از جهات اشیاء علم نیست و چه وقت
موقوف بحصول زمان و چه معلوم است و چه شرط آن اقتران بزمان و وجدان است
و چه ایا باید آدمی بیچاره که فهم آن بمرتبه نرسیده که از شبهات و آرزوها بطریق درست خلاص
شود و عمرش ... از ... و شبهات حکمیه را منظر در افکار و اخذ این
آن علوم مشغول شود و من حیث لا یشعر بهلاکت افتد و اما مسئله سیم پس آن اعتقاد در
فاسد و صاحبش آن هالک و فساد آن از آنچه گذشت معلوم شد چه اشیاء حادث
و متغیر و هر ساعتی متغیر و متبدل پس علم خدا نیز متغیر خواهد شد تعالی الله عما یقول الظالمون

پس دانستی که علم خدا یا عین ذاتست همچنانکه صفتی است یا وصف آن ذاتست خود از نقص اشیا لابد
کفر محض و هم اشیا را وصف صفت ذاتی جهل محض اگر نظر این معتقد نقل بلده اگاه و قائل منقولات
که بعضی در حکمی گفته اند این قاعده است باطل و عقیده است پس فانه مخالف شرع مقدس
و منافی له به قاطع عقلیه چنانچه در موضع خود مبین است و دانستی به محال العلم شیء
قبل وجود کل شیء و بعده پس اگر کسی بگوید تجوز هم الله تعالی علم خدا را بعضی از مخلوقات
که ضرر رسند ندارد یا بعضی نسبت اطلاق بر علم کند تجوز یا بعضی را اما و بلی علم کند یا علم را اما بلی
بعضی از آنها بلاعبث تجوز هم چنانکه در بعضی لها دیده شد عمل کرسی و حرکت بر علم خدا تعالی

شده [illegible] الحمدلله [illegible]

[illegible]

چنان فرمایند اطال الله بقائه و دامت برکاتهم و حجب ظلهم ممدود است از روی ملهمی که هرگاه کسی بگوید که خدا جل ثبت
که بگوید که دانسته تو اشیا را در ازل میدانسته بلکه این کلام مستلزم جهل خدای تعالی و قدم اشیا است اما جهل پس بجهت آنکه
ازل را جهت تعبیر کنی از دون بذات مقدس و جهل از جمله ادله دانسته بدیهی چنانکه منقول از متکلمین است اشیا در ازل نبودند
اما در ذات پس واضح است و دلیل علیه عقل و نقل و اما ذات پس انهم ظاهر است و عقل و نقل و ضرورت قائم گردید
کان و لم یکن معه شیء پس هرگاه بگوید اشیا را در ازل میدانسته با وجود آنکه اشیا معدوم بودند در ازل نبودند
کذب و جهل است آیا نمی بینی که خبری که در دست نیست کسی بگوید من اگر ندارد در دست نیست میدانم این محض کذب است
و هرگاه بگوید آن نیست در دست فلان میدانم این محض علم است و اما لزوم قدم پس بجهت آن است که وقتی تصور
میشود که خدا اشیا را در ازل ندانند و این هم واضح است و تعدد قدما که بعقل و نقل و اجماع باطل و جهل بر خدا
غیر جائز پس قول با آنکه خداوند تعالی عالم الاشیاء فی الازل باطل و کفر صریح است بلکه معتقد حق و مذهب صحیح آنست
که بگوید دانسته تو اشیا را کلیها و جزئیها و کمیاتها و کیفیاتها و حدودها و اشکالها و هیئتها و صورها در زمانها
و مکانهای خود میدانسته در ازل و جمیع آنها در همه وقت بر او مخفی نبوده و نخواهد بود و علم حق تعالی به ازلاً و ابداً
محیط بهمه چیز است و قبل از خلق اشیا و بعد از خلق اشیا و حین خلق اشیا علمش یکسان است و تبدل و تغیر
در علمش راه ندارد بلکه تغیر در معلومات است نه در علم و علم آن عین ذات مقدس است و لهذا
حقیقت او را نمیتوان یافت آیا این کلام مطلقا صحیح است یا نه و چنان فرمایند که هرگاه کسی بگوید که دانسته تو
قبل از وجود اشیا و وجود اشیا علم بوجود بودن آنها ندانسته چنانکه سید مرتضی و دیگران از علمای اعلام رضی

آیه شریفه ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم گفته اند که دو قسم [illegible] و [illegible] نعلم [illegible] موجود [illegible] نعلم [illegible]
آیا این کلام موجب کفر [illegible] میشود و از اسلام [illegible] یا نه و بیان فرمایند که هرگاه کسی بگوید خدا را دو علم است یکی قدیم و آن
عین ذات مقدس اوست و دیگر حادث و آن علمی است که خدای تعالی از رسول و ائمه عطا فرموده و ایشان خزینه اند
و در کتاب است چنانچه ائمه فرموده اند نحن خزنة علم الله و در زیارت جامعه است و خزان العلم و خدای تعالی
در قرآن مجید حکایت از موسی و فرعون فرموده قال فما بال القرون الاولی قال علمها عند ربی فی کتاب لا یضل
ولا ینسی و بر این مضمون است که مراد از این علم ذاتی نیست چه آن عین ذات است و محال است که ائمه خزانه ذات
باشند و ذات در ایشان قرار گیرد و هم [illegible] در کتاب حلول کند آیا این اعتقاد هم صحیح است یا نه و بیان
فرمایند که هرگاه کسی فتوی دهد با آنکه خالق و موجد خیر و شر خداست و افعال عباد از خیر و شر و زنا و لواط
و ظلم همه [illegible] خدای تعالی است و فرق است میان فعل و خلق یعنی فعل از بنده است و خالق و موجد
خداست آیا مفتی از مذهب خارج میشود یا نه و بیان فرمایند که هرگاه کسی از جمله ضروری دین باشد و انکار
[illegible] از جمله ضروریات است آیا از جمله ضروریات است یا نظریات است و هرگاه که از برای عوام شبهه حاصل میشود [illegible]
ضروریست آیا ممکن است که از برای علما هم شبهه بشود یا نه و بیان فرمایند که هرگاه کسی بگوید که قبل [illegible]
[illegible] و اینکه تقدم [illegible] آیا این اعتقاد صحیح است یا نه و بیان فرمایند که در اخبار
بسیار وارد شده است که [illegible] تا یوم القیمه [illegible] منصور بن
حازم قال قلت لابی عبدالله علیه السلام [illegible] ما کان و ما هو کائن الی یوم القیمة الیس کان فی علم الله تعالی قال
فقال بلی قبل ان یخلق السموات والارض [illegible] اگر علم
ذاتی باشد لازم می آید که [illegible] هم [illegible] ذات باشند [illegible]

مستلزم

مستلزم وجود کثرات در ذات مقدس احدیت است و اگر غیر ذات باشد این را هم بیان فرمایند و اگر یعنی دیگر داشته باشد
این را هم بیان فرمایند و بیان فرمایند که [illegible] از حدوث اشیاء [illegible] حدوث اشیاء
و کان [illegible] واقع میشود [illegible] رحمت کشیده [illegible]
ادام الله [illegible] و ارشاد الخلق [illegible] مسائل [illegible] را شرح [illegible]
بخط شریف [illegible] و مهر شریف مزین فرمایند که [illegible] موجب [illegible] سنه ۱۲۳۷

جواب — و من الله التوفیق بدانکه سؤال از جهت [illegible] شده که [illegible] سؤال شده
[illegible] جواب [illegible] بیان شده و [illegible] سؤال شده [illegible] جواب [illegible] بیان میشود و اول
[illegible] الرحمن الرحیم [illegible]
الحیران و استعذ بالله من الشیطان [illegible] صفت علم از اعظم صفات [illegible] است و [illegible]
عقلیه و شواهد [illegible] نقلیه و ضروره [illegible] قائم است [illegible]
ابداً و در ازل عالم [illegible] میشود [illegible]
و احوال [illegible] حضرت صادق [illegible]
بالمکان قبل تکوینه [illegible]
عالم الغیب لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض [illegible]
و در جواب سؤال [illegible]
ولی [illegible] عقیده اهل حق است [illegible]
[illegible]

دیگر حقیقت آن بحر مکو است پس به علم مطلق بر رهبری و انتهای آن لازم نیست و تفکر در آن واجب نه و آیات کلام
دلیل تکلیف خود بر او ثابت نکرده باشد که باید کیفیت علم الهی را بداند و در آن گفتگو نمی کند بلکه نهی از
تفکر در آن شده و گفتگوی در آن خلاف تکلیف است نمی بینی خدای تعالی می فرماید و لا تقفوا ما لیس لکم
الا الحق و منه مایه و ماذا بعد الحق الا الضلال دانی که اگر عقل ناقص تو ادراک کرد در صفات خدا
حق است تا اثبات شیات لکن حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشت الله تعالی و اجل و اعظم من ان یبلغ
کنه صفته فصفوه بما وصف به نفسه و کفوا عما سوی ذلک و در روایت تفصیل فرموده بعد از سؤال از چیزی
از صفت خدا لا تجاوزوا ما فی القرآن و حضرت سید اولیا فرموده علیک یا عبد الله بما دلک علیه القرآن
من صفته و حضرت صادق ع بعبد الرحیم قصیر فرموده بود زمانی که از صفت خدا سؤال کرده بود لا تعد
القرآن فقد ضل بعد البیان آیا در کجا دیده از آیات قرآنیه و احادیث معصومیه که کیفیت علم خدا را
میان تو مخفی باشد که تو در صدد تحقیق آن بر آمده و حال آنکه علاوه بر منهی عنه بودن دانستن کیفیت آن ممکن
نیست قال الله تعالی و لا یحیطون بشیء من علمه سبحان الله حق تصریح میکنند که علم خدا عین ذات است
هم چنین که اخبار نیز با آن ناطق و عقل بر آن قاطع است قال ابو عبد الله ع لم یزل الله تعالی ربنا و العلم ذاته
و ذات خداوند سبحانه مجهول الکنه و وصول بکنه آن محال پس چگونه منتظر هستی که بعلم برسی حقیقت الا را
بدانی و حیرت نه در دل میکنی و حال آنکه میگوئی عین ذات است اگر بگوئی خدا اراده ... حقیقت
عین ذات و دیگر ... ذات گوئیم ای مسکین پس آن علمی که کسی ذات است آیا آن ذات را کرده
آن را فهمیده یا نه اگر گوئی فهمیده ام غلط گفتی چه فهم ذات محال و اگر گوئی نفهمیده ام و ظاهر نگردیده
پس چه میخواهی که در علم ... بلکه آن یک مجهول الکنه محیط بجمیع اشیاء و کاینات زمینیه و ... حقیقیه
باشد پس دیگر چه علمی خواهی که باید در علم ثابت کرد مکرر است که میگوید علم خدا حصولی است پس منتهی میشود

کمایی

کما یاید در چه محل حاصل است و یا بی طرف و آن طرف هر چند در صفاتی تعلیقی میکرد دیگری میگوید که حصولی است
پس در کرد آن میشود که در چه محل حاصل است و از وجودی بوادی محید و مسکین شنیده اند که علم
هرگاه منحصر بحصولی یا حضوری باشد چرا باید علم خدا نیز حصولی باشد کلا است نه حصولی باشد
نه حضوری و دیگر یکی از دانها باشد نه نحوی باشد که تصور ما منحصر بعقول است ما للتراب و رب
الارباب و بعد از این مرحله میگوئیم اما جواب از سؤال اول آنکه دیگر را در ابتدای سؤال
گفته که جایز نیست که بگوئی خدا عالم بود باشیاء در ازل میدانسته و استدلال بر آن کرده و نفی قول
ابطال باطلات و دیگر را در آخر آن گفته که بلکه اعتقاد حق و مذهب صحیح آن است که بگوئی همه
اشیاء را میدانسته در ازل اصلا و مطلقا و تو در میان این دو عبارت شده زیرا اگر لفظ
در ازل را ظرف علم قرار دهید قول صحیح و اعتقاد ربانی حق است و اگر ظرف اشیاء میگیری
یعنی اشیاء در ازل نیز ثابت در الازل قول فاسد و اعتقاد باطل است و این دو عبارت در خصوص
مقرر نشد و تقدیم لفظ میدانسته بر لفظ در ازل و تاخیر در دیگری موجب تعیین احد
احتمالین نمیشود بلکه ذکر لفظ در ازل احتمال ظرفیت اشیاء یا علم در هر دو هست و اگر بخواهد که
در هیچ یک نباشد و در عبارت نیز نحو عبارت اول وارد شده و ظاهر آن است که اگر
این عبارت را میگوید لفظ در ازل را ظرف علم میگیرد و قول صحیح است و اعتقاد حقیقی
غیر از این اعتقاد صحیح نیست و اما دیگری را در مقام استدلال گفته که هرگاه بگوئی اشیاء را در ازل

با وجود آنکه اشیا در ازل نبودند کذب و باطل است پس این در وقتی راست که در ازل ظرف شی باشد
اما هرگاه ظرف میدانست باشد یعنی میدانست در ازل شیء را که بعد از این خواهد بود و کون هر یکی را در زمان
و مکان خود مطلق کذب و باطل نیست بلکه یعنی صادق و راست است و هم چنین مثالی که گفته که حضرت
که در دست کسی نیست کسی بگوید انگشتر را در دست دیگری میدانم محض باطل است در وقتی است که در دست
او نباشد که میدانم انگشتر حالی در دست او است هم چنانکه ظاهر از این کلام است اما هرگاه بداند
که یکماه دیگر آن انگشتر در دست او خواهد بود بگوید حالا میدانم آن انگشتر را در دست او یکماه دیگر
صحیح خواهد بود و آنچه گفته که هرگاه بگوید آن را در دست فلان نمیدانم محض علم است
بلکه این قول هم از این است که بداند در دست او خواهد نیست و بداند که در دست او خواهد بود
و محض علم ذات است که بگوید میدانم حالا در دست او خواهد نیست پس اگر غرض از این کلام تصحیح
قول این است که خدا لا یعلم الاشیاء فی الازل بنا بر این که مراد این باشد که اشیا را ثابت در ازل
نمیداند چه ضرور است که گفته شود بای عبارت اعم که مشعر بود ادب است بگوید انه تعالی یعلم الاشیاء فی الازل
و له الاسماء الحسنی و لا تنابزوا بالالقاب اما جواب از سوال دوم آنکه کسی که میگوید که خدا
قبل از ایجاد اشیا علم بوجود ایشان نداشته اگر غرض او این است که در آن وقت علم بوجود ایشان در
وقتی که در آن مدت وجود آنها نداشته بی ادبی عبارت موجب فرح زندیقی است و اگر غرض
او این است که در آن وقت علم بوجود بودن در زمان عدم وجود آنها نداشته که در آن ظرف موجود بودن
باشد نه ظرف علم اگر چه موجب فرح زندیقی نیست اما بی ادب است بلکه باید او را نسبت
که گفته شود علم بعدم وجود آنها در آن زمان داشته و اگر این عبارت خوب میبود در وقتی

کما او د

١٠

که داود رقی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام سوال کرد از قول خدای تعالی ام حسبتم ان تترکوا و لما
یعلم الله الذین جاهدوا منکم آیا قبل از این نمیدانست فرمود
ان الله هو العالم بما هو کائن قبل ان یکون و هو ذرة و علم بنی آدم قبل ان یخلقهم علم از نیست
خلقه قبل ان یخلقهم و هم احیاء و هم اموات و سید مرتضی و علمای دیگر در بیان این آیه
نقل کرده کلام سید را که ندیده در مجمع البیان در تفسیر آیه مبارکه که میگوید یعنی حتی یمیز الخبیث
الله من الطیب و قیل معناه حتی یعلم اولیاؤه و بالبی هدین منکم و قیل معناه حتی یعلم الجهاد
موجودا و غرض علم در حال وجود است که مرجع آن حتی یقع الجهاد کم باشد یعنی تا عالم بموجود شدن جهاد
شما شود از آنکه عالم بوجود شدن آن و اما جواب از سوال سیم آنکه مراد از آنکه ائمه علم
هستند آن است که بسیاری از معلومات الهیه که دیگران عالم بآنها نیستند ایشان میدانند و خدا او
علم آنها را بایشان داده است پس آنکه میگوید که بسیاری از معلومات الهیه هستند پس آنکه میگوید
خدا و علم ملکه قدیم و حادث مراد او از علم حادث علم ائمه است نه علمی که صفت خدا باشد
اگر مراد او از آنکه علم ائمه علم خدا است یعنی علمی است که خدا بایشان خلق کرده و یعنی علم ملکه است
که یک شب ... این قول با آن کسی که شراب ... و ... بیان ...
و بیان مردم میآمد تا مردم ... و الفیا ذکر ... عطای علم توان آن علم را
... علم ائمه ... بلکه هر علمی ... بکثرة العلم و گفته نور
یقذفه الله فی قلب من یشاء و ... اگر بواسطه عطای علم توان گفت خدا او علم ... عطای
صفات ... ملکه وجود جایز ... باشد خدا ... قدیم

و دیگر حادث و در حیات دلالت که بر قدیم و دیگر حادث تواند باشد هر چند که ملتزم کسی او در مراد او از این
که علم اکثر علما حدوث معنی دیگر است صحیح نیست و اصل مطلب بعبارت سهل دو طریق است و اما جواب
از سؤال چهارم آن است که مذهب صحیح [illegible] فرقه [illegible] و طایفه [illegible] شیعه امامیه این است
که خیر است و شرور و افعال عباد همه مستند بخداوند [illegible] یا با تفویض یا با [illegible]
و مذهب اشاعره که اعتقاد همه افعال را بحق میدهند و قوی را بی مدخل میدانند و بنده را اصلا موثر نمیدانند
باطل است و لیکن در احادیث ائمه اطهار و کلمات علماء ابرار نسبت خالقیت خیر و شر بحق سبحانه و تعالی
بسیار وارد شده بلکه در ادعیه که مأمور بخواندن آنها هستیم نیز تصریح بآن شده مثلا که در
مرسله سماعه بن مهران وارد است که ساعتی در روز و ساعتی در شب است که خداوند عالم در آنها
تمجید خود میفرماید و میگوید انا الله رب العالمین تا آنکه میفرماید انی انا الله خالق الخیر
والشر تا آخر پس میفرماید [illegible] مقبلا بقلبه الی آخر [illegible] حاجته
و در موثقه عبد الله بن [illegible] و [illegible] است دعای تمجید که خواندن آن هر روز و شب مستحب است
و در صحیفه [illegible] است که [illegible] لا اله الا انت خالق الخیر والشر [illegible]
و غیرها و لیکن شده که [illegible] خلقت الخلق خلقت الخیر واجریته [illegible]
من احب خلقت الخلق و خلقت الشر واجریته علی یدی من ارید والائمة علیهم الصلوة والسلام
و علمای اعلام شکر الله مساعیهم الجمیله معانی صحیحه از برای این فقرات [illegible]
مستقیم از برای آنها ذکر نموده اند لهذا چون این عبارت در ادعیه و احادیث وارد شده و لکن
متکلم با [illegible] فاسد عقیده گفتن چه در آن هر معنی که از برای آنها در احادیث
شده است

11

شده است محتمل است که اگر کسی تصور کند و بگوید موجد و خالق افعال [illegible] از قبیل [illegible]
و امر [illegible] و شرک و کفر و سرقه و زنا و لواطه خدا است و او آنها را کرده و فعل خدا است
و بنده را در آن تاثیر نیست و در آن مجبور [illegible] در آن وقت حکم بکفر [illegible] عقیده
او میشود البته و نظیر این آن است که در آیات و اخبار اطلاق ید به [illegible] شده لهذا اگر
کسی بگوید دست خدا بالای دستها است یا دست خدا [illegible] حکم بکفر
[illegible] آن [illegible] بگوید که قابل معنی صحیح نباشد
مثل اینکه بگوید خدا را العیاذ بالله دستی است چون دست انسان از گوشت و استخوان [illegible]
[illegible] پس در این موضع [illegible] گفته ام و اما جواب
از سؤال پنجم آنکه لازم نیست ضروری بودن هر ضروری دینی در هر حال بر هر کس [illegible]
[illegible] که [illegible] ضرورت [illegible] و بعضی
[illegible] در آن [illegible] ضروری ضرورت ضروری [illegible]
نیست و نزد محققین است که ضروری بر دو قسم منقسم است ضروری خاص و ضروری عام ضروری
خاص آن است که ثبوت آن [illegible] بدیهی باشد از برای شخص خاصی نه هر کس [illegible]
اهل آن دین و ضروری عام آن است که بدیهی باشد از برای هر که داخل در آن دین باشد
و [illegible] و شرایع اهل آن دین [illegible] و بالفعل [illegible]
امرار صاحب آن دین است و مراد از ضروری دینی که مطلق ذکر میکنند معنی دوم است [illegible]

آن دین است که دو تن دو صحه دو امارات داله و براهین واضحه منصوبه از جانب صاحب شرع و اشتهار
انتساب آن به صاحب شرع به حدی باشد که حدس صائب حکم قطعی نماید که هر که در اعتقاد به آن
دین است دخیل با اهل آن است البته یقینی دلالت یابد که صاحب آن دین مأمور امر حکم معجزات
و ازدیاد همت بفهمد که جمیع اهل این دین حتی عوام الناس اعتقاد به آن دارند پس معلوم نشد [illegible] امر
دینی باشد و ضروری بودن آن نزد بعضی مخفی باشد اگرچه از علما باشد که قلت تتبع یا شبهه
که در فهم مراد از برای او حاصل شده باشد و اما جواب از سؤال ششم اگر مقصود این است
که از جمله اعتقادات صحیحه که از برای هر کس اعتقاد به آن لازم است آن است که [illegible]
قبل از خلق اشیاء علم به آنها داشته و اشیاء از برای او معلوم بوده‌اند و این اعتقاد لازم و لکن
اعتقاد به وجه علمی از برای اشیاء را در اول خلقت معلوم بودن بدون وجه علمی نیز لازم
نیست معقول هم از درک کیفیت وجه علمی آنها و دقیقه آنها آن چه نوع است قاصر است پس اگر کسی
بگوید که معنی اشیاء در قبل وجه آنها معلوم از برای خدا [illegible] و هر گونه از وجود علمی که
معلوم بوده موقوف بر دلایل است اعتقاد و اسلام اگرچه کیفیت آن را نمی‌دانم این اعتقاد صحیح است
و اختلاف دین نزد لکن و منظور دیدن نقص که در تقدیم شریعت [illegible] ادله قاطعه بر آن
از دلایل آیات و اخبار و اجماع و ضرورت و دلالت دلیل بر معلوم بودن اشیاء قبل از ایجاد آنها نام
و هم علمای شریعت مقدسه به آن قائل‌اند پس اگر معلوم بودن بدون وجه علمی ممکن نمی‌شود
اعتقاد به آن هم ضرور است بلکه در احادیث متکثره تصریح شده که کان عالماً اذ لا معلوم قبل
از خلق الخلق و اما جواب از سؤال هفتم پس بیان آن مذکور شد که قدر واجب اعتقاد

بعلم خدا است

بعلم خدا است به اشیا قبل از ایجاد آنها و بعد از وجود آنها و اما دانستن کیفیت علم و نحو معلومیت تکلیف نیست
بلکه نهی شده است از تدبر در آن و امر شده است که به ما سوای ذکر خدا و وصف خدا [illegible] خود و از
تعدی و تجاوز از آن در قرآن و اخبار [illegible] در صفت الهیه و اکثر شده [illegible] بعد
از اعتقاد به اینکه هم اشیا از ازل معلوم خدا بوده‌اند لازم که تکلم و تفکر در چگونگی عالم بودن
و به نحو در علم آن حقیقت ممکن است [illegible] باشد که عقول ما راه به درک آن [illegible] باشد
به هم عقول ما راه به درک آن نباشد و دور نیست که کسی که دل را از علایق دنیویه و نفس
از ظلمات نفسانیه پاک سازد متعبد به سعادت [illegible] و عبادت بسیار [illegible] حقیقت
و نور [illegible] تواند از آنچه در کلمات ائمه
علیهم السلام ذکر شده اشاره اجمالیه به نحو علم الهی استنباط کند مثلاً در صحیح ابی ذر
ذکر شده که حضرت صادق فرمود و هو بکل شیء محیط بالاشراف [illegible] و در خطبه حضرت امیر
مذکور شده که و هو المشاهد لجمیع الاماکن بلا انتقال الیها و در روایت یعقوب بن جعفر جعفری
از حضرت ابو ابراهیم منقول است که فرمود انما منظره فی القرب والبعد سواء
لم یبعد منه قریب ولم یقرب منه بعید و در صحیح محمد بن مسلم است که لیس شیء اقرب الیه من
شیء لم یبعد منه بعید ولم یقرب منه قریب و در روایت [illegible] است که لا یکون خلوا
من الملک قبل انشائه ولا یکون منه خلوا بعد ذهابه [illegible]
نفهم ما بینها و این فقره در حکم [illegible] بصیر ذکر شده است که حضرت [illegible] فرمود

لم یزل الله جل وعز ربنا والعلم ذاته ولا معلوم والسمع ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر والقدرة ذاته
ولا مقدور فلما احدث الاشیاء وکان المعلوم وقع العلم منه علی المعلوم والسمع علی المسموع والبصر علی المبصر
والقدرة علی المقدور الحدیث و بعضی در بیان معنی وقوع علم بر معلوم گفته‌اند که مراد حصول اضافه
متأخره است و گفته‌اند صفات بر دو قسم است صفت ذات و صفت فعل و صفات ذات
بر دو قسم است صفات حقیقیه بی اضافه چون حیوة و صفاتی که ذات اضافه [illegible] هستند
چون علم و قدرت و سمع و بصر و این صفات نفس الله در ازل حاصل و اضافه آنها متأخر است
پس تعلق [illegible] اشیا علم که عبارت از انکشاف هم اشیا [illegible] باشد در ازل
متحقق است و لیکن اضافه ان با اشیا متأخر بود از حدوث انها است و مخفی نیست که این معنی
خالی از اوهام و اشکالات نیست بلکه معنی محصل که [illegible] مذهب صحیح باشد از آن مستفاد میشود
مرحوم علامه مجلسی ره در کتاب عقل و علم [illegible] نقل الحدیث از کتاب توحید صدوق
دو معنی از برای آن ذکر فرموده [illegible] وقع العلم منه علی المعلوم ای وقع علی ما کان معلوما
فی الازل و انطبق علیه و تحقق مصداقه و لیس تعلقه لم یکن قبل ذلک [illegible] والمراد بوقوع
العلم علی المعلوم العلم به انه حاضر موجود وکان قد تعلق العلم به قبل ذلک [illegible] التغییر فی ذاته
سیوجد والتغییر یرجع الی المعلوم لا الی العلم انتهی کلامه [illegible] و معنی اول [illegible] اوضح است
چنانکه فی المثل اگر کسی [illegible] نجوم یقین کند که در شب چهاردهم ماه در وقت طلوع [illegible]
[illegible] ماه منخسف خواهد شد و علم بان داشته باشد و حکم کند و چون شب چهاردهم [illegible]

مشاهده کنیم

مشاهده کنیم که ماه در همان وقت قدری منخسف شد میگوئیم علم او بر معلوم واقع شد و [illegible]
او با واقع منطبق گردید وفقنا الله وایاکم لمتابعة الهدی ومجانبة الغوایة والردی انه [illegible]

الاذل الاحقر احمد بن محمد [illegible] فی
آخر [illegible]
[illegible] سنه ۱۲۳۳

و مخفی نماند که [illegible] در چند سطر این مقوله و [illegible] جواب [illegible] قلمی شد در بیان
اعتقاد صحیح در علم باری تعالی و امثال ان [illegible] که اعتقاد بان لازم است و اعتقاد
بغیر آن فاسد است و در این موضع مسئله دیگر باقی مانده که اشاره بان لازم است و آن این است
که هرگاه کسی بغیر این اعتقاد داشته باشد آیا میتوان حکم بکفر او نمود یا نه و مجمل جواب آن این است
که در امثال این مواقع اگر کسی حکم بکفر کند بسیار صعب است مگر از راه اثبات نقص
از برای خدا و [illegible] از راه انکار ضروری دین و اول وقتی موجب کفر میشود
که معتقد بان بفهمد که این اعتقاد [illegible] نقص است و با وجود این اثبات آن از برای خدا
کند و دوم وقتی موجب کفر میشود که ضروری بودن بر همه کس ظاهر و معتقد خلاف آن
نیز واضح باشد و با وجود این انکار کند تا انکار او راجع بانکار صاحب دین شود [illegible]
در رساله [illegible] در بیان [illegible] و اگر در حق [illegible] احتمال باشد که [illegible]
بنقص بودن این اعتقاد [illegible] بلکه نقصی [illegible] راضی باثبات نقص از برای خدا است

و امری برا و مشتبه شده و هم ضعیف محتمل باشد که شبهه در ضروریات دین از برای او حاصل شده باشد
و ضرورت بر او ثابت نباشد و یقینی داریم که صاحب دین و صدق او و [illegible] قران [illegible]
اصلا موجب تکفیر نمیشود و اصل مسئله مانند [illegible] حضرت باری [illegible] مسئله ایست که [illegible]
که شبهه در حق او اصلا محتمل نباشد و هر کسی از خواص و عوام میدانند که نفی آن نقص و اثبات
آن ضروریست و ممکن نیست بعضی از فروع و جزئیات مسئله علم میشود مگر بعضی از علما
خواص مشتبه شود و نقص را در ان از غیر نقص فرق نکند و ببدون تتبع تام ضروری بودن
آن را نداند خصوصا ذکر خود آن تدریجی در اول اثبات عصمت و کمالات علمای [illegible]
نداشته باشد و دو دقت [illegible] در کتب حکمیه تصحیح نموده باشد در مقصود [illegible] باشد
نقص بسیاری از فروع و شبه مسائل علم [illegible] و سخنی بگوید در این وقت وظیفه عالم
مشفق آنست که بطریقی [illegible] [illegible] [illegible] عقیده که [illegible] از برای او [illegible]
و امید او امر حکم بکفر نکند بلکه او را از رفع نقص یا ضرورت دین آگاه سازد
و اگر بعد از آن خلاف آن عقیده [illegible] شده مستحق تکفیر است و اگر [illegible]
شد [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] الرشد و ولی الهدایت [illegible] ٣

الفقهية المنظومة [illegible] محمد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

سُبْحَانَهُ مِنْ مُحْسِنٍ بِالنِّعَمِ قَبْلَ وُجُوبِهَا بِفَضْلِ الْكَرَمِ
أَحْمَدُهُ شُكْراً عَلَى نَوَالِهِ مُصَلِّياً عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ
وَبَعْدُ هَذِي الدُّرَرُ الْبَهِيَّةْ أُرْجُوزَةٌ أَلْفِيَّةٌ فِقْهِيَّةْ
نَظَمْتُ تَسْهِيلاً لِضَبْطِ الطَّالِبِ وَاللهَ أَرْجُو غَايَةَ الْمَطَالِبِ
سَمَّيْتُهَا الْفِقْهِيَّةَ الْمُسْتَطْرَفَةْ تُوجِبُ ضَبْطُهَا مَزِيدَ الْمَعْرِفَةْ
فِي الْفِقْهِ بَلْ تُؤَدِّي الِاسْتِيعَابَا نَفَعَ اللهُ بِهَا الطُّلَّابَا

مقدمة

اَلْفِقْهُ عِلْمٌ بِفُرُوعِ دِينِنَا عَنْ قَطْعٍ أَوْ ظَنٍّ لَنَا قَدْ بُيِّنَا
بِالْقَطْعِ حُجِّيَّتُهُ وَالْغَايَةْ سَعَادَةُ الْأُخْرَى بِلَا نِهَايَةْ
مَوْضُوعُهُ الْمَبْحُوثُ عَنْهُ فِعْلُنَا مُكَلَّفِينَ نَذْكُرُ الْبَعْضَ هُنَا
فَمَا مِنَ الْأَفْعَالِ لَا يُجْزِي بِلَا نِيَّةِ إِخْلَاصٍ لَهُ جَلَّ عَلَا
فَهِيَ عِبَادَةٌ تُسَمَّى وَحُصِرْ فِي خَمْسَةٍ وَأَرْبَعِينَ مَا شُهِرْ (في عد العبادات)
مِنْهَا الطَّهَارَاتُ مِنَ الْأَحْدَاثِ وَقِيلَ مِنْهَا مَا مِنَ الْأَخْبَاثِ

منها الصلوة افضل الاعمال — ثم زكوة البدن والمال
والخمس والصوم والاعتكاف — والحج والعمرة والطواف
وسائر الاعمال والزيارة — لاهل بيت الوحي والطهارة
وللذين يؤمنون بهم — بدء سلام رده عليهم
وهكذا الجهاد والمرابطة — وصلة المؤمن بالمخالطة
تلاوة ذكر وسجود ودعاء — بالنذر واليمين والعهد الوفاء
كذاك بالوعد ورد الوديعة — والصبر كظم الغيظ والعفو معه
تأدية الحقوق والوصايا — والسعي في حوائج البرايا
تعلم الاصول والفروع — وغيرها للمطلب المشروع
كذلك القضاء والفتوى لمن — كان له مستأهلا فليعلمن
والعتق والتدبير والمكاتبة — وللعيال السعي بالمكاسبة
والحبس والرقبى كذا العمرى اذا — قصد ورا الله عنها انتبذا
والوقف والتوكل السحور — احكام موتى وكذا الحضور
من قبل وقت لانتظار ما افترض — من الصلوة ثم كتمان المرض
ثم انتظار الفرج المأمور به — من افضل الاعمال اجرا فانتبه
في احكام المياه
ومطلق الماء طهور مطلقا — الا قليل راكد قد التقى

نجاسة

نجاسة وما بها تغيرا — احدى الصفات منه ولتطهرا
بالكر والنبع وبالزوال — او بهما والكر بالارطال
الف وخمسه من العراقي — والسؤر تابع لما يلاقي
ولا لقليل ما يضاف الا — ان به التطهير لن يحلا
في ما للطهارات ثبت
بخمسة او غسلات نقلت — تحقق الغسل وان تفاصلت
غسلان مسحان الوضوء مع الولا — مرتبا وان تيمم ابدله
عن ذا بضربة ومسحتين — وجئ بها عن ذاك مرتين
في موجبات الوضوء
وموجب الوضوء احدى عشرة — منها دماء المرأة المشتهرة
والبول والغائط والريح اذا — بالاعتياد خرجت وهكذا
مسيس موتى الناس والنوم وما — يذهب بالعقل كسكر اغما
والشك فيه بيقين الحدث — او بيقينين وجهل الاحدث
والنذر والشبه لمندوب الوضو — وشاع ان المذي ليس ينقض
ولينو واجبا لدى الوجوب — لطوف صلوة مس خط المصحف
في عدد الوضوءات المندوبة
مندوبه عد باربعين — فمنه للتجديد والتوطين

وحكم قاض ولذكر الحائض — وللصلوة ما عدا الفرائض
وللبقاء بالوضوء كذا لمن — اراد وطيا له الاحتلام عن
ووطي حبلى ولسعي حاجة — ولدخول البيت من مسافة
طواف مسنون ونوم بالحدث — كذا وكل عمل يدعى النفث
كسعي او رمي وقوف تلبية — اخذ حصاة ثم وطي الجارية
من بعد اخرى قبل ان تغتسل — فيه الوضوء مستحبا جعل
وشغل قرآن عدا ما سبقا — كذا وللزوجين بدء الملتقى
وضوء موت مستحب ولمن — غسل لما يغتسل عند الكفن
كالجنب المريد للتغسيل — وعكسه وفي دم التخليل
والقي والرعاف والمذي وفي — من صافح اليهود مروي يفي
كذاك في ما بعد الاستبراء يجي — ومن توضى قبل ان يستنجي
اعادة الوضوء له بعد حسن — كذاك للداخل مسجدا ومن
لدفن موت في قبورهم نزل — وقبل اكل بعده بعض نقل

موجبات الغسل

وموجبات الغسل سبعة عشر — فالاول الانزال كيف ما صدر
حيض نفاس استحاضتان — وملتقى الختان بالختان

وقال

وقال جمع بل وفي الدليل — في كل وطي دخل الاحليل
قدر الختان دونه الغسل يجب — ومن عليه صلب او رجم كتب
او قود فليغتسل لدى يرد — وقد يجب بالنذر او شبهه
ومن على ثوب له القى المني — او بللا قبل النقا فليعتني
لميت ومسه الغسل التزم — وغير ذي الاغسال مندوب باقسم

الاغسال المندوبة

بواحد يزيد عدا اربعة — واربعين منه غسل الجمعة
شعبان في ليلتها المنتصفة — غسل ليومي دحو ارض عرفة
في رمضان كل ليل وتر — وغسل ايضا قبل فجر القدر
كذاك في ليل اليه يستحب — يوما وليلة لنصف من رجب
للفطر هكذا ويوم الاضحية — يندب غسل مثل يوم التروية
ويومي الغدير والمباهلة — وعند رمي الجمرات نقله
مقتدنا وقبل غسل الميت — غسل اعادة وغسل التوبة
وغسل من سعى الى من صلبا — بعد ثلاث ليالي ند بامر
وفي اكتنافه القرص كلا لو قضى — كمن صلوته تبا الغسل ارتضى

صلوة حاجات او استخارة   كذا وللنية ورد والزيارة
قتل الوزغ وقصد مسجد النبي   او الحرم او مكة او يثرب

مواضع جواز التيمم

عدوا لنا مواضع التيمم   سبعة عشر فادر يا ذا الحلم
ما لم يجد ماء وقد طلبا   او يشتري بقيمة فقدنا
كذاك لو يبيع بما نضر به   او آلة الماء فقدنا فانتبه
ومن بالاستعمال يخشى التلفا   او مرضا او زيده فليقفا
كذا اذا خاف من استعماله   سبعا او لصا على امواله
او عطشا يضره او احتلم   في المسجدين او بمانعه الزحم
في يوم جمعة وللصلوة   على الجنازات الجواز آت
كذاك للنوم وان يرد منع   غاسل موتى بتيمم فنع
بشرط ان يمنع التسخين   وشدة البرد كما يبين
وميت ليس له مماثل   او راجم يممه المقابل
وهكذا الحكم لميت نوى   من غسله في جلده التناثرا

في عدد النجاسات

قد شا

قد شاع تعداد النجاسات عشر   والحقت خمس وعشرون اخر
على اتفاقات وتلك العشرة   كلب وخنزير وقوم كفرة
والمسكر المائع بالاصالة   وميتة من ذي دم سيالة
كالدم والمني وبول عذرة   من غير ما كول غدا ذي طيرة
كذاك فقاع وزاد النقلة   ذرق الدجاج دم ما لا نفس له
ماء الاناءين اللذين التبسا   وجنبا في البئر كان ارتمسا
ولبن البنت وطين الطرق   بعد ثلثة مضت من ودق
والقيح والقيء وسؤر المتهم   وبول شاة وبعير ونعم
مذيا وفارة هدهدا عقربا   ووزغا وثعلبا وارنبا
ففي الحصير قبل نقص لو نملى   وخرء طير لحمه لن يؤكلا
وعرق الجلال والمجنب من   حرام الاخذ بحيطة تمن

في عدد المطهرات

اشتهر التطهير باثني عشرا   الماء والارض ونار وترى

وَالمسح بالظاهر ثم شمس   والاستحالة انقلاب نقص
زوال عين وكذا الاستدام   تبعية ثم بها التمام
والانقلاب حاوي الانتقال   وزيد الاستبراء للجلال
بلوغ كر للمياه القذرة   كنزح ماء البئر بعض ذكره

في عد مكروهات اللباس

يكره في الصلاة لبس ما ورد   وهو ثلاثة وعشرين تعد
فثوب اسود عدا ما استثنيا   والحمر والمشبع الصافينا
كمطلق المصبوغ والمذهب   ذي لحمة الابريسم والذهب
كذا الحرير المحض للنساء   وما اشتملت شملة الصماء
تنقب المرأة والتلثم   ودون تحنيك كذا التعمم
واستكرهوا ثوبا رقيقا واحدا   وفي سوى الحرب قباء شددا
كذا اذا فوق قميص اتزر   او لبس الثوب المحلى بالصور
او خاتما كذا وثوبا المتهم   وشارب الخمر وما لا يستتم
فيه صلاة المرء ان تنجسا   او كان من محض الحرير ملبسا

كذاك

كذاك ما من دون لبس يصطحب   وترك مكفوف بديباج يجب
او بالحرير المحض للرجال   ومصوت السوار والخلخال
وكره الصلوة في السنجاب   بعض كذا موشح الثياب

في عد مكروهات المكان

استكرهوا الصلوة في مواضعا   تعد اربعين الا اربعا
مرابط الحمير والبغال   والخيل ثم معطن الابال
ومذبح الانعام والمزابل   وحيث انسان به يقابل
او مضرم النار او التمثال   او حائط فيه سرى المبال
كذا الى المصحف لو كان نشر   كالباب او الى سلاح قد شهر
وفي بيوت الخمر والنيران   كنائس اليهود والنصارى في
ضجنان والشقرة والبيداء   وذات صلصال ومجرى الماء
ذات السباخ ثم ذات الرمل   والطين والثلج قرى للنمل
بيت المجوسي وبيت التخلية   كذاك حمام وبطن الاودية
وغير مستر من مكان مقذر   وفي الطريق او على المقابر

أو بينهما إلا بما قد اشتهر   من حائل أو بعد أذرع عشر
كمثل من صلى ومرأة إذا   بين يديه وقفت أو بحذا
وفوق حنطة وفي المرابض   ويكره الكعبة للفرائض

في عد عبادات تقديمها أولى

عشر عبادات وجدناها يحل   أن تقدم الأوقات حسب ما نقل
نوافل الظهرين يوم الجمعة   قبل دلوك الشمس جازت في السعة
وركعتا الفجر تقدمان   على طلوع الصبح كالأذان
تقديم نفل الليل حله في الأثر   أوله لشابة وفي السفر
وغسل الإحرام لمن لما يصل   ميقاته مع خوف عوز الماء نقل
تقديم طوف الحج والسعي لمن   قارن أو أفرد جاز فاعلمن
كذا لذي عذر بحج المتعة   وفي الخميس جاز غسل الجمعة
مع خوف عوز الماء وصوم الأضحية   أجيز أن يحمل قبل التروية
في الحج مطلقا لذي العذر استحل   تقديمه طوف النساء إذا عمل
رمي الجمار ليلة أيضا رخصا   لستة وهو بهم تخصصا
لنسوة وصبية وذي مرض   عبد وخائف وراع قد عرض

وعد

وعد أيضا غسل من يصلب أو   يقتل أو يرجم قبل أن مضوا

في عد عبادات يحسن تأخيرها أول الوقت

يفضل في تسع وعشرين العمل   تأخيره عنه في الأوقات الأول
تأخيرك الصلوة مطلقا لمن تم   إن تنتظر لأن تأتم أو تؤم
أو بقضائها تكن مشتغلا   أو تتوقع سفرا لكن لا
أو ترج رفع العذر أو تسع إلى   مسجد أو إلى مكان فضلا
أو أول الوقت طعام قد حضر   وأبردوا للظهر في الحر اشتهر
والصبح والظهران أيضا فضلا   تأخيرها لأجل أن تنتفلا
أخر عشائك عن الإفطار   عند نزاع النفس وانتظار
والعصر عن مثلك من ظلال   وارم الجمار أول الزوال
فريضتي ليلة جمع أخر   لربعها إلى نزول المشعر
أخر من الليلة دفع فطرتك   وصل للعيد بعيد بكرتك
قرب إلى الزوال غسل الجمعة   في الليل صل آخرا تطوعه
صل العشاء بعد ما غاب الشفق   وإن تنفل بعدها فليلتحق
وتيرة والختم بالوتر استحب   كالمس بالمغرب بل هذا يجب

بالظهر والمغرب منطوق يمس … كذاك مستحاضة وذو سلس

ليجمعوا منهما وبين ما … يتلوهما من الصلوة فاعلما

وذات ثوب للصبي مربيه … تجمع بين الكل عند التزكيه

مدافع الاحداث والنوم كذا … بآخر الصلوة حتى ينفذا

في عد علامات القبلة

علائم القبلة حين ما نووا … عشرون من دون اثنتين قد رووا

ثنتان منها في الحديث نصا … لكن باوساط العراق خصا

على اليمين ضع جديا في القفا … بالشرق والغرب تكن مكتنفا

كذا الزوال بالعراق اجعل على … حاجبك الايمن كي تستقبلا

وليلة السابع ايضا القمر … لدى الغروب بين عينيك استقر

وليلة الواحد والعشرينا … كذا اتوا في الفجر مستبينا

بالشام هكذا سهيل اذ طلع … وغاربا بعينك اليمنى تقع

بالكتف اليمنى الشمال فاتبع … وايسر الخد الصبا وضع

وضع بنات النعش خلف يمنى … اذنيك اذ غابت كذاك هنا

بكتفك اليسرى خذ الجديا … والمغربي تجعل الثريا

اذ

اذ طلعت على اليمين والبصع … يساره العيوق والهدى يقع

بخده الايسر ثم باليمن … يسرى الجدي بين عينيك ومن

مرجع يمنى كتفك الجنوب … وفي القفا سهيل اذ يغيب

وقبلة البلدان ثم ما ذكر … من اختلاف العرض والطول استبن

في عد موضع سقوط القبلة

يسقط الاستقبال عمن حصرا … تعدادهم بالذكر في اثنى عشرا

من حار ضيق الوقت او في وجهته … كيفما يرى على خلاف قبلته

ومن على راحلته كان ولا … يمكن ان ينزل او يستقبلا

كذاك من دارت به الفلك ومن … يسبح في الماء والاسير ذو المحن

وهكذا الغريق والمتحمل … وهم لدى التحريم فليستقبلوا

وعمن استلقى مريضا مضطجعا … ان يعيى ان يجلس او يضطجعا

ومن على راحلة تنفلا … او ماشيا بالافتتاح استقبلا

كذاك الاستقبال ان لم يقدر … في الذبح مع خوف الفوات يغتفر

كذا الما استعصى ونحوه وما … يصطاد بالرمي وكلب علما

في عد الاجزاء الواجبة للصلوة

ثم كبر اقرا اركع اذكر انتصب … ضع سبعة في السجدتين اذكر انتصب

مع جلستين وتشهد سلما   فصل في الاول واجلس فيهما

في عدد الصلوة الواجبة

الصلوات الواجبات تنتظم   في السبع منها ما عليك تلتزم

وما تصلي كل يوم والتي   في العيد والطواف وما للميت

وما للآيات وما في الجمعة   وعد منذورا بها الآن تسعة

في عدد السجدات

سجودنا الواجب خمسة وما   يندب منها ستة فليعلما

فسجدة السهو وسجدة القضا   وجزء ما من الصلوة افترضا

وفي قرائة العزائم الكتب   بالنذر والتنبيه كذا ايضا يجب

مندوبه جزء الصلوة النافلة   وسجدة تتلو الاذان فاصلة

وما به تتابع الاماما   واذ دخلت المسجد الحراما

فاسجد هنا حين دعوت من حجر   وسجدتا الشكر وسائر السور

من شك في فعل وفي الغير دخل   لا يلتفت ويأتي به عند المحل

والشك في الركعة عدا حصرا   في خمسة مبطلة واخرى

تبني على الصحة فيها فالاول   الشك في المغرب كيفما حصل

والشك في الفرض الثنائي كذا   والشك في الفرض الرباعي اذا

ما احتمل الوحدة والزيادة   او ضل راسا عدد العبادة

او

او بين ثنتين وما اذا يقف   لكن من الثنتين لما ينصرف

والخمسة الاخرى فمنها الشك في   ثنتين والثلاث في المنصرف

عن سجدة ثانية وليبني   على الثلاث وليتم ما بني

بالركعة الرابعة واذ خلص   صلى بركعة تمام ما نقص

كالوتر بالحمد فقط قياما   او ركعتين جالسا اقاما

مقامها لكنما الاولى اسد   وشك ثنتين واربع يرد

كذا الى الاكثر لكن بعد ما   سلم صلى ركعتين قائما

بالحمد وحدها ولا قنوت في   صلوة الاحتياط حسبما اقتفي

في شك ثنتين ثلاث اربع   كذا الى الاكثر ايضا ارجع

فاحتط بركعتي قيام مضتا   ثم بركعتي جلوس ومتى

شك ثلاث اربع حال مطلقا   قل اربع واحتط بما قد سبقا

من ركعة القيام او الثنتين   عن جلسة وخذهما سيين

كذاك بعد الهدم شك قد وقع   في الخمس والاربع قبل ان ركع

لكنه بعد الركوع ان اتفق   قل اربع وان تعد فهي احق

وان عرى ذا الشك بعد ما كمل   السجدة الثانية فقد وصل

شرعاً وجوب سجدتي سهو هنا كذاك للكلام سهواً بيّنا
ونسي سجدة تشهد كذا مع القضا والظن في الكل خذا
ثم إذا شك سوى ما ذكرا عن كست آربع أو نظرا
فابن على الأقل ثم سلما واستأنف الصلاة أيضاً واسلما

في عد مبطلات الصلاة

ما يبطل الصلاة حسبما ورد في الشرع خمسة وعشرون بعد
الغصب والأحداث واستدبار في السمعة اليمين واليسار
والصمت إن طال وفعل يكثر في ضيق وقت البلوغ ذكروا
وما إذا لم يدر كم صلى وإذ ركعة أو ذكر أضيف أو نبذ
أو بالصلاة حق شخص ملتبس وقبل وقت فعلها وبالنجس
والشك في المغرب والغداة والأوليين غيرهما والله
تبطل بالعمد فضحك وبكى وأن تزيد واجباً أو تتركا
لو من أن تكلم أو تكتفا والأكل والشرب وأن تنحرفا
أو تكشف الفرج وقيل مطلقاً والعقص والتطبيق بين الحقا

مواضع جواز المشي في الصلاة

لا مشي في صلاتنا واختصرا مواضع الجواز في اثني عشرا

في المواقيت

في المواقيت العطشان إن يصم غدا ومن من العدو كوعا اقتدا
وذي تيمم أصاب ماءا وإذ يخاف في الصلاة جاءا
وإن على آبق مملوك نحف أو نفس أو مال بمكر من التلف
مسافر جدّ به السير كذا ومن بأرض غصبت صلى إذا
تضيق الوقت ومن يرى الخلل في صف أو ضاق عليه أو دخل
في صف مرأة رجال فليقف عن قهقرى في إثرهم كما ألف
كذا لقتل موذيات تلدع والمشي في نفل الصلاة سوغوا

في الصدقات الواجبة

الصدقات الواجبات تنتظر وإن تعد فهي ستة عشر
منها زكوة التسعة المشتهرة وفطرة الصوم وشيء نذره
كذاك ما بالحلق والعهد يجب ثم الربا وغيره مما غصب
إن جهل الصاحب ثم القدر علم وفي تراب الصائغين ذا التزم
وهدي من عن حج قد منعا وثلث هدي من به تمتعا
وهدي قارن ولقطة الحرم وما به التكفير إن كان انحتم
وما من الديات للموتى وضع في جرح جرم والعضو منهم لو قطع

وقيمة العبد إذا ما قتله   مولاه ثم عند بعض النقلة
تصدق الذي أتى البهيمة   بما يبيعها به عزيمة

في نصاب الزكوة

زك بشاة كل خمس لإبل   ثم لعشرين وخمس مع الست جعل
بنت مخاض ثم إن زاد العدد   بعشرة بنت لبون تسترد
وأن بست مع أربعينا   بحقة وإن يزد بستينا
بواحد فزكها بالجذعة   وفي الست والسبعين بنتا مرضعة
إحدى وتسعون بحقتين   وزك فيما زاد عن عشرين
مع مائة بحقة خمسينا   أو بابنة اللبون أربعينا
مسنة لأربعين في البقر   وللثلاثين فذ والحول استقر
زك بشاة أربعين في الغنم   ثم بشاتين إذا العدد أتم
إحدى وعشرين تضم بالمائة   وما عدا من مائتين أجزأه
ثلثها وأربع لواحدة   فوق ثلاث من مئات صاعدة
وأربع من المئات هكذا   ثم لكل مائة شاة خذا
عشرون دينارا فخمسها جعل   نصاب تبر وله هم نقل
بخمس ألف فبخمسه ومن   زكى بربع العشر في الكل اطمأن

نصابنا

نصابنا بالقائي في الغلات   تقدر بالثلاث من مئات
فالعشر فيما مطر سقاه   أو نحوه والنصف في سواه

في الصدقات المستحبة

ما وردت من صدقات تستحب   تسعا وعشرين رواه من طلب
زكوة مال غاب عنه المالك   ولم يكن وكذا النبايك
وما من الحلي لبسا حرما   مثل صوب غير ما تعدما
كذا إناث الخيل والمتاجر   في الدين لو طالبه يؤخر
والضيف والحفنة حيث ذكرا   وكفن موتى المؤمنين الفقرا
عقيقة الطفل بكبش تفديه   وفطرة الفقير ثم الأضحية
وحق سائل وتمر يشترى   بدرهم لله حل عن أم القرى
وما عتق المولى لعبد كاتبه   وما عن النوافل المرتبة
وما به المؤمن يغلو ذا سعة   وهكذا الإنفاق يوم الجمعة
والفطر والأضحى ويوم عرفة   ودرهم الغدير ألف عارفة
ولينفقوا خفيا وإن لم يفترض   عند صلوة حاجة وفي المرض
والخوف من عدو أو ذي سلطنة   وهب لشعر الطفل نقدا وازنه
والشاة في قول لحلق من أحل   من عمرة المتعة كالذي أهل
بالحج حين نسي التقصيرا   واعط عند السفر الفقيرا

في الخمس

الخمس في سبعة أشياء يجب — غنيمة الحرب ومال يكتسب
والكنز والمعدن والغوص إذا — حد النصاب بلغت وهكذا
أرض من المسلم كذمي أخذ — وعن خليط بالحرام يتخذ
إن جهل الصاحب والقدر وقد — سمي بالانفال تسعة تعد
غنيمة لم يأذن الإمام — أرض الموات وكذا الآجام
وقلة الجبال بطن الأودية — وما ملوك الحرب عدوا اصفيا
وكل أرض أهلها عنها انجلوا — أو سلموا بالطوع والحرب قدا

في اقسام الصوم الواجب

صيامنا الواجب عد اثنى عشر — فمنه صوم رمضان المشتهر
وما عن اليمين تحلف وما — بالنذر والشبه عليك التزما
قضاء ما فاتك من صوم وجب — وثالث المعتكف الذي انتدب
وما عن الهدي وما كفر به — وخمسة أنواع هذا فانتبه
ثلثة وتسعة وضعفها — وضعف كل تلك ثم ثلثها

في اقسام الصوم الحرام

تفصيلها يأتي وأما ما حظر — من الصيام فكذا عدا حصر
من ذلك واجب الصيام في السفر — وصوم من لشكر عصيان نذر
وصوم ندب بالسيد والزوج إذ — لم يؤذنا كصوم صمت انتبذ

ثلثة

ثلثة التشريق أيضا لا تصم — إن كنت في منى وندبا قد حرم
صيام من عليه صوم مفترض — ثم صيام من يرهن المرض
وصوم ذات الحيض والنفاس — وصوم يوم الشك للأناس
إذا نووا من رمضان واعتزلا — عن صوم عيد بلده وعن صوم وصل

في مبطلات الصوم

ما يبطل الصيام عدوا انحصر — جميعها مجملة في اثنى عشر
الأكل والشرب وبلع البلغم — كذلك إدخال الهباء في الحلقم
والافترا على الإله أو على — رسوله أو الإمام فعلا
والقي والوطي والاستمنا وان — يصبح متجسا كذا إذا احتقن
أو غمس الماء بكل الرأس أو — تجليس في الماء هذه نهوا

في مواضع سقوط قضاء الصوم

اسقط في الشرع على ما قد علم — عن سبعة قضاء صوم التزم
من فيه صوم رمضان فاتا — لعلة وهو بها قد ماتا
كذا إذا استوعبت الحول ومن — به العطاش ليس يقضي فاعلمن
والشيخ والشيخة حيث عيا — ومسلم بالكفر كان غيا
صوم ثلثة عن الهدي كذا — لا تقضي بعد الشهر بل هديا خذا

في عدد الكفارات

بجمع كفاراتنا قسمان — في الجمع قسم يجي والثاني

مواضع التكفير منه بالعدد   عشرون منها لقاتل عمد
وشبهه وليجمعا الخصالا   كمفطر لم يصب الحلالا
في رمضان والذي أفطره   مخير بين الثلاث فانتبه
وللنساء عند جزها الشعر   وفي جماع ذي اعتكاف ذا اشتهر
كمن بنذر أو بعهد لا يفي   وقيل في ذا حكم الحنث الحالف
وقاتل عن خطاء مكفر   بتلك ترتيبا كما يظاهر
وخير والحانث في عتق وفي   كسوة عشرة واطعام يفي
بعشرة ثم مع العجز يتم   صوم ثلثة على ما قد علم
كذاك في الايلا وفي نحو جعل   في شق ثوب للرجال الاجل
ونتف شعر الرأس للنساء   وخدش وجهها لدى العزاء
حلف التبري كالظهار ثم ان   نحى فكاليمين للجزم القمن
في ضرب مولى عبده بالكوا   من حده بالعتق فليكفرا
وفي قضاء رمضان العشرة   اطعم وصم ثلثة تعذره
بخمس اصواع من الدقيق في   تزويج ذات عدة كفر يفي
من نام عن عشائه يصم غدا   ومن اتى النساء في الحيض اقتدى

بربع دينار

بربع دينار ونصفه دية   في مدبره ووسطه واخره
كفارة العامل للسلطان   قضاء حاجات ذوي الايمان
كفارة المجلس بالآيات   وهي ثلاث اخر الصافات
كفارة الغيبة ان تستغفرا   لمن قد اغتبت وضحكا كفرا
بان تقول لا بعدا اللهم لا   تمقتني اذ ذا في الحديث نقلا

في اقسام الحج

للحج اقسام كما استفادوا   تمتع قران او افراد
اول لها خص بان تقدما   عمرته والثان بالسوق كما
خص بتقليد واشعار وفي   ثالثها بدون هدي يكتفي
وما من العمرة حتم انحصر   في العشر منه ما تليك يعتبر
وما بعهد او يمين حتما   وما باجرة عليك التزما
وما على المفسد حجه وما   بالنذر والشروع فيه انحتما
وما عن الفاسد منه وعلى   من فاته كلا الوقوفين اجعلا
ومن اتى مكة الصائف عن   عليه الا حاطبا او ذا مرض

في افعال العمرة

احرم فلبي ثم طف سبعا فصل   فاسع نقصر فاعتمارا قد كمل

في افعال الحج

ثم أتت للحج بإحرام فقف　　بالموقفين فالتقط كما وصف

ثم ارم فانحر فاحلقن ذا بينا　　فطف فصل فاسع سبعا بينا

فارجع فطف طواف النسا فصليا　　فعد فبت فارم بما قد بقيا

في محرمات الاحرام

حرم في الإحرام حسب ما ورد　　في الشرع خمسة وعشرون تعد

الصيد والنسا والاكتحال　　والطيب والفسوق والجدال

والادهان ثم الاستمناء　　وهكذا للزينة الحناء

وفي اختيار ستر رأس الرجل　　ولبسه المخيط كالتظلل

ولبسه الساتر ظهر القدم　　أو السلاح ثم إخراج الدم

تزين النساء بالحلي أو　　إظهار ما اعتيد لها الغيار روا

كذا النقاب ثم قبض من كره　　لرائحة منها وقص ظفره

وقلع ضرس وإزالة الشعر　　وقتل نحو القمل أيضا والنظر

في صفحة المرآة والتختم　　بقصد زينة وحاجم

أن يقطع الناس حشيشا في الحرم　　أو شجرا لم يأذنوا وهو أثم

في كفارات الحج

تقدم تكفير النعامة البدن　　فاطعم الستين برا بالثمن

كصوم شهرين نصفه تسعة　　ثم الذي عجز يصوم تسعة

مسنة

مسنة فضأن نصف ما غبر　　راتب لوحشي الحمار والبقر

والشاة فالفض وسدسها اتقب　　لصيد ظبي ثعلب وأرنب

لبيضة النعام بكرة الإبل　　أو ناتج تحدث حسب ما نقل

ثم أتت بالشاة نحو طعاما　　لعشرة ثلاث الصياما

والحجل والدراج والقطا في　　لبيض كلها صغار النعم

أو ناتج ورقا وكالنعامة　　في العجز ثم صيدك الحمامة

يفدى بدرهم وشاة في الحرم　　والثاني في الحل وبيضها انحتم

في الأول الدرهم والربع وفي　　ثالثة درهم ود الكفائفي

مع حمل لفرخها في الأول　　والثاني بالثاني وجدي بالحمل

لبعد الفطام للقطا وما تلا　　والجدي في اليربوع والضب فعلا

كقنفذ والمد من طعم يفي　　لنحو عصفور وكف منه في

جرادة كتمرة وأنت لها　　إن كثرت بالشاة فالصيد انتهى

للوطي قبل مشعرها بدنه　　وأنتم تم حج هذه السنة

مفترقا وليقض في المستقبل　　كذاك من هنا ومن لم يقبل

ملى هو كفر عنه بالبدن　　لا غير ثم لو وطي من قبل أن

أكمل طوافا للنساء فذا يجب　　فقط وفي العقد عليها ذا النسب

لمسها بشهوة شاة وفي   تقبيلها كذا جزوا اصطفي
والثان دون شهوة كلا ولي   بالبدن الامناء كفر واجعل
هذا على موسر امنى بالنظر   لا جناية وشاة وبقر
لمعسر كذا ومن توسطا   ورتب الثلاث للذي وطي
من قبل ان يطوف للزيارة   والشاة للطيب اجعلن كفارة
ولبس محرم لما خيط وما   يستر ظهر القدم الشاة كما
في تم ظفر وحلق الشعر   ونتف الابطين وقلع الشجر
والحلف بالصدق ثلاثا والكذب   واحدة وقلع ضرس فدا انتسب
وفي اثنتين كاذبا كالشجرة   لو كبرت عرفا فجئ بالبقرة

في عد العقود اللازمة

لوازم العقود ستة عشر   البيع بعدما الخيار قد عبر
والصلح والضمان والكفالة   والسبق والنكاح والحوالة
عقد الامان واليمين والهبة   للوالد الصغير والمكاتبة
عقد الاجارة وحرية وما   بالدم او بالزرع والسقي انتمى

في عد العقود الجائزة

من جائز العقود عدت الهبة   لغير ما مر كذا المضاربة
والشركة الوصية الجعالة   اعارة وديعة وكالة
والبيع مادام الخيار لهما   والرهن للراهن حسب لزما

في عد

في عد ما يحل بلا عقد

بضع وعشرون بلا عقد يحل   فما من الدراهم قيمة يقل
والشاة والطعام في البرية   وكافر باق على الحربية
وماله وولده وهكذا   ما بلغ الدرهم اذ عرف ذا
والبحر المتروك والبعير   في القفر من جهد كذا يصير
مثلهما الحول له الثلاث   والارش والديات والتراث
وحق قيم على اليتيم   وما بها تقتص من الغريم
وعبد استوعبه جنايته   والكلأ والشيء الذي اباحته
قد علمت كذاك ما اقر به   والاكل من نخل لمن يمر به
بل مطلق الثمار ثم النفقة   ان وجبت له كذاك الصدقة

في عد عقود يلزم فيها ذكر الاجل

في تسعة يلزم تعيين الاجل   نكاح تمتيع وعقد من كفل
كذا الضمان والمساقات ومن   زارع او اسلف فليسمين
ونسية كذا وفي الاجارة   فتارة شرطا وليس تارة

في عد البيوع المنهية

من بيع ستة وستين منع   كالوقف والدين بدين لا تبع
كالحر والمصحف لكن الورق   والجلد جائز وفي مبيع اتفق
تشترط الضم وفي بيع الثمر   عاما فذا او قطعه اذا ظهر

ولا تبع سباعنا البرية ‏ ‏ ولا تؤاجرن في سوى العرية
وحرم الحصاة والمحاقلة ‏ ‏ والجنس بالجنس إذا تفاضله
إن كان ذا إما بكيل أو تزن ‏ ‏ والبر من جنس الشعير قد زكن
كذلك النسيئة لو تساويا ‏ ‏ والصرف لو في قبضه تراخيا
ولا يباع لحم ما لا يؤكل ‏ ‏ وبوله وروثه واستشكلوا
في لبن منه وبيضه وما ‏ ‏ أسكر والفقاع بيعا حرما
كالسم لا الممودة والفار ‏ ‏ ودود غير القز والحشار
كالدم والخنزير والميتات ‏ ‏ والمايعات المتنجسات
لكنما الدهن للاسراج حل ‏ ‏ واختلفوا في بول حيوان أكل
والحوت في الماء ووحش لم يصد ‏ ‏ والطير في الهواء بيعها يرد
والمسك في الفار وحوت أخذا ‏ ‏ في الماء أو خارجه ميتا كذا
وآلة القمار والملاهي ‏ ‏ وما أهل به لغير الله
دواب البحر سوى الخز وما ‏ ‏ عليه فلس بيعها قد حرما
سوى جلد الجراد والدبا منع ‏ ‏ بيعهما وملك غير لا تبع
إلا بإذن منه أو قبول ‏ ‏ ولا تبع بالأجل المجهول
ولا تبع أصناما أو صلبانا ‏ ‏ ولا تماثيل ولا أوثانا
وشبهها كذاك حبوة أو حمل ‏ ‏ أرضعه الخنزير إرضاعا كمل

ونسله

ونسله والكتب المضلة ‏ ‏ حرم بيعها لدى الأجلة
ولا تبع شعرا وصوفا ووبر ‏ ‏ من غير جز وعلى من قد كفر
أسلحة واكره لبيع الدرع ‏ ‏ في الحرب وامنع لبنا في الضرع
قبل احتياز بيع ما يختبر ‏ ‏ بالشم أو بالذوق إذا حظروا
كذاك بيع عنب أو تمر ‏ ‏ بشرط أن تجعله في الخمر
كذاك بيع الخشب للصنم ‏ ‏ ولا تبع ما عيب ما لم تعلم
أو تبره والثياب النجسة ‏ ‏ عدت معيبة فلا تدنسه
وهكذا الحكم لذات الحلل ‏ ‏ من قبل الاستبراء ما لم تنجلي
ولا تبع مكاتبا ما لم يؤد ‏ ‏ رقا ولا الجارية أم ولد
واستثن ما تتلوه فلتسمه ‏ ‏ واكره لبيع الطفل دون أمه
وبيعك احتكارا الغضا فكذا ‏ ‏ ويبطل البيع للإبهام إذا
اختلف الأثمان بالآجال ‏ ‏ أو بحلول بعضها في الحال
وقيل صح ثم يلزم الأقل ‏ ‏ منها لدى حلول أبعد الأجل
وثمن الكلاب سحت دون ما ‏ ‏ يحرس أو يمسك صيدا فاعلما
والغنم الموطوءة والأراضي ‏ ‏ إن فتحت بالقهر لا التراضي
قد نهيا بيعا كعبد مسلم ‏ ‏ بيع على الكافر فلتسلم
في عدة ما لا يكون اسلامه

سبع وعشرون من الاشيا منع   إسلافها يتلى عليك فاستمع
إسلاف آجر وجلود والخبز   واللحم والمسوك قال لم يجز
والقوس والنبل وكل الآنية   خشبا او طينا كذا والراوية
ثوب يعز لامرأة معينة   او نسج شخص خاص قد عينه
كتمر نخل عينت وكالخضر   من موضع معين ايضا يضر
كذلك الجواهر والاوعية   وما من الطيب اختلط كالغالية
لا تسلفن فضة ولا ذهب   ولا حبوب زرع ارض تنتسب
إسلاف ذي دهن بدهنه كذا   والعكس ايضا ألحقوا حكما بذا
كذا الكبار من لآلي اليم   وما اختبر بالذوق او بالشم
والقطن والكتان والقز اذا   شرطن من ارض بعينها كذا

في عد البيع المكروه

ابتكر هو سوى النبي قد استطر   ايضا من البيوع خمسة عشر
بيع الرقيق مع الاعتياد   كذا البيع حاضر للبادي
بيع المعيب بالتبري ساكتا   عن عيبه وبيع شيء مغنيا
على من اضطر بزيد مجحف   اذ هو مكروه لكسب الضعف
وبيع الاكفان وبيعك الامة   من دون طفلها كذا والظلمة
لا تشتر منهم لا تبع عليهم   واشتكر هن فلا تمل اليهم
نسيئة راس المال بالمراجحة   مكروهة شرعا وليست صالحة

كذا

كذا شراء امة بما وهب   من فوجد وبيع تمر برطب
مختلف فيه كذا التلقي   والحرام في بطنها التوقي
في ثمر العام بلا قطع وضم   اذا بدا وليس يطعم التزم
بالمبيع بعض وهو الحرام وفي   ما هو في سقوم اجيك ذا اتقي

في عد المواضع التي كوز فيها بيع ام الولد

بيعك ام الولد استبينا   في الصور الثنتين والعشرينا
اذا على الغير جنت او اسلمت   في ملك مولى كافر او قومت
لاخذ ارث ماله سواها   او قتلت بالخطأ مولاها
او حملت حين خيار البايع   ثم جرى الفسخ لحكم شايع
او عجز المولى عن الانفاق   كبيعها المشروط بالانعتاق
او شريت دينا لمولاها عسر   او مات مولاها مدينا وانحصر
تره وكد فيها وحيث انعتقت   بالبيع او بعد ارتهان علقت
او بعد ان تلبس مولاها وذا   في الحبل قبل الملك بعض اخذا
شرطا اداء الضمان منها   من قبل حبل عند ايضا منها
والكفن للمولى كدينه اجعلا   وحيث كان الولد قد قتلا
اباه او كان لكفره حجر   عن الارث بيع امه اجز

كذا اذا المولى مكاتب شرط ... فرد رقا بعد عجز اشترط

وقيل ان جنت على مولاها ... واستوعبت قيمتها بيعا ها

او لحقت بالحرب فاسترقت ... كذا اذا ام الولد استحقت

بان خلى عن ذمة الدين وقد ... اجيز بيعها اذا مات الولد

في عدد المواضع التي يصح فيها بيع المكره

من البيوع سبعة كرها تصح ... اتوا لكل بدليل متضح

فيجبر الذمي حيث يسلم ... عبد له في بيعه من مسلم

ويجبر المفلس والمماطل ... في بيع مال لم يكن يماثل

لما عليهما من الديون ... كذاك حكم وارث المديون

لو خالف الميراث حق الغرماء ... مع امتناع الوارث من الاداء

ومعتق الشقص مع اليسار ... ولو ضرارا خص بالاجبار

على شراء حصة الشريك ... ليعتق العبد بلا تمليك

وقوموا العبد على مولاه ... لاخذ ارث ماله سواه

وليأخذ المولى من المولود له ... قيمة طفل الامة المحللة

هذا اذا لم يشرطا شرطا وان ... اباه واحد فبالجبر ثمن

وقيل فيما لا يصح قسمته ... اذا ابى الشريك بيعت حصته

مع

مع حصة الاخر حيث انابا ... وذاك لابتياعها اجابا

للبيع ابواب الخيار متبعة ... محصورة في عشرة واربعة

في عدد الخيارات

البيعان بالخيار ان لم يقع ... فراق او اسقاط او شرط منع

هذا خيار المجلس والثاني ... خيار فسخ مشتري الحيوان

وهو الى ثلاثة الايام ... بشرط ان لم يأت بالالتزام

او شرط اسقاط او التصرف ... وفعل الاختبار قيل لا يفي

ثم خيار الشرط والمؤامرة ... في مدة تضبط ولو مؤخرة

ودون ذين العقد كالشرط بطل ... اذ التراضي انما به حصل

ثم خيار الجاهل الذي غبن ... في زمن العقد ولم يسمح وان

غابنه يعطي التفاوت فهل ... يسقط قيل لا وقيل يحتمل

للبائع الخيار ايضا جعل ... لو اخر الاقباض والقبض الى

ثلاثة وقبض بعض كالعدم ... وتلف المبيع من باع التزم

وذا الخيار حيث لم يلتزما ... في العقد تأخيرا لشيء منهما

كبيع نسيئة وبيع السلف ... وهكذا خيار خوف التلف

في بيع ما يفسده المبيت   ولا ضرر نص به التثبيت

ثم خيار الرؤية لمن شرى   أو باع بالوصف وخلف ظهرا

وفي ظهور العيب خير صاحبه   ما بين فسخ العقد والمطالبة

بالأرش لكن ههنا شروط   كل بفسخ عقده مربوط

أن سبق العيب ولم يعلم به   ولا تبرأ بائع بعيبه

وعنده لم تحدث أيضا عائبة   ولم يقع تصرفات موجبة

والأرش يكفيه الثلاثة الأول   ورد بعض عيب وحده بطل

في نحو وصل الشعر بالتلبيس   أو خيار الفسخ للتدليس

من دون أرش وكذاك التصرية   وهكذا التحمير وجعد الجارية

خيار الاشتراط للذي اشترط   له ولم يسلم له أيضا ضبط

بشرط أن يذكر ضمنا أو سبق   لكن جرى العقد بقصد ما سبق

خيار ذي التبايع في التفليس قد   نص به ثم خيار من وجد

تعذر التسليم فيما ابتاع أو   شركة الغير كذا أيضا أو

لمشتري اثنين خيار إن ظهر   تبعض الصفقة دفعا للضرر

مما لا هو هنا

مالاهو

ما لا يصح بيعه فلا يصح   أن يرهنوه لكن البيع يصح

في مورد ليس يصح الرهن   من حيث لم يقبض وفيه وهن

إن جعل القبض على شرطية   شرط لزوم الرهن لا الصحة

المحرمات في النكاح

يحرم تأبيدا نكاح أربع   وأربع يعني مرة فاستمع

سبع ذوات النسب المشتهرة   وأربع يحرمن بالمصاهرة

ما نكح الآبا على الأبناء   حلائل الأبنا على الآباء

كذاك أمهات نسوة الرجل   ربائب اللاتي بهن يدخل

ومن تسرى بالجواري فليضع   ذا الحكم في المصاهرات الأربع

والوطء بالشبهة كالتسري   حكم المصاهرات فيه يجري

لنقل الاجماعات من أصحابنا   وندرة الخلاف فيما بيننا

وبالرضاع يحرم من ما بالنسب   يحرم واتحاد فحل قد وجب

كذا بنات ولدتها المرضعة   وبنت فحل نسبا أو رضعه

والنسوة المعقودة في العدد   مع الدخول من حرام الأبد

والعلم بالحرمة والعدة في   تحريم تأبيد كذا أيضا يفي

كذاك محرم نزوج حاليا بالحرمة التأبيد فيها حكما
كذاك في الزنا بذات بعل او في العدة التي جعيتر الحكم زاوا
من طلقت تسعا بتحليلين لحدة كذا ترى في البين
والتي وجه الصما او الخرسا اذا تقذفها الزوج فحكمها كذا
ثم على من اوقب الغلاما اخت الغلام جعلت حراما
كذا بناته وامهاته وسابق العقد يرى اثباته
من اكثر الاخبار والفتاوي وقيل كاللاحق بالتساوي
والزاني بالعمة او بخالته ليس يحل عقد بنتها له
وللزنا السابق مطلقا جرى حكم المصاهرات وهو اشتهرا
ملموسة الابن بشهوة على ابيه فهي حرموا وقيل لا
وهكذا الخلاف في المنظورة والحكم في العكس كحكم الصورة
وحرمة الملاعنات اشتهرت كحرمة المفضاة اذ ما صغرت
اللاتي تحرم نكاحهن في حال دون حال
عشرون مرة واربع يحل نكاحها حالا وحالا لا يحل
ذات بعل اخت زوجك خامسة ربيبة مرضعة والسادسة
معقودة في العدة جهلا ولم يدخل بها بالحائض التبع اشتهر
معقودة

[illegible]

معقودة المحرم جهلا هكذا عن اليهودية ايضا فخذا
كذاك نصرانية اذ بهما جاز التمتع لا النكاح دائما
منهن اخت امة وطئتها ملكا وبنت الاخ على عمتها
ومثل هذي بنت اخت زوجتك وحرة تنكح زوج امتك
والعكس والصغيرة في عقدك وحرة ثالثة لعبدك
ثالثة الاماء للاحرار وذات الاستبرا من الجواري

اللاتي يستحب من وجوههن

تختار للنكاح نسوة تعد ثلث عشرة التي البعل تود
دليلة بالخدمات اللائقة عزيزة في الاهل والموافقة
والبكر والولود والسمراء مرفوعة عجزاء والدهماء
وذات نسبة الى الكرام والطيبات الليث والكلام
وذات دين ذات شعر حسن وذات طيب النكهة فاستحسن

اللاتي يكره نكاحهن

استكرهوا عشرين في النكاح سحابة كثيرة الصياح
همازة تعيب والو لاحة تحمل البعل نقيض الراحة
حسناء سوء الاصل والكردية كذلك السودا سوى النوبية

كذلك ذات الجعد والحراجة وعاقر سليطة ولاجة
وغير مستضعفة الجمهور كذات سوء الخلق والفجور
كذاك من ليست عفيفة ومن ليس سديدا رأيها فليعلمن
وبنت زوجة الأيان تلدها بعد فراق فلا تريدها
ذليلة الأهل عزيزة على بعل كغني فانعات اجعل
مكروهة وهكذا لمربية وضرة الأم وقبل الجارية
كذا مع الطول وهذا أشهى لكن جل القدما قد حظروا

في عد المواضع التي يكره فيها الجماع

أربعة فوق ثلاثين اجعل عدة مكروه الجماع واقبل
مستقبل القبلة مستدبرها وقائما ومع خضاب بخاكرها
في الليلة الأولى من الشهر سوى شهر الصيام إنه لتنوي
في ليلتي نصف وآخر ولو من ذا وفي المحاق أيضا قد رووا
وليلة الخسوف عند الزلزلة وهكذا عند الرياح الهائلة
وليلة فيها يبيت السفر وليلة تقدم منه وليذه
بها حصن حال الامتلاء وناظرا في عورة النساء
يوم الكسوف بل وفي ليلته كذا بشهوة سوى زوجته

كذا إذا

كذاك تحت الشجرات المثمرة كذا بوجه الشمس إذ لا ساترة
بين الطلوعين وبعد الظهر وقبل غسل الحيض بعد الطهر
وغسل فرجها وبالزوج شبق وفي الغروب قبل ما غاب الشفق
وليلة الأضحى ووطء المحتلم بلا وضوء فيه ذا أيضا علم
وحين كون القمر في العقرب ثم الكلام في الجماع اجتنب
كوطء الإدبار ووطء الحاملة دون الوضوء وهو لهذا نافلة
وفي السفينة وسقف الأبنية وحيثما وجدت أخرى رائية
كذا الصبي وحيث بالوطء فصل بين الأذان والإقامة وهل
يكره عزل النطفة أو حظره الأشهر الأولى وجاز عن بعشر

مواضع جواز عزل النطفة

عن أمة وذات عقم زانية مسنة باليأس مما رهت فانية
بذية سليطة ومرضعة بنت الزنا مجنونة ومتعة

مواضع وجوب مهر المثل

وجوب مهر المثل للنساء في ثمان حالات رواه فاقتف
لو لم يسم المهر والزوج دخل والشرع في الغصب على الفرج جعل
ذلك والقتل ومن بالإصبع اقتض بكرا فيه ذا أيضا جرى

وليس فيه القتل بل يعزر   وهكذا لو مثل خمرا مهروا
وعند بعض يبطل النكاح   كذاك مهر المثل يستباح
لو شرطا في العقد نفي المهر   كمن اتى صغيرة بالقهر
كذاك في الزنا بذات حجة   او نسوة جاهلة بالسنة
لقرب عهدهن بالاسلام   كما حكى البعض من الاعلام

الموضع التي لا كف فيها المهر

لا مهر في المواضع الثمانية   تزويج مولى عبده بالجارية
كذا اذا دلسها بالحرة   مزوجا فما هنا بالمرة
شيء من المهر اذا الزوج فسخ   كامرأة لعيب زوج تفسخ
قبل الدخول ان كان ذا غير العنن   اذ فيه اخذ النصف قد تبين
وفي الخصي الاشهر اخذها الكل   اذا خلى بها ولو لم يدخل
في فسخ بعيبها وان دخل   لو دلست بنفسها المهر بطل
وفي انفساخ العقد من ردتها   قبل دخول الزوج لامهر لها
من لم يسم المهر ثم طلق   او مات قبل المس فالمحقق
ان ليس مهر ههنا بل متعة   بقدر حال مقترا او ذا سعة
كذا الموت من اليه فوض   تعيين عقد المهر ايما فرض

من زوج

من زوج او من زوجة ما لم يقع   دخول او تعيين مهر يتبع
والمهر في العقد مع بعضها يبطل   كالارث لو مات ولما يدخل

في عدد مزيلات النكاح

مزيلات النكاح تنحصر   في الخمس والعشرين حسب ما ذكر
الموت واللعان والطلاق   ان كان بائنا والاسترقاق
في احد الزوجين بالسبي وان   تملك لذي ذا او لهذا ذي تبين
ردة كل قبل ان يمسا   والرجل الفطري حيث مسا
وينظر الملي الى ان تنقضي   عدتها وبيع رق ما رضي
ابقاءه على النكاح المشتري   او الذي باع طلاق معتبر
لو اسلمت كافرة لا بعلها   الى انقضاء العدة لا يعلما
فان اصر فالنكاح زائل   والحكم في العكس الى ذا ائل
في كافرات غير اهل ذمة   كما رويناه عن الائمة
قبل الدخول في المقامين يقع   فسخ النكاح حين الاسلام وقع
وعمة تنكح عليها بنت اخ   بفسخها النكاح ايضا تفسخ
في بنت اخت مع خالة فخ   ملوكة مع حرة هذا اتفق

وحرة عاقلة لا ادرية   استنكحت من زوجا بالجابرة

في عقد نفسها لها الخيار   فالفسخ في بطلانه معيار

خيار عتق الامة المزوجة   لفسخ عقدها كذاك استحرجة

فسخ الرجل انكحة اللواتي   عبرن بالعفلاء والمفضاة

رتقاء والقرناء والمجنونة   عمياء والبرصاء والمجذومة

وذات الاقعاد وفي العرجاء   خلف كذا محدودة الزناء

لكن دليل بعض ذلك العدد   فيه تامل لدى اولي الرشد

وقذف زوجة لها خرس   او صمم وفسخ من يدلس

بحرة ينكحها بامة   وفسخ حرة تكون مسلمة

اذا ارتد زوجها تزوجا   من اليهود والنصارى زوجا

لجب زوج والوجا فسخ النسا   والجنون والجذام والخصا

والعنن والبرص والعبدية   حيث اشترطن معه الحرية

قيل وفسخ الزوجة نكاح من   لقوم انتمى وكذبه علن

في عد اقسام العدة للنساء

في فقهنا قد صار اقسام العدد   واحدة وعشرة من العدد

قرء وقرءان ثلاثة القروء   والقرء بالشهر يوم الاشهر

ثلاثة

ثلاثة وتسعة واربعة   مع عشرة الايام هذي سابعة

والخمسة الايام بالشهرين   ووضع حمل بعده او ثنتين

وخمسة واربعون يوما   فالقرء للتي اشتريت سوما

من ذات حيض كان مولاها وطئ   ولم يكن بعد الجماع استبرئ

بالحيض والقرءان للمستمتعة   وللطلاق في الاماء اتبعه

ردة زوجهن لا عن فطرة   ووطئهن شبهة للسترة

والاعتداد بالقروء المطلقة   لذات حيض حرة مطلقة

ووطي شبهة كتلك الردة   هنا مماثل الطلاق عدة

عتق الاماء بعد وطي الملك او   بعد طلاق الرجعة كما راوا

يوجب الاعتداد كالحرائر   والقرء والشهران للعواقر

بالسن في العدة اذ راينا   اول قرء ثم لم يرينا

بضع من النساء قد وجدنا   بالاشهر الثلاثة اعتددنا

الحرة الطالق لا تحيض   لكنها بسن من تحيض

ثم ارتداد زوجها الملي هنا   كشبهة الوطي طلاقا اذ كنا

عتق الاماء المطلقة الرجعية   ووطي من لاهن كالحرية

عِدَّتُها تِلْكَ الشُّهُورُ البِيضُ   لَوْ لَمْ تَحِضْ وَمِثْلُها تَحِيضُ
مُعْتَادَةُ الحَيْضِ بِطُهْرٍ أَكْثَرَا   مِنْ أَشْهُرٍ ثَلاثَةٍ وَمَنْ تُرَى
عَادَتُها مَنْسِيَّةً وَرَابَتْ   ثَلاثًا وَمَنْ عَنْ زَوْجِها قَدْ غَابَتْ
مَعْ رِيبَةِ الثَّلاثِ آخِذْنَ الأَسْبَقَا   مِنَ الشُّهُورِ البِيضِ مُنْذُ طَلَّقَا
وَمِنْ ثَلاثَةِ القُرُوءِ ثُمَّ فِي   رِيبَةِ حَمْلٍ صَبْرُ تِسْعَةٍ يَفِي
وَبَعْدَ ذَاكَ أَشْهُرٌ يُكَمِّلُها   أَكْمَلَتِ العَامَ فَذَا عِدَّتُها
لِزَوْجِ حُرَّةٍ وَلَوْ مُسْتَمْتَعَةْ   إِنْ مَاتَ عَشْرٌ وَشُهُورٌ أَرْبَعَةْ
مِنْ دُونِ حَمْلٍ ثُمَّ مِثْلُها أَجَلْ   فِي رِدَّةِ الفِطْرِيِّ وَإِنْ لَمْ يَصِلِ
مَوْطُوءَةُ المِلْكِ عَلَى مَا عَدَّدُوا   فِي مَوْتِ مَوْلاها كَذَا تَعْتَدُّ
فِي نَعْيِ أُمِّ الوَلَدِ إِنْ مَاتَ وَلَوْ   بَعْدَ طَلاقِ الرَّجْعَةِ الحُكْمَ رَوَوْا
كَذَا اعْتِدَادُ زَوْجَةِ المَفْقُودِ   مِنْ بَعْدِ فَحْصِ الزَّمَنِ المَعْهُودِ
وَالخَمْسَةُ الأَيَّامِ بِالشَّهْرِ يُجَاءْ   فِي عِدَّةِ وَفَاتِ أَزْوَاجِ الإِمَاءْ
عَدَا مَنِ اسْتَوْلَدَها مَوْلاها   وَالوَضْعُ لِلطَّوَالِقِ حُبْلاها
وَلِلحَبَالَى فِي وَفَاتِ زَوْجِهِنّْ   أَقْصَى مِنَ الوَضْعِ وَمِنْ مُدَّتِهِنّْ
لِذَاتِ قُرْءٍ ذَاتِ قُرْئَيْنِ تَعُدّْ   إِنْ لَمْ تَحِيضَا أَرْبَعُونَ فِي العَدَدْ
يَوْمًا يَضُمُّ خَمْسَةَ الأَيَّامِ   فَارْجِعْ إِلَيْهِمَا لَدَى اسْتِعْلامِ

في المطلقات البائنة

سَبْعٌ مِنَ المُطَلَّقَاتِ بَائِنَةْ   فَأَرْبَعٌ عِدَّتُهُنَّ صَائِنَةْ
ذَاتُ ثَلاثِ الطَّلَقَاتِ مِنْ نِسَاءْ   وَذَاتُ طَلْقَتَيْنِ لَوْ كُنَّ إِمَاءْ
مُخْتَلِعَاتٌ وَمُبَارَآتُ   ثُمَّ ثَلاثٌ هُنَّ سَائِبَاتُ
مَنْ لَمْ تُمَسَّ مِنْ بَنَاتِ الصِّغَرِ   مَنْ يَئِسَتْ مِنْ حَيْضِها بِالكِبَرِ

في عدد البائنة

وَبَائِنَاتُ العَدَدِ اسْتَقْصُوهَا   تِسْعٌ وَثِنْتَانِ كَمَا أَلِفُوهَا
عَنْ عَبْدِ مَوْلاها لَدَى التَّفْرِيقِ   وَعِدَّةٌ لِلفَسْخِ بِالتَّحْقِيقِ

فيما يستحب من العتق

العِتْقُ إِمَّا وَاجِبٌ أَوْ يُسْتَحَبّْ   وَالغَرَضُ الآنَ بَيَانُ المُسْتَحَبّْ
إِذْ أُغْلِبَ الوَاجِبُ فِي الكَفَّارَةْ   وَالقَوْلُ ثَمَّ قَدْ جَرَى مِضْمَارَهْ
مِمَّا اسْتُحِبَّ عِتْقُ عَبْدٍ مُؤْمِنِ   ذِي عُسْرَةٍ وَبِالصَّلاحِ زُيِّنِ
وَمَنْ أَتَى عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ مُلِكْ   سَبْعُ سِنِينَ فَجَدِيرٌ أَنْ سُلِكْ
بِالعِتْقِ هَكَذَا رَقِيقُ ذُو نَصَبْ   لَمْ يَتَّفِقْ إِعْتَاقُها شَرْعًا يَجِبْ
وَعِتْقُ مَمْلُوكٍ إِذَا كَانَ ضَرَبْ   مَوْلاهُ فَوْقَ الحَدِّ أَيْضًا يُسْتَحَبّْ
كَمَنْ وَطَا أَمَةً جَنِيبَا   قَبْلَ وُلُوجِ الرُّوحِ مُسْتَبِيبَا

من غير عزل وكعبد مشترك ... أعتقت منه قدر ما يكون لك
فقد بان نعتق باقيا سيحب ... بالاشتراء بل على قول يجب
شراء عبد تحت شدة يحث ... وعتقه بعد شرائه آحث

في عد الذين يعتقون بهما

عشر قرابة وثمان تنعتق ... بلا احتياج صيغة من معتق
منها الآباء والأمهات ... كذلك البنون والبنات
من نسب أو من رضاع يحصل ... ويستوي في ذا النسا والرجل
وعمة وخالة وبنت الأخ ... وبنت أخت مثل أخت فافسح
رقيقة الكل بلا انفاق ... [illegible] الرجال لا النسا والباقي
من فر من حرب إلى الإسلام ... ومقعد أعمى وذو الجذام
والشار عتقه ومن نكل به ... سيده كذلك من مثل به

ما يحرم من الذبيحة

يحرم في الشرع من الذبائح ... عشر وهذا الأخص دم سفح
فرث مرارة اشتراج غدد ... ثم المشيمة التي بها الولد
والانثيان والقضيب والحيا ... وخرزة الدماغ ثم علبا
مثانة وناظر في الحدقة ... ثم النخاع كالطحال الجقة

محرمات المطاعم والمشارب

تسعا وعشرين وإذا ما حرمت ... أكلا وشربا في كتاب الأطعمة
دواب البحر التي غير السمك ... والسرطان كالسلحفاة اشترك
في هذه المعنى مع الضفادع ... والحل في البر هنا لم ينفع
وغير ذي الفلوس من جنس السمك ... كالزهو والجري وفي هذا نسلك
أيما وما هي لكن الكنعت حل ... لفلسه الضعيف بالحك اضمحل
والبيض تابع وذو ناب سبع ... كالهر والكلب والأرنب والضبع
وكابن آوى والفهود والنمر ... وثعلب ليث وضب قد حظر
وهكذا الخنزير والحمار ... وعد منها الحية والفار
والخنفسا والعقرب الهما ... بنات وردان وقمل وذكر
من سنخها البرغوث واليربوع ... كقنفذ وبوم كذا مسموع
والخز والسنجاب الضفا والفنك ... كذا السمور والقطا والحلك
محرم الطيور ذو المخلاب ... كالصقر والشاهين والعقاب
والنسر والبازي وما يدعى الرخم ... أو البغاث والدليل قد علم
يحرم منه الغراب كلا ثم ما ... صفيفه أكثر أيضا حرما
طائرة عن الثلاث خالية ... فالنصة حوصلة وصيصية
ويحرم الطاوس والخفاش ... والبيض تابع وقد أضافوا

تنبيه

فحرم معه الزنبور والذبابا   واتل لحكم الميتة الكتابا

فهي حرام وبعضها التي   في سورة المائدة استفصلت

متبوعة الحوت كذا المجثمة   بتلك والجلالة ايضا حرمه

ما لم يكن مستبرءا وهكذا   موطوء انسان ونسله كذا

يحرم ما في الجوف من ذبيحة   لو شربت خمرا فلا تبيحه

كذا النجاسات وما تنجسا   والسم والطين عدا الملتمسا

منه الشفا كتربة الحسين   والارمني فخصوه في دين

ويحرم المسكر مطلقا وما   سمي فقاعا كذلك الدما

سوى الذي في اللحم قد تخلفا   اذ ذا بطهر وبحل وصفا

وحرموا ايضا عصير العنب   اذا غلى ثلثاه لما يذهب

وحرموا البان حيوانات   في الشرع قد صارت محرمات

ولا يجوز اكل مال محترم   من غير اذن في سوى من انتظم

في آية البيوت ما لم يعلموا   كراهة الصاحب اذ قد الزموا

حينئذ تجنبا ومن يظن   كراهة الصاحب فليحتط وصن

نفسك عن اكل الخبيث لو طهر   كذاك لا تشرب مثل ما ظهر

من ذاك بول الشاة ربما يفصل   وجاز الاستشفاء من بول الابل

في عد ما ينتفع من الميتة

في عد ما ينتفع به من الميتة

من طاهر الحيوان لو مات انتفع   بعشرة لا روح فيها فاتبع

الصوف والشعر وريش وكذا   والعظم والظلف وبيض اقتشر

القشر الاعلى ثم قرن ثم سن   والانفحات مثل بيض فاطمان

في لبن الضرع هنا خلاف   الاشهر الحل وجمع عافوا

في آداب المائدة

مسنونة الآداب عند المائدة   عدتها عشرون بل وزائدة

غسل اليدين اولا واخرا   والمسح بالمنديل ما اخرا

ومسح حاجب بذكر في الخبر   ببلة الاخرى حفظا للبصر

والبدء باسم الله في كل اناء   والاكل باليمين ايضا بينا

واجلس على الايسر كالعبد وكل   باصبع مع اصبعين او بكل

لعق الاصابع سنة اخرى ومن   مما يليه كان اكله استحسن

وصغر اللقمة جود مضغها   والكف عن الطعام وهو مشتهى

وقلل النظرة في الوجوه   والاكل فردا عد بالمكروه

طول جلوسنا لها عند المائدة   كالختم بالملح اتم فائدة

وكل مع الضيف ومن لا ضيف له   فليجتمع مع العيال اهله

واكل ذي الطعام قبل الكل   وبعدهم يبدأ عند الحل

كغسل الايدي في اناء واحد   والحمد في الفراغ شكر الحامد

ثمامة العماد التقاطها حين   كلطع قصعة وخذ من السنن
بعد الغداء أيضا مستلقيا   والمشي بعد أكلك العشاء
واستكرهوا الأكل على اتكاء   كذا التملي وعلى امتلاء
أكل مضر أو على خوان قرب   عليه منكر حرام فانتصب

مواضع تقبل فيها شهادة النساء

شهادة النساء بالانفراد   في خمسة تقبل في الميلاد
وعذرة وصحة بالمال   وارث مع لوث بالاستهلال
بواطن العيوب للنساء   وفي الرضاع الاختلاف جاء
لكن لحسن في اطلاع الرجل   يقوى قبولها بلا تأمل

في المواضع التي لا تقبل فيها شهادة النساء

أما المواضع التي فيها ترد   شهادة النساء بالقول الأسد
ولو بضم الرجل في البين   فعدها عشرين الا اثنين
وهي حقوق الله كالزكاة   والخمس والنذر وكفارات
كذا المباراة لدى الأجلة   خلع طلاق نسب أهلة
عتق ظهار رجعة وصاية   وكالة وردة جناية
إن توجب القصاص والإيلاء   كذا الحدود دونها استثناء

فصل حد

فصل حد هكذا سوى الزنا   إذ يقبل اثنان وأربع هنا
كفا ثلاثة مع اثنتين   وفي النكاح تقبل كالدين
شهادة النسا مع الرجال بل   ومع يمين في الديون تقبل

في عدد المواضع التي يكتفى فيها بالشياع

عشر إقامة الشهود دراع   في سبعة فاكتف بالشياع
في الوقف والملك على الإطلاق   والموت والأنساب والعتاق
ولاية القضاة والنكاح   ولتسكن النفس هنا بإصلاح

في عدد أشخاص لا يقبل إقرارهم

لا يقبل الإقرار من عشر هنا   بله عبد وسفيه ربنا
ذي جنة ونائم وهازل   وغالط ومكره وغافل
ذي سفه بالمال ثم راهن   أقر بالرهن لغير المرتهن
ذو السكر والصبي والمفلس   في ماله الذي به نفلس
ومن لحيوان أقر كالحمر   ومن أقر للجماد كالجدر
كذاك من لمسلم بصير   أقر بالخمر أو الخنزير
ذو تهمة في مرض الموت أقر   فما يفوق ثلثه لا يعتبر
كذاك إقرارا معلق على   شهادة فذا لن يقبلا
كذاك من بملك غيره أقر   لكن في الانتقال بعد يستقر

الذين يقبل قولهم في هلاك ما بأيديهم من الأمانات

معرفون إلا اثنين شرعا أمناء   فيما بأيديهم وما لدى الفنا
من دون تفريط سوى اليمين   فالقيم المعروف بالأمين
وحاكم يقضي بإذن الشارع   كذاك من سمي بالمزارع
والأب والجد وكيل ووصي   ومستعير ثم راع بالعصي
مستأجر مستودع مساقي   كذلك السمسار والبواع
مضارب ثم شريك ثم من   ينادي او ينقد والذي وزن

مواضع قبول قول المدعي من غير بينة

نفس الدعاوي عن يمين غانية   تقبل في العشرين والثمانية
دعوى الذي أقام برها قاطع   ومن عن إخراج زكوته امتنع
وقال ما علي او قال فعل   او قال بعد العزل ضاع ما عزل
دعوى أب جد وصي حاكم   وقيم في نفقات اليتم
ومن عليهم لهم الولاية   وعادة لم يأبها الدراية
وذو طعام في زمان يحتكر   دعواه شراءه لقوت تعتبر
كذاك الانكار لدعوى قد قضت   بغيرها العادة ثم قد مضت
في الشرع دعوى بائع لما وجد   من كنز دار اشتراه واجد
دعوى المؤدي حق غيره إذا   نادى بها كعلة أيضا كذا

والنظير

والنظير لو جاءت إلى أهل الولد   به منكرا أفقو لها الأسد
دعوى النساء وطئ محلل دخل   بهن ثم مات قبل تقبل
ثم النساء كما روى الرواة   في الحيض والطهر مصدقات
وفي انقضاء عدة بذا يبن   لكنما القذف إذا يجي في البين
وعد دعوى الصبي البلوغا   منه لو حد الشرع لن يسوغا
ما عن شبهة فيقبل من هنا   إنكاره في رجم أقر بالزنا
دعوى قريب العهد بالإسلام   جهالة الزنا من الحرام
ودعوى الإكراه عقيب البينة   بأنه زنى كذلك الأمة
لو ادعت إكراه مستحق المالكة   لواط مولى عبده كذالكه
دعوى المجامعين للزوجية   مسموعة كالعذر بالبدوية
لو ادعاها متضاجعان   في حال الاختيار ممنوعان
كالرجلين او غلام ورجل   او كرهين دون حاجز يحل
ذو سرقة أقر ثم أنكر   لا قطع فيها لكن المال استقر
كمخرج المال من الحرز إذا   قال حباني صاحب البيت بذا
وقيل دعوى المدعي إذا نكل   منكرها عن اليمين تقبل

إن لم يردها على من يدّعي وقيل لا إلا بحلف المدّعي

في عدّ موانع الإرث

موانع الإرث على ما قد عهد عشرون كفر ثم قتل قد عمد

رقّية ثم اللعان والزنا وكون مال الإرث عبدا قد جنى

عمدا وكون عين موقوفة أو كفنا أو حبوة معروفة

وصيّة مؤنة التجهيز كذاك شبهة بلا تمييز

في الوارث الحرّ بعبد والنسب لو شكّ فيه وعلى قول حجب

تبرّؤ كان لدى السلطان ومنع ما لا يرث الزوجان

من قود ردّ وأرض ساذجة والحمل هكذا أو بعد الدرجة

موت اللذين يتوارثان إذ حصل العلم بالاقتران

ومنع ذي القرابة بأمّ عن دية كما عليه فتوى الأكثرية

وغيبة المفقود أيضا تمنع إرثا وتوريثا متى ما يطمع

وقيل للمولود ما لم يستهلّ لا إرث لكن الحبس مما احتمل

في عدّ طبقات الوارث

والطبقات ستّ أولها الولد والوالدان ثم إخوة وجد

يتلوهما

يتلوهما الأعمام والأخوال ثم الموالي المعتقون فالولا

الإرث ثم ضامن الجريرة ثم الإمام سيّد العشيرة

والزوج والزوجة في كل طبق يشاركان الوارث الذي لحق

فيما سوى زوج مع الإمام فالزوج يحوي الإرث بالتمام

في عدّ الفرائض وبيان مستحقّها

فرائض القرآن في من نصفه ثلث وربع ضعف كلّ نصفه

الثلث للأمّ دون حجب وولد وفي كلالة لها تعدّد

والربع للزوجين إذ كان الولد مع ذاك موجودا ومع فقد ذا

ثلثان للأختين والأخوات للأب والبنتين والبنات

للزوج نصف حيث لم يكن ولد والبنت وحدها كذا كما ورد

كذاك أخت للأب والثمن لزوجة مع ولد معيّن

في إرثه ثم لها روح القدس للأبوين كلّ واحد سدس

مع الولد ودونه للأم لو حجبا من الإخوة للأمّ تراوا

لواحد من إخوة للأم السدس أيضا في الكتاب سمّي

في شرائط حجب الأم عن الثلث

هاك شروطا ستّة تسمّى في إخوة حاجبة للأمّ

اخوة في الابوين او الاب   حيوتهم حين وفات ابن الاخ
ثم وجود الاب وانفصالهم   تولدا مما كفى احمالهم
كونهم اثنين مذكرين   او نسوة اربع او ثنتين
من النسا وواحدا هو الذكر   لم يمنعوا الارث بما قد استطر

في قسمة الميراث

واخوة للاب والاولاد   يقتسمون ارثا استفادوا
لكل انثى نصف ما للذكر   وحبوة خصت بالابن الاكبر
وهي ثياب مصحف وخاتم   وسيف ميت وايضا تحرم
زوجته من تربة الارض ومن   عين البنا والغرس لكن القيم
ان ترث القيمة من هذين   واخوة الام اذا في اثنين
يقتسمون المال فليسووا   بالذكر الانثى ولا يأبوا
وسوق في الاخوة والاجداد   لدى اجتماعهم بالاتحاد
كالاخت للاب جدة لو وجد   للام ان كان اخا لها عدد
وقس وخصت جدة للام   مع اخوة للاب ثلث الام
في اشهر القولين ثم السلسلة   عالية في الجد وفي الاخ نازلة

كل له نصيب من يجر به   في العم والخال كذاك فانتبه
كذاك الاحفاد بقول اشتهر   كل له نصيب من به يجر
وقسمة الارث على الاصابة   في ذي فريضة وذي قرابة
ان يأخذ الاول ما له فرض   والثان ما بقي ولو من ذا انتقص
بعض من ورثات لهم سهام   ففي الوفاء بها هنا كلام
وان يزد مال عليها فليرد   عليهم كل بقدر ما وجد
الا على الزوجين ام حجبت   كلا له الام كذا ان حجبت
احدى الكلالتين الاخريين   وخص بالنقص الكلالتين
كالبنت والبنات فيما لو نقص   والعول والتعصيب راي من نكص

في بيان من يضيق عليه شرعا في المطعم والمشرب

ان الاولى عليهم يضيق   اكلا وكسبا ستة لا يطلقوا
فمنهم الذي اقر بالحق   ولم يبين ومصر اعوق
وجان استجار بيت الله   لكي يفر من حدود الله
مظاهر مول مع الاباية   في الوقت عن طلاق او افائة
من اسلم من زوجات اكثر   من اربع طابت ولما يختر

مرتدة كذا ولو فطرية   ما بقيت في الردة الردية

في من يخلد في السجن شرعاً

في الحبس خمسة يخلدونا   ممسك من بالظلم يقتلونا

وآمر بالقتل ظلماً سارق   من بعد قطعين وعبد حمق

يقتل مظلوماً بأمر سيده   وليقتل المولى لنص جاء به

إذ عبده كالسيف والسوط وفي   مرتدة أصرت الحبس نفي

في القضاة الذي لهم قتلهم شرعاً

إن حد أو عزر نحو الكبيرة   كم مرة يقتل في الأخيرة

وكونها رابعة قد اشتهر   في هذه المواضع الاثني عشر

من في اللواط جلدوا واللائط من   بعد دخول ثم سارق سجن

مضاجعان لم يكن في بين   حاجز أو قرابة لذين

كذاك قاذف وذو قيادة   وذات سحق آكل الزيادة

أعني الربا بوا واطي حيوانات   مجلد من واطي الأموات

ومفطر في رمضان عامدا   شارب خمر هكذا اقد وجدا

لكن بفتوى أكثر الأصحاب في   ثالثة يقتل إذ ما أخذا

موضع يجوز قتل المرأة

اللاتي يقتلن من النساء   خمس وعشر ذكرهن جاء في

محصنة

محصنة زنت ومن قد قتلت   حرة أو لحرا ومن تعودت

أو أحدثت في الكعبة المطهرة   واللات تسبوا بهن الكفرة

من أخذت رابعة المرات   محدودة ثلاثة الجلدات

في السحق واللتي أتت وفي الإفطار   أكل الربا أو شرب ذي الإسكار

والسرق والقذف ومن قد سحرت   أو فعلت فعلا ثلثا عزرت

أو سبت النبي أو الأئمة   أو صرفت لقتل نفس همة

أو أخذ مال ثم ليست تزجر   إلا بقتل فدفاعها أبر

في موضع لا يجب قطع السارق فيها

لا حد في السارق على عشر بنا   وتسعة فمنهم اللذ بنا

من غير حرز ذهبوا بالمال   كالخان والحمام والأمثال

ما لم يغلق أو يقفل أو دفن   ومنهم المقر خوفا ثم إن

جاء بعين السرقة فليقطع   وقيل لا والوالد الذي جمع

من مال الأولاد سرقة ومن   من ربع دينار يقل ما كون

من فتق الحرز ولف ما جمع   وبعد لم يخرج فليس يقطع

والقطع للطير وفي نحو الخبز   عام مجاعة كذاك لم يجز

عبد أقر باستراق المال   من غير مولاه كذا في الحال
وسارق من كم أو جيب ظهر   وجاحد إن كان مرة أقر
وتائب كفا وسارق الثمر   والتمر من نخيل أو من الشجر
ومن عليه شاهد توحد   وعادم الرجل الذي بلا يد
والعبد سارقا لمال السيد   وتائب قبل قيام الشاهد
ومن أقر مرة ليس يحد   شرعا بل المتاع منه يسترد
ببينة حد بهم فاستوثقوا   وعتق الآخر هذا يسلم
والأول المقطوع بأخذ الدية   عنهم وفي العمد قصاص أو دية
كل من الزوجين والضيف إن سرق   مالا وقد أحرز لا عنه
أن يغرم المال وقطعا آمنا   كلا لأجير حيثما أو تمنا
لا يقطع الشريك حيث ظننا   أخذ نصيبه وقد تيمنا
من سرق مال بعاص وترد   لزوجة أو دارث فللحد
عبد غنيمة إذا منها سرق   كذاك والمجنون والذي استحق
بأن هذا من عطاء الصاحب   واختلفوا في رابع أو تائب
أقر مرتين والنظر   في قطعه لجار كبائع الحر

رفع التهمة

في السرقة الأولى الصبي يهدد   لو عاد يدمى إذ يجلد بالمسد
وثانيا تقطع الأنامل   والثاليات رابعا تنفصل
وخامسا تقطع كالمكلف   والكف بالإبهام فلتخلف
وقيل في حجارة الرخام   لو سرقت لا قطع في المقام
عفو الإمام قد يجي في اثنين   لسارق أقر مرتين

في أحكام القتل

في القتل عمدا القصاص معتبر   شروطه أربعة فلتستطر
كون تماثل من دين أو رقين   في الدين أيضا متوافقين
لم يكن المقتول قتله وجب   شرعا وكان قاتل ليس أب
وفي الخطا وشبهه قد التزم   إحدى الديات الست فاعلم
الألف من دينار أو من غنم   أو عشرة الآلاف من دراهم
أو مائتان بقرات أو مائة   من إبل أو دون من مسنة
أو مائتا حلة برد من يمن   في إبل العمد مسنة تسن
إذا رضوا بالدية وليؤدى   في سنة وفي الخطا تساوى
في سنوات ثلاث عدت   للسنتين في الشبه ردت

شبه الخطا مثل بالتأديب وفعل ختان وبالتطبيب
ديات عمد وكذا شبه خطا من عين مال قاتل تؤدى
وفي الخطا تؤخذ من عاقلته أي الرجال من ذوي قرابته
بالأب والابن ومنهم الأب وبعدهم من معتقيه تطلب
وبعدهم من ضامن الجريرة ثم على الوالي من الذخيرة
والدية التي لأهل الذمم ألف سوى الخمس بحبس الدرهم
ثم الديات في النساء تنتصف بالقيم الرقاب تستاحى
على ديات الحر لو زاد القيم عنها وفي الجراح القصاص مرتسم

مواضع وجوب الدية كلها

ستون موضعا يجب فيها الدية كاملة ذهاب شعر اللحية
وشعر رأس شعر أهدابه ولا نبات فيها ثم في العقل جلا
لو لم يعد أو عاد بعد عام وفقد سمع فقد الاستشمام
وفقد الابصار لنيل الدية والذوق في قول الفقيه الدية
كذلك الأجفان والعينان والأنف والأذنان والخدان
إذهاب عينين مع الابصار والعين من ذي خلقة العوار
أو من بآفة من الله انتفى عينه الأخرى وكذا الواتلفا

مارنا

مارنا أو لحيين أو لسانا أو صوتا أو كلاما أو أسنانا
أو نفسا أو شفتين أو عنق أو عضدين أو ساعدين ثم سوق
ساقها الكتفين واليدين ترقوتين حلمتي ثديين
وثديي المرأة والكفين وهكذا أصابع اليدين
والصدر والأضلاع والقفا إذا أفزعه فطار قيل هكذا
والبطن ثم القطع للنخاع ذهاب الإنزال كذى الجماع
وكسر صلب يورث احديدابه أو قطع الإنزال في الإصابة
أو يوجب العجز عن القعود ومورث للسلس المعهود
وكسر مخصوص (عظم الذكر) به لم يضبط من بول أو لم يحتفظ من غائط
كسر عجان إن أصابه سلس إذ نفع الاستمساك منه مختلس
كذاك قطع ذكر أو حشفة أو فرج أو لحم هناك اكتنفه
سمي الإسكتين والشفران حاشيتاه فهما اثنتان
وقيل واحد وفي الإفضاء على الذي أخرج باستثناء
كسل الأنثيين أيضا الدية وضوء الاصابة كذا كجارية
في قدمين فخذين أليتين ساقين مع أصابع الرجلين

موضع وجوب ثلثي الدية

قد جاء موجبات ثلثي الدية كملا او للعضو في ثمانية
في العضو لو شلّ وسنٍ انصدع وفكّ عظم العضو لو تصدع
والبيضة اليسرى كذا في سلس لظهر اسود اذ سن يلتمس
الثلثان ثم في قول قوي للشفة العليا بذاك قد روي
وفي نزول الماء في العينين بنحو لطم قيل بالثلثين

فيما يجب فيه نصف الدية

خمسة اشياء هنا قد وديت بنصف ما القتل حرّ وديت
القتل والذي جرى مجراه في حرة في الحر جا جاءه
وواحد من عضوه الذي ازدوج من باقي الاعضا سوى ما قد خرج
ومثل ذا في حاجز الانف اشتهر لكن بلفظ ربما جاء الخبر
وعن طريق في كتابه ذكر ذا النصف ههنا لخمسة اخر
اذ اتقى شقي الصدر بوض وحيث قطع الشفة العلياء عن
موضحة في كتفه او ظهره اعيت عن النقابه في دهره
لصدمة تعي عن التفات في صفحة الحكم كذاك ابت

فيما يجب فيه ثلث الدية

جناية فيها بثلث من دية بحكم سبع وثلثون هي ثبت
لذهاب شعر لحية اذ انبت لكن هنا في الاشهر الارش
قطع

قطع لسان الاخرس والذكر من الخصي وذي العنن في الاشهر
فما مومة الراس وكسر الظهر لو اصلح والجائفة كما رووا
نافذة في الانف لو لم تنسد وخرمه وقطع منخر وحد
وشق كلتا الشفتين لو بدا اسنانه والاليتان افتقدا
وشل يمنى البيضتين والسلس بكسر بعصوص عجان يحتبس
تجد الضحى وضربة ان تضع حمض النسا بها قد تجمع
مع دية ثلث وذا الواجب ثم بالقتل في الشهر الحرام او الحرم
وفتق شرة على الذي روي من ان فتق العضو بالثلث سوي
باصبع خرق مبادي الجائفة فالبول لم تملك لها ثلث الدية
هذا على ما قيل لكن ما اشتهر اخذ تمام الدية فليعتبر
وعن طريق ان تهوي ثلث الدية فيما اذا اصيب بالثمانية
في الشفة العليا بشين فاضح والساق بالكسر فعثم واضح
في مرفق ومنكب كتف ومنكب والورك والفخذين والكعب
بالرض والجبر بعثم واشتهر في جفنه الاعلى من العين اذ انشتر
ان ثلث ما للعين جاء في الدية وما للاذن ثلثه في الشحمة
كحرمها ثم لسن لا ئدة او سن اسود ثنا نصا رأت فاسدة

وللبيد الشلاء وعين فسدت   ثلث دياتها صحاحا وردت
في رض عظم العضو ثلثه فقط   وإن بجبر صح فالخمس سقط
قيل ورض الرسغ ثلث الكف   بثلث ما لليد فيها اكتفي
للإصبع الزائدة من الدية   ثلث التي للإصبع الأصلية
أنملة الإبهام نصف الإصبع   وهي كثلث في البواقي الأربع

أي من الجراحات

إن الشجاج انحصرت في العشرة   خارصة تخدش جلدا بشرة
دامية تدمي وما تلاهما   وبعدها السمحاق جرح ضمها
إلى غشاء اسمه سمحاق   ثمة جرح لزم انفتاقه
موضحة سموه ثم الهاشمة   وههنا انصداع عظم سمه
وبعد ما يدعونها منقلة   أجزاء عظم ههنا منتقلة
ديات هذه السبع من جنس الإبل   نعدها أنا حفظ بترتيب وصل
إحدى وثنتان ثلث أربع خمس وعشرة   وخمس ما جمع
فيما عدا العشرة للأخيرة   والحكم بثلث الدية الكبيرة
في دامغات بالدماغ وصلت   مأمومة بأمه توصلت
جائفة نفوذها في الجوف   في الرأس أو في بدن المجوف

ثم شجاج

ثم شجاج الرأس والوجه سواء   وحكمها لو وقعت في الأعضاء
يعلم بالنسبة والمقايسة   فانصف بعير إذ على اليد خارصة
والحكم بنصف عشره إذا انتفت   أنملة الإبهام حيث اتفقت

في عد المواضع التي لا تجب فيها الدية

عد ثلاثون دماؤهم هدر   قاتل نفسه وحربي كفر
والولد المقتول لا وارث له   سوى الأب الذي بالخطا قتله
كذاك مقتول القصاص والحد   أو يقتل الفطري حين ما ارتد
كذاك مقتول برمية إذا   صاحبها حذر إذ أعذر ذا
وراكب منقلب عن مركب   بلا إشارة المكاري الصاحب
أو غيره قتيل مجنون إذا   كان به عابثا أيضا هكذا
وواقع في البئر أو في المعدن   وشاهر لسيفه في المدن
ومحدث شيع الكعبة المحترمة   وصادم مات إذا من صدمة
في الموقف المباح كان واقفا   ومن بعض الكلب ليلا أتلفا
أو يوما إن بغير إذن دخلا   كذاك سارق دفاعا قتلا
وقتل من سب النبي أو واحدا   من الأئمة الميامين الهدى
كذاك من يقتل دفاعا إذ هجم   يطلب نفسا أو متاعا أو حرم

كمن على عورات قوم يطلع وما بنو جرح قتله لم يندفع
وقتل من عليه غيره وقع يزلق او القاء ريح اندفع
بلا اختيار مثل قتل الواقع والموت بالزحام في المجامع
لم يعرف القاتل ولا وارثه عدوه هكذا وقالوا لا دية
كذا قتيل الفرس الذي نفلت من دون امر صاحب وما آلت
ومسلم بالمشركين اختلطا فالمسلمون قتلوه بالخطا
فما له من دية تساق ان لم يكن بينهم ميثاق
وهكذا المقتول من رجل الفرس فائدة يمشي وهذا قد درس
وهكذا مقتول رجل الفرس وسط الطريق طال سير الفارس
مقتول لفحل الابل اذا اغتلم في الابتدا صاحبه لم يعلم
وهكذا مصروع نفر مركبه من زجر من يخشاه دفعا بغتة

خاتمة

وحيث من الله بالاتمام على الضعيف احقر الانام
فما احب الا الى ان يختم بالحمد لله على ما انعم
احمده مسبحا بما يحب شكرا له والشكر للشكر يجب
محمد ابا ذنا له الفدا وآله الغر ائمة الهدى
فسلم الله وصلى دائما عليهم ما الدهر كان قائما

خذ لسطح ده شجاج زرشتري تا بينج

هشم ده نقلة هذه فرغة ثلث دية

قد اجمع الكل على تصحيح ما يصح من جماعة فليعلما وهم اولو
نجابة ورفعة اربعة وستة وتسعة فالستة الاولى
من الامجاد اربعة منهم من الاوتاد زرارة كذا بريد
قد اتى ثم محمد وليث يا فتى كذا الفضيل بعده معروف
وهو الذي ما بيننا معروف والستة الوسطى اولو الفضائل
رتبتهم ادنى من الاوائل جميل الجميل مع ابان والعبدلان ثم حمادان
ثم ابن محبوب كذا محمد كذاك عبد الله ثم احمد وما ذكرناه
الاصح عندنا وشذ قول من به خالفنا عدة احمد بن عيسى بالعدة
خمسة اشخاص بها تم السند علي العلي والعطار
ثم ابن ادريس وهم خيار ثم ابن كوره كذا ابن موسى فهؤلاء
عدة ابن عيسى واما عدة التي عن سهل من كان فيه الامر في سهل
ابن عقيل وابن عون الاسدي كذا علي بعد مع محمد وعدة البرقي
وهو احمد علي بن الحسن واحمد بن محمد وبعد ذين ابن
اذينة علي وابن الابراهيم واسمه علي

[illegible]

بطلبوا ما الرحمن بطلبوا ما الرحيم حسبنا الله ونعم الوكيل [illegible]

ربنا آتنا

لا حول ولا قوة الا بالله

انا لله وانا اليه راجعون

التجويد في اللغة التحسين وفي الاصطلاح
تلاوة القرآن باعطاء كل حرف
حقه من مخرجه وصفته ١٢

[illegible]

تكه في خط التفرقة زر شيطان وورد وجزوه اين يا رايه ... جزئه تحرير ... بلكه قرقه ... على
فهم لا يرجعون بلكه مشرق فحسبتم انما خلقناكم عبثا وانكم الينا لا ترجعون بلكه تا ل وجعلنا من بين ايديهم
سدا ومن خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون بلكه مغرب يا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان ... فرد با ... درجها و با حق
از فناه دا الحق نزل ١٢

[illegible]

قلقل ... وضع احد الحرف بسم الله الرحمن الرحيم اللهم شتت شملهم وفرق تدبيرهم وفرق بينهم وبدل احوالهم
وقرب آجالهم وسود وجوههم ... ونكس اقدامهم بالقدرة المقتدر يا قاهر تقهرت بالقهر
والقهرة قدرة يا قهار ... والبطش الشديد انت الذي لا يطاق انتقامه فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب
العالمين

[illegible]

كلمه تسخير اعدا ... بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم سخر لي اعدائي كما سخرت الريح لسليمان بن داود عليهما السلام

والنت الحديد لداود عليه السلام ... فاقذف ... بجلالك

حم لا ينصرون وهم ... حم عسق ... الا في نعمتك

ووقانا عذاب ... رب العالمين وسلام على المرسلين

در حاجت ... منقولدر

كلمه دفع شر دشمن ...

كلمه شر دشمنان ...

... ولا تزر وازرة وزر اخرى

كلمه دفع ظالم ...

حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم امتنع كل ايه

وقوته من حولهم وقوتهم وامتنع برب الفلق من شر ما خلق ما شاء الله ولا قوة الا بالله العلي العظيم

كلمه دفع اعدا ...

يا من لا يعلم ما هو الا هو ...

كلمه هر كس دشمنا ... يا نور كل شي

وهو انت الذي فلقت الظلمات بنوره

مدارات ...

... لا يقطعه ... وما اختفت ... ذلك ... العالم

اكر خواهد شخصی سخنی بکوید ورد نکند ... [illegible]

[illegible]

اكر كلمه حاجت ... خواهد ... [illegible]

و خواهد حاجتی روا ... [illegible]

بر باطل ... بسم الله ... وان الله

... المخرج من ... والرزق من حيث

... الله ... لا خوف عليهم ولا هم يحزنون

... ان سه بار ... [illegible]

[illegible]

فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم ... [illegible]

[illegible]

الى كاتب. ويعني بهذا ما لا يكون واجبا ولا ممتنعا ومن خواصه انه لا يلزم من فرض وجوده او عدمه
محال وكل ما هو ممكن ان يكون بهذا المعنى الامكان هو بعينه ممكن ان لا يكون كذلك فالاول واجب
ثم الامكان يكون الاحتمالات ثلاثة الواجب والممتنع والممكن كما يكون في الاول اثنين
الامكان يسمى الامكان الخاص والخاصي والحقيقي ايضا وقد يقال فيما ليس فيه ضرورة اصلا
لا بحسب الذات ولا بحسب الوصف ولا بحسب الوقت سواء كان معينا او لا كما قيل الانسان
كاتب بالفعل بالامكان وكاتب بالوقت [illegible] الكتابة بالفعل لا يكون ضروريا له لا ذاتا ولا
وصفا ولا وقتا وهذا الامكان يسمى بالامكان الاخص [illegible] قال نفي كل
حكم المعتبر في الماضي او الحال الا ما هو حاصل [illegible] موضوع [illegible]
فالحكم [illegible] عنه وهذا الثبوت او السلب لا يخلو من علة وعند وجود [illegible] الحكم اما
بالاثبات ان وجد علة الثبوت او السلب ان وجد علة السلب فيكون الحكم ضروريا بحسب
فلا [illegible] فالممكن [illegible] الحكم لا يكون فيه ضرورة في احد الطرفين ويكون في
الامكان [illegible] اي لا يكون الحكم باحد الطرفين فيه بالفعل بل حصول الحكم باحد الطرفين
مستقبلا وهذا هو الامكان الاستقبالي قيل عليه ان هذا يوهم ان لا يكون الممكن حال
وجود الحكم عليه موجودا الان الوجود [illegible] الامكان [illegible] والعدم [illegible] يكون كذلك
اذ الممكن [illegible] مع [illegible] ان يكتفي في الامكان الاستقبالي بعدم الحكم لحصول
باحد الطرفين لانه لم [illegible] في الاستقبال العدم وجود الاستقبالي [illegible] الامكان الا

بالايجاد ولو كان التوجه واحدا لما اختلفت الحركات فان التوجه الذي حرك القمر في فلكه غير التوجه الذي
حرك الشمس ولو لم يكن الامر كذلك لكانت الحركة والسرعة والبطوء في الفلكين بالسواء قال تعالى وكل في فلك يسبحون
فلكل حركة توجه الهي اي تعلق خاص من كونه مريدا واختلفت التوجهات لاختلاف المقاصد فلولا ان
قصد الحركة القمرية بذلك التوجه غير قصد الحركة الشمسية بذلك التوجه لم يتميز اثر عن اثر والاثار مختلفة
واختلفت المقاصد لاختلاف التجليات فان التجليات لو كانت في صورة واحدة في جميع الوجوه
لم يصح ان كانت في صورة واحدة في جميع الوجوه لم يصح ان يكون لها سوى قصد واحد وقد ثبت
اختلاف القصد فلكل قصد تجل خاص والتوسع الالهي يعطي ان لا يتكرر شيء في الوجود ولهذا
الانسان عالم واختلفت التجليات لاختلاف الشرائع فان لكل شريعة طريقا موصلة وهي مختلفة فلا بد
ان تختلف التجليات والحركة لكل احد على صورة عقيدته واعلم ان كلا منها لا يصح ان يكون
اولا واخرا وظاهرا وباطنا فهكذا في كل امر دوري

روى عنه عليه السلام انه قال الذكر في
الذكر في والاسلام في الشفق والذنب في فرضين
قال الامام تفسيره ان العبد اذا قدس وذكر الله ما لم يذكره الله بالتوفيق
عليه ثم العبد اذا ذكر الرب فان الرب يذكره مرة اخرى بالمغفرة والسلام
في الشفق اي تقاتل الكافر حتى يسلم فاذا اسلم واراد ان يرجع عن الاسلام خوف بالقتل
والذنب في فرضين اي فرض عليك ان لا تذنب فان اذنبت فرض عليك ان تتوب كما قال يا ايها الذين
امنوا توبوا الى الله الاية

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي

سئل كميل بن زياد رضي الله عنه عن امير المؤمنين علي عليه السلام عن الحقيقة فقال امير المؤمنين ما لک
والحقيقة فقال امير المؤمنين ما لک والحقيقة فقال كميل اولست صاحب سرک فقال بلى
ولكن يرشح عليك ما يطفح مني فقال كميل او مثلك يخيب سائلا فقال امير المؤمنين الحقيقة
كشف سبحات الجلال من غير اشارة فقال زدني بيانا فقال محو الموهوم مع صحو المعلوم
فقال زدني بيانا فقال هتک الستر لغلبة السر فقال زدني بيانا فقال جذب الاحدية
لصفة التوحيد فقال زدني بيانا فقال نور يشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد
آثاره فقال زدني بيانا فقال اطف السراج فقد طلع الصبح تمت سؤالات الكميل

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم / تنبيه الغافلين

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والجنة للمؤمنين والنار للكافرين وصلی الله علی سيدنا محمد وآله الطاهرين ولعنة الله علی اعدائهم اجمعين

بدانکه غرض از ایجاد بندگان عمل بعبادات واجتناب از سیئات است واین کارها موقوفست بشناختن احکام اللهی در خصوص عبادات ومنهیات لذا این کتاب مستطاب که مشتمل بعض احکام است برای اهل ایمان لازم است که بان رجوع وبدستور اللهی عمل نمایند تا مثاب وماجور در پیشگاه اقدس اللهی بوده باشند ومؤلف کتاب برحسب درخواست بعضی از اهل ایمان این مجموعه را از کتب صحیحه انتخاب و در دسترس عموم نهاده و انرا به تنبیه الغافلین موسوم نموده امید که بهره کامل از مطالعه اش حاصل وبرای عمل بامر اللهی وخودداری از ارتکاب معاصی تمام ناظرین این کتاب مستطاب موفق بوده باشند

بدین جرئت اقدام نماید اما خود را از حساب مقید ازین طریق شمرد اما چون حضرت رسالت پناه محمد صلعم فرموده که من سئل عن علم يعلمه فكتمه الجمه الله بلجام من النار یعنی کسیکه سؤال شود از علمی که میداند او را پس پوشیده کند (کتمان کند) آنرا بواسطه او لجام کند خدایتعالی بلجامی از آتش نجاست که از زمره این طائفه باشد که این حدیث خبر میدهد از حال ایشان ونیز بحکم العلم ما يحل منعه یعنی علم را حلال نیست منع کردنش از اهل او وباید برخود فرض عین دانست پس بدین واسطه در ضبط وترتیب وترکیب این رساله تنبیه الغافلین شروع کرده ومرتب گردانیدم بر (مقدمه و) نه باب وخاتمه واین رساله را بفارسی نوشت تا خواص وعوام معنی آنرا دریابند وسودمند شوند امید که حق جل جلاله وعم نواله بر خوانندگان و عمل کنندگان ومؤلف آن رحمت کند والله ولی الاجابة مقدمه در طلب علم باب اول در بیان فضیلت علم وغیره باب دوم در بیان فضیلت نماز وعقاب تارك آن باب سیم مانع زکوة باب چهارم در بیان عذاب خمرخوارگان وقمار وشطرنج باب پنجم در بیان صفت

بهشت و دوزخ واهل ازها باب ششم در بیان بعضی که خدایتعالی
امر کرده است باب هفتم در بیان چیزهاییکه خدایتعالی نهی
کرده است بعضی قولی و بعضی فعلی باب هشتم در بیان اداب
معلم و متعلم وغیره باب نهم در بیان اکرام ضیف وجاه و صدقه و فضیلت
اهل سخا و ذم اهل بخل خاتمه در بیان معاصی اندام وعمل خالص
وغیره اما مقدمه بدانکه خدایتعالی برهمه مومن ومسلمان از مرد
و زن از ازاد و بنده واجب و لازم کردانیده است طلب کردن
علم چنانکه در کلام خود فرموده فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
یعنی بپرسید و سوال کنید انچ ندانید از اهل کتاب تا دانا شوید
ونیز عمل موقوف است بعلم چنانکه رسول فرموده العمل بلا علم ضلال
یعنی عمل بیعلم کمراهیست دیکر رسول صم فرموده العلم بلا عمل کا
لقوس بلا وتر یعنی علم بیعمل چون کمان بی زه بود دیکر فرموده
طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة یعنی جستن علم فرایض
فریضه است بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان بیت کشت فرض
عین ما بر هر مرد و زن جستن علم فرایض باستن کادم

ازعلم

ازعلم امد افزون از ملك دو زعرض سجده پیش ذو المنن
دیکر رسول صم فرموده اطلبوا العلم ولو بالصین یعنی بجویید و طلب کنید
علم را اکرچه بود در چین میباشد بیت طلب کن تو علم ای پسر
از فنن کرت سوی چین هم بباید شدن اکر عالمی از ملك بر
تری وکر جاهلی مانده ممتحن دیکر رسول صم فرموده اطلبوا
العلم من المهد الی اللحد یعنی طلب کنید علم را از [illegible] از ان
زمان که بکهواره باشید تا از زمان که در خاك لحد بخوابانند
شما را دیکر رسول صم فرمود اطلبوا العلم ولو کان بینه و بینکم نارا
تحرقون او بحرا تغرقون یعنی طلب کنید علم را اکرچه باشد پیش
شما اتش سوزان و یا دریای غرق کننده یعنی باید از ان باز
نمانید و بطلب علم مشغول شوید که بیعلم خدا پرستیدن
ضلالت است و راه بحق نتوان برد الا بالعلم بیت بیاموز
علم ادب ای پسر که بیعلم کس را بحق راه نیست کسیی ننك
دارد ز اموختن که از ننك نادانی اکاه نیست و دیکر رسول
فرموده اطلبوا العلم وان الطالبین للدنیا کثیرا یعنی طلب کنید

علم را بجویید دانش را که جویند کان دنیا بسیارند و در جوي
موسی آورده اند که خدای تعالی خطاب کرد که ای موسی بگیر
نعلین از آهن و عصا از روی و طلب کن علم را و بجوی
دانش را چنانچه بدرد نعلین و بشکند عصا بدرستیکه
هر علمی که بیعلم بود هباءً منثوراً بود پس علم دلیل عمل
بود و هر چیزی که بی دلیل بود و حجت باشد هیچ شک
نیست که در بیابان ضلالت و سرگردان بماند بی دلیل
راه رفتن خطای بزرگست بیت بر خلق جهان عمل تباهست
تباه بی علم کنی کار گناه است گناه تا باد جهان ز علم باد
روشن بی علم همه جهان سیاه هست سیاه دیگر رسول ص
فرموده مَثَلُ الذي يَعمل بغير علمٍ كمَثَلِ الحمارِ في الطاحونة يدور في
مكانه ولا يستطيع ان يتجاوز عن مكانه یعنی آنکس که عمل کند
بی علم چون خر میماند در آسیاب که گرد سر گردد و نتواند که
در گذرد از مقام خود و دائم سرگردان باشد و این زمان
مردمان بجهالت خود بساخته اند و به علم کمتر رجوع میکند

نادانان

نادانان که طلب نمیکنند سیاهی و مردگی دل ایشان برد
و نمیدانند که حیوة و سفیدی دل بعلم است زیرا که رسول
ص فرموده است که العِلمُ صيقلُ القلبِ یعنی علم صیقل دل
بود دیگر رسول ص فرموده القلبُ ميّتٌ وحياتُه بالعلم
والعلمُ ميّتٌ وحياتُه بالطلب یعنی دل مرده است و حیوة
یعنی زندگی او بعلم حاصل میشود و علم مرده است و زندگی
او بطلب حاصل میشود بیت دل جاهلان از تو مرده
شناس نباشد دل جاهلان حق شناس دلت را
بعلم ادب زنده کن وگر نه تو باشی خر بسی ناسپاس
فصل اول در بیان فضیلت علم در روایت آمده است
که صحابه از رسول ص سؤال کردند یا رسول الله کدام عملی فاضل
تر است گفت علم باز سؤال کردند که فرمود علم صحابه گفتند ما از
عمل از تو سؤال میکنیم رسول ص فرمود که انّ قليلَ العملِ
مع العلمِ كثيرٌ وكثيرَ العملِ مع الجهلِ قليلٌ یعنی عمل اندک
با علم بسیار بود و عمل بسیار با جهل اندک بود یعنی عمل

باعلم نباشد هیچ قربی ندارد نزد خدایتعالی بیت کر عمل باعلم
باشد اندکی هست بسیار از قبولش بیشکی دیکر رسول ص
فرموده تعلّم ساعةٍ خیرٌ من عبادة سنةٍ قائم اللیل وصائم النهار
یعنی یك ساعة بطلب علم مشغول بودن بهتر بود از
عبادت یکساله کر شبها بنماز باشد وروزها بروزه دیکر رسول ص
فرموده العلم ثمرة الایمان وسراج الاسلام یعنی علم میوه ایمانست وچراغ
اسلامست پس هر کیرا علم نباشد یقین دارم که اورا از ایمان بهره
بهره نباشد ودیکر رسول ص فرمود خیر الدنیا والاخرة مع العلم وشر الدنیا
والاخرة مع الجهل یعنی نیکی دنیا واخرت از علم حاصل شود وبدی دنیا
واخرت از جهل حاصل شود پس واجب ولازم است طلب کردن
علم تا از نیکی دنیا واخرة بهرمند گردی واز بدی دنیا واخرت خلاص شوی
دیگر رسول ص فرمود معنی حدیث بفارسی انست که هر که یکمسئله از علم
بیاموزد خدایتعالی روز قیامت هزار قلاده نور بر گردن او اندازد
وهزار گناه اورا بیامرزد ودر بهشت از برای وی شهری

بناکند از زر سرخ وبنویسد خدایتعالی در دیوان اعمال او بهر
تار موئی که در تن او باشد ثواب یکحج ویکعمره وحکما کفته اند
که علم حیوة دل بود وروشنائی چشم دیکر رسول ص فرموده
العلم ودیعة الله فی الارض والعلماء امناءه یعنی علم امانت خدایتعالی است
در زمین وعلماء امینان خدایتعالی اند دیکر رسول ص
در روایت صحیح آمده است که اختلاف افتاد میان اهل
شام واهل بصره در فضیلت علم ومال اهل شام
کفتند مال فاضلتر بود واهل بصره گفتند علم فاضلتر
بود پیش امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع امدند وکفتند
یا امیر المؤمنین مسئلهٔ ما را جواب گوئی امیر المؤمنین کفت
کفت یا اهل شام علم هشت درجه از مال فاضلتر است
وبهتر اول انکه علم میراث پیغمبرانست ومال میراث کسری
وقیصر وفرعون دوم انکه علم زیاد میشود بنفقه کردن
در حق مسلمانان ومال کم میشود بخرج کردن سیم انکه علم
صاحب خود را نگاه میدارد ومال را نگاه باید داشت

چهارم انکه چون بمیرد علم از وی جدا نشود ودر قبر وعرصات
با وی باشد ومال را نزدیك مردن وارثان بربایند پنجم انکه
خلق میراث علم از آزاد وبنده میراث عالم چهار کروهند اول
طائفهٔ علماء دوم طائفه امراء سیم طائفهٔ اغنیا چهارم طا
ئفهٔ فقراء پس سه کروه که از ایشان امراء واغنیا وفقرااند
محتاجند بعلماء وعلما را با ایشان هیچ حاجت نیست
ششم انکه علم را ندهد خدا تعالی مکر بخاصان وکزیده کان
خود ومال را بدهد بکافر وظالم هفتم انکه علم صاحب
خود را روز قیامت بر صراط بگذراند چون برق درد
خشان ومال صاحب خود را باز دارد بر صراط تا خدا
تعالی چه حکم کند بر او هشتم ای امام هیچکس بجمع کردن
علم دعوی خدائی نکند وفرعون بجمع کردن مال دعوا
خدائی کرد بیت علم مثل جوهر است ای با بصر بشنو
از من گر تو هستی با خبر هست فاضلتر ز ملك مال وجاه
علم پیش انبیاء با هنر ابن عباس گوید که پیغمبر ع گفت

جبرئیل

از جبرئیل ع پرسیدم که کدام جهاد فاضلتر است گفت علم اموختن
گفتم دیگر گفت پنج نماز فریضه گفتم پس از ان گفت نگریستن
بر روی علماء ودانایان که ایشان را دیدن وبا ایشان
نشستن عبادت است دیگر رسول ع میفرماید ومعنی
حدیث بفارسی انست که یکساعت نزدیك عالمی نشستن
که در ان حال بیان علم کند بهتر ونیکوتر است از هزار
رکعت نماز تطوع واز صد هزار تسبیح واز هزار اسب
که از برای غزا بسته باشند ودیگر سجده کردن فرشتگان
ادم را ع سبب تعظیم علم وفهم ادم ع بود که سجده کردن وفضیلت
انست که خدا تعالی سلیمان را بیاموخت ومنت نهاد بروی
انجا که گفت ففهمناها سلیمان ومملکت وپادشاهی بوی
داد وبر وی منت نهاد وگفت هذا عطائنا ودیگر فضیلت
علم انست که این همه محبت که خدا تعالی با محمد ع داشت
وبا پیغمبران ع (دیگر انبیا داشت) چون خاست که محبت او با ایشان زیاده شود
واظهار فضیلت ونبوة ایشان پیدا شود با ایشان کتاب

فرستاد که مراد ازان کتاب علم و دانش بود پس معلوم شد که هیچ
چیز از علم فاضلتر نیست پیش انبیا و اولیاء و اوصیاء بیت
علم دانش پیش جمله انبیاء هست افضل پیش جمله اولیا از همه
اشیاء که سبحان آفرید در زمین کوه دریا و سماء فصل دوم
در بیان فضیلت علماء خدای تعالی در کلام مجید میفرماید
وَالَّذِینَ اُوتُوا العِلْمَ دَرَجَاتٍ یعنی خداوندان علم را داده شده
بدهند درجات یعنی خداوند علم عالم را داده شده است
وبعضی درجات و منازل و جای دیگر گفته اِنَّمَا یَخْشَی اللهَ
مِنْ عِبَادِهِ العُلَمَاءُ یعنی بندگان که عالمند از خدا میترسند
و فرمان بردار بجای میاورند دیگر رسول صلعم میفرماید
اَکْرِمُوا العُلَمَاءَ فَاِنَّکُمْ تَحْتَاجُونَ اِلَیْهِمْ فِی الدُّنْیَا وَالآخِرَةِ یعنی
بزرگ و گرامی دارید علماء را بدرستیکه شما را احتیاجست
بعلم ایشان در دنیا و آخرت دیگر رسول صلعم فرمود اِنَّ
لِطَالِبِ العِلْمِ شَفَاعَةً کَشَفَاعَةِ الاَنْبِیَاءِ یعنی طالب علم را

در قیامت

در قیامت مقام شفاعت بود چون شفاعت پیغمبران دیگر
پیغمبر صلعم فرموده مَنْ مَاتَ فِی تَعَلُّمِهِ قَبْلَ بُلُوغِ مَقْصَدِهِ خَلَقَ اللهُ
تَعَالَی مَلَکًا فِی قَبْرِهِ لِیُعَلِّمَهُ اِلَی یَوْمِ القِیٰمَةِ یعنی آنکه وفات کند
و بطلب علم مشغول باشد پیش از آنکه مقصود او حاصل شود
خدای تعالی بیافریند فرشته در قبر او از برای او تعلیم کند او را
تا روز قیامت دیگر رسول صلعم میفرماید مَنْ آذَی عَالِمًا بِغَیْرِ
حَقٍّ اَذَلَّهُ اللهُ تعالی فِی یَوْمِ القِیٰمَةِ عَلَی رُؤُسِ الاَوَّلِینَ وَالآخِرِینَ
یعنی هر که برنجاند عالم را بیجرمی خوار و ذلیل کرداند خدا او را
روز قیامت بر حشرگاه اولین و آخرین چنانکه اهل عرصات
بدانند گناه او را دیگر رسول صلعم فرموده اَلنَّاسُ اِثْنَانِ عَالِمٌ
وَمُتَعَلِّمٌ وَالبَاقِی کَالهَمَجِ لَا خَیْرَ فِیهِمْ یعنی مردمان دو نوع‌اند عالم
و متعلم و دیگران چون خرمگس‌اند که نیست نیکوئی در ایشان
بیت انکه او را آدمی گفته رسول در میان خلق قول او
قبول عالمست طالب علم دیگر مردمان چون خرمگس

باشد جهول دیکر رسول ﷺ فرمود مداد العلماء خیر من دماء
الشهداء یعنی سیاهی که علما قرآن وحدیث بنویسند بهتر ونیکوتر
از خون شهدا است دیکر رسول ﷺ پیغمبر فرماید من حفظ من امتی
اربعین حدیثا کتبه الله یوم القیمة فقیها عالما
یعنی هر که یاد کیرد از امت من چهل حدیث بنویسد
خدا تعالی او را در جریدهٔ علماء وفقها دیکر رسول ﷺ فرمود
علیکم بعمل الرجال قیل وما ذلک یا رسول الله قال تعلم العلم
وصحبة العلماء یعنی رسول ﷺ صحابه را گفت بر شما باد که
عمل مردان پیش گیرید گفتند یا رسول الله عمل مردان چیست
گفت علم آموختن وبا علماء نشستن دیکر رسول ﷺ فرمود اشراف امتی
حملة القرآن یعنی بزرگان امت من خوانندگان قرآن
باشند دیکر رسول ﷺ فرمود خیارکم وابرارکم وافاضلکم
من تعلم القرآن وعلمه یعنی گزیده ترین شما ونیکوترین شما وفاضلتر
ین شما آنکس بود که قرآن بیاموزد وبیاموزاند دیگر رسول ﷺ

فرموده

فرموده العالم کالذهب والمتعلم کالفضة وما دونهما کالرصاص
یعنی عالم چون زر سرخ است ومتعلم چون زر سفید وباقی مردم
چون ارزیز دیکر رسول ﷺ فرموده حدیثی ومعنی حدیث بفارسی انست که متعلم چون
پیش عالم برای آموختن علم بنشیند خدا تعالی بکشاید برو هفتاد
در از درهای رحمت وچون از انجا برخیزد آمرزیده وبی گناه باشد
چنانکه از مادر متولد شده وبدهد او را خدا تعالی بهر حرفی
ثواب عبادة یکساله وبنا کند از برای او بهر ورقی شهری
در بهشت که بزرگی او ده بار چون دنیا باشد پس واجب ولازم
بود بر همه مومنان ومسلمانان که بطلب علم مشغول باشند
تا این ثواب را دریابند واز جهالت خلاصی یابند بیت
بیاموز علم ادب ای پسر   زمادر نزاید کسی با هنر   بتحصیل
دانش تو کوشش نمای   که دانا چه شاهست ونادان چه خر
دیکر رسول ﷺ در روایت صحیح واخبار فصیح آمده است که روزی
در خدمت حضرت رسول الله ﷺ بودیم شخصی در آمد وسلام کرد

کرد کفت یا رسول الله چه اجر باشد انکس را که فرزند خود را
قران بیاموزد رسول الله ص فرمود قران کلام پاک حق تعالیست کسی
ثواب او بجز خدایتعالی نداند ونتواند بیان کردن رسول ص درین
سخن بود که جبرئیل از حضرت رب العالمین در رسید و کفت
ای محمد ص حق سبحانه وتعالی ترا سلام میرساند ومیکوید که هر که
فرزند خود را قران بیاموزد انچنان باشد که ده هزار بار حج کرده باشد
وده هزار عمره بجای اورده وده هزار بنده از فرزندان اسمعیل
ازاد کرده وهزار بار بغزا رفته وده هزار مسکین وکرسنه را
طعام داده وده هزار برهنه را جامه پوشیده وبنویسد بهر حرفی در
دیوان اعمال او ده نیکی وازانجا محو کند ده بدی ودر قبر با وی
بود وکران کرداند نیکی او را وبکذراند او را بر صراط چون برق
جهنده وهرکز از وی جدا نشود واز کرامت وبزرکی فا
ضلتر بود بهشتی از انکه آرزو کند بیت هر که با فرزند خود
از بهر قرآن رنج برد رفتنش روز جزا اندر بهشت اسان بود
شرح

شرح بشانست قران قطره باران قوة هر سبزه از قطره باران
بود هر که باشد روز وشب در خواندن قران قرین تا بود هم نشین
مصطفی با جمله یاران بود عزت از قران بود تا زنده باشی
در جهان چون بمیری مونست در کور هم قران بود دیکر
در فضیلت علماء رسول ص فرموده ومعنی حدیث بفارسی
انست که شهری یا دهی را که عالمی یا متعلمی در انجا بیاید واز طعام
واب ایشان بخورد وبیاشامد از یکطرف در اید واز یکجانب
بیرون رود ببرکت در آمدن عالم در ان شهر و در ان ده
خدایتعالی بردارد عذاب را از اهل کورستان ایشان چهل
سال پس اسباب فضل وکمال پیش انبیاء واولیاء واوصیاء علم
وتقوی وادب امده نه مال ومنال وجاه که پیش بزرکان و
خداوندان دین سال بسیار ومال بسیار را قربی ومنزلتی نیست
فصل دویم در حق قاضیان وعلماء بی عمل ومنجمان جاهل
بدانکه قاضیان سه طائفه اند یک طائفه اهل جنت ودو

طائفه اهل دوزخ بحکم حدیث پیغمبر ع القضاة ثلثة قاضیان
في النار والقاضي في الجنة یعني قاضیان سه گروهند دو
گروه در دوزخ باشند ویک گروه در بهشت اما دو گروه
که در دوزخ باشند یک گروه آن باشند که ایشانرا علم نباشد
واز سر جهل مسئله شرع را جواب گویند وحکم کنند پس
از جمله فاسقان وظالمان باشند چنانکه خدای تعالی میفرماید
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون یعني هر که
حکم نکند بانچه خدای تعالی فرستاده باشد او از طائفه ظالمان
باشد رسول ع فرموده العلم بلا عمل وبال یعني علم بی عمل وبال
وبزه کاری بود دیگر رسول ع فرموده ویل للعالم یحدث بهواء
الناس لا تکون احد اشد عذابا منه یوم القیمة یعني ویل مر عالمی را
که سخن گوید بهواء مردمان که روز قیامت هیچکس را
از او عذاب سخت تر نباشد ودردناك تر نبود ودیگر رسول ع
میفرماید اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم

تتلون

تتلون الکتاب یعني آیا میفرمایید مردمانرا به نیکویي و
فراموش کرده اید نفسهای خودرا وشما خوانندگان کتا
بید یعني شما که علمائید ودیگر رسول ع میفرماید که العلم بلا
عمل کالشجر بلا ثمر فالنار اولی به یعني علم بی عمل چون
درخت بی میوه بود که باتش سزاوارتر بود وهر درخت
که بی میوه بود بغیر از آتش اورا چاره نباشد بیت عالمی را
کو عمل همراه نیست جان او از علم او آگاه نیست چون
درخت بی بر ملت اند در مثل کس بجز آتش پناه راه نیست
پس بتحقیق باید دانست که علم بی عمل بیگانگیست که عملی که امروز
ترا در طاعت نیاورد واز معاصی باز ندارد فردا هم از آ
تش دوزخ باز ندارد بیت علمی که ترا بطاعت آرد بطلب
علمی که ترا بحق رساند بطلب علمی که ترا باز دارد زگنا
تحقیق بابهشت رساند مطلب ودیگر رسول ع فرمود
که العلماء امناء الرسل مالم یدخلوا في الدنیا فاذا دخلوا في الدنیا

فاحذروهم علی دینکم یعنی علماء امتان پیغمبر اند مادامیکه بدنیا
نیامیزند وچون بدنیا بیامیزند حذر کنید از ایشان وبپر
هیزید تا بدین شما نقصان نرسد دیگر در حق منجمان خدایتعالی
میفرماید قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا
الله یعنی بگوای محمد که نمیداند انچه در اسمان وزمین است
غیر از خدایتعالی دیگر رسول ص فرموده المنجمون برب الکعبة کذابون
یعنی سوگند یاد میکنم به پروردگار کعبه که منجمان دروغ
گویند دیگر رسول ص میفرماید که المنجم عند الله عاص وعند
الناس متهم فی القبر مع ندامة وعذاب شدید یعنی منجم نزد
یک خدایتعالی عاصی بود وپیش ادمیان متهم بود ودر
قبر پشیمانی سخت دارد وعذاب او دردناک وسخت بود
ودیگر رسول ص فرموده من اتی عند کاهن فصدقه بما
یقول لقد کفر بما انزل الله علی محمد یعنی هر که پیش رمالی
یا منجمی رود واو را راست گوداند انچه گوید از غیب وخبر دهد

بدرستیکه

بدرستیکه کافر شود بانچه خدایتعالی بر محمد ص فرستاده که
قران باشد دیگر حضرت امیر ع میفرماید المنجم کالکاهن
والکاهن کالساحر والساحر کالکافر والکافر فی النار یعنی منجم
چون فالگوی ورمال است وفالگوی چون جادو است وجادوی چون
کافر است وکافر در آتش باشد بیت منجم یکی گمرهی
دان تمام بقول خدا ورسول وامام مکن قول او را
تو از دل قبول که کافر شوی ای اخی والسلام باب دویم
در بیان نماز وفضیلت نماز وتارک او وان مبنی بود بر دو
فصل فصل اول در بیان فضیلت نماز در خبر امده است
از اهل البیت صلوات الله علیهم که یک نماز فریضه پیش
حق سبحانه وتعالی بمنزله بیست حج است ویک حج
فاضلتر بهتر بود از خانه پر از زر که صاحب او آنرا
تمام فی سبیل الله بصدقه دهد وهم روایتست
از اهل البیت علیهم السلام که هیچ وجهی وسیله

بنده بنزد حق سبحانه وتعالی چنان مقرب نگردد که بنماز
بعد از معرفة خدا تعالی دیگر رسول ﷺ میفرماید ومعنی
حدیث بفارسی آنست که چون بنده روی بقبله کند
از برای نماز باخلاص تمام ونیت کند وبگوید الله اکبر
بیرون آید از گناه چون روزی که از مادر بزاید وچون
بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بهر تار موی که
بر تن او باشد خدا تعالی ثواب یکساله عبادت بنویسد
در دیوان اعمال او وچون فاتحه بخواند چنان بود که صد
هزار دینار بصدقه داده وچنان بود که تمام کتابهای
خدا خوانده وچون بگوید سمع الله لمن حمده خدا تعالی
بنظر رحمت در وی نظر کند وچون سجده کند وتسبیح
بگوید بدهد بوی خدا تعالی بعدد فرشتگان نیکویی
وچنان بود که بنده آزاد کرده باشد وچون تشهد بخواند
بدهد او را خدا تعالی ثواب صابرین وچون سلام

دهد

دهد وفارغ شود بگشاید خدا تعالی بر وی درهای
بهشت پس در آید بهر دری که خواهد در بهشت
بیحساب دیگر رسول ﷺ فرمود افضل الاعمال بعد
الایمان الصلوة یعنی فاضلترین اعمالها بعد از ایمان
نماز است دیگر رسول ﷺ فرمود الصلوة کفارات
الخطایا یعنی نماز کفارتهای گناه است دیگر رسول ﷺ
فرمود اذا اقام [العبد الی] الصلوة عبد علی الله بقلبه وسمعه
وبصره انصرف من صلوته وقد خرج من ذنوبه کیوم
ولدته امه یعنی چون برخیزد بنده برای نماز فریضه
وپیش خدا تعالی باشد بدل واخلاص پاک چون
از نماز فارغ شود بدرستیکه بیرون آید از گناه چون
روزی که از مادر زاد دیگر رسول ﷺ فرمود الصلوة
معراج امتی یعنی نماز معراج امت منست دیگر رسول ﷺ
فرموده ومعنی حدیث بفارسی آنست که چون تکبیر بگوید

ندامت گناه اوجع شود در پشت او و چون رکوع کند بر گردن
او جمع اید از طرف چپ و چون سجده کند از او بیفتند
بر زمین دیگر رسول ؐ إنّ لله ملكاً ينادي كلّ وقتِ
الصّلوة أيّها النّاس قوموا الى اطفاءِ نارِكم يعني بدرستيكه خدای را فرشته ایست که منادی میکند وقت
هر نماز که ای مردمان برخیزید و بجای آورید نشانند
و کشند آتش دوزخ را یعنی نماز را دیگر رسول ؐ فرمود
الصّلوةُ في اوّلِ وقتٍ رضوانٌ وآخرها غفرانٌ
یعنی نماز در اوّل وقت خوشنودی خداست و در آخر
وقت آمرزش دیگر رسول ؐ فرمود و معنی حدیث
بفارسی انست که هر که [illegible] در چهل نماز صبح را بجماعت نکاه
اگر همهٔ عالم دشمن باشند بروی ظفر نکنند و هر که
چهل بار در مسجد نماز کند ثواب چهل پیغمبر او را بنو
یسند و ثواب چهل نوشته دهند و هر گناه که پیش

ازان

ازان کرده باشد خدای تعالی بیامرزد و حاجت او را روا گرداند
دیگر رسول ؐ فرمود و معنی حدیث بفارسی انست که مثل
پنج وقت نماز مثل جوی آب بود که بر در خانهٔ یکی از شما
رود که هر که پنج بار غسل کند که هیچ گردی و چرکی بر تن
وی نماند یعنی بدرستیکه پنج نماز پاک میکند او را از گناه کبیره
و صغیره و آن وقتی بود که نماز را بقاعدهٔ شریعت گذارده باشد
یعنی رکوع و سجود و قرائت تمام بجای آورده باشد دیگر
رسول ؐ فرمود المصلّي يناجي ربّه یعنی نماز کننده با
خدای سخن پنهان میگوید و میشنود دیگر رسول ؐ
فرمود الصّلوةُ نورُ المؤمن یعنی نماز نور المؤمن است
دیگر رسول ؐ فرمود الصّلوةُ قربانُ كلِّ تقيٍّ یعنی نماز قربان باعث تقرب
هر پرهیزکاریست دیگر رسول ؐ فرمود علمُ الإيمانِ الصّلوةُ
یعنی نشان ایمان نماز است خدای تعالی میفرماید إنّ
الحسناتِ يُذهِبنَ السّيّئاتِ ذلكَ ذِكرى للذّاكرين

یعنی نیکویها ببرد بدیها را واین وعظیست مرکسانیرا
که خیر کنند بر نماز ومراد ازین نیکویها نماز بود ودر جای
دیگر فرموده خدای تعالی ان الله لا یضیع اجر المحسنین یعنی
المصلین یعنی بدرستیکه خدا ضایع نکند مزد وثواب
نماز کنندگان دیگر رسول ص فرمود الصلوة نور ای منور
یعنی نماز نور است وروشن کننده دل است ونماز راز
گفتن بنده است با حضرت ربوبیت چون یاد حق بر دل
وجان مکرر میشود علم ومعرفت بحضرت حق زیاده میشود
وچون معرفت بخدا زیاده میشود محبت ومودت
بخدای زیاده میشود وعقد وایمان بر دل وجان سخت
میگردد ونماز را فضیلت بسیار است وان وقت بود
که بخضوع وخشوع وحضور دل گذارد ورکوع وسجود
تمام بجای آورد که خدای تعالی میفرماید قد افلح المؤمنون
الذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی بتحقیق رستگار

یافتند

یافتند مؤمنون وانکسانیکه ایشان در نماز فروتنی
نمایند وابن عباس گوید خشوع انست که نماز کننده
نداند که بر راست وچپ او کیست دیگر رسول ص فرمود
لا صلوة الا بحضور القلب یعنی نماز نیست مگر بحا
ضر شدن دل در نماز خدای تعالی میفرماید فویل للمصلین
الذین هم عن صلوتهم ساهون یعنی ویل مر نماز کنندگان
را که ایشان را دل در نماز نبود واین ویل چاهیست
در قعر جهنم ودران چاه ماریست که دوزخ بان همه
عفونت در شبانه روزی چندین بار بخدای تعالی
زنهار خواهد از گند دهان آن مار خدای تعالی
میفرماید دهان آن مار جایگاه کسیست که در نماز
غافل بود دیگر رسول ص فرمود اقم الصلوة لذکری
ولا تکن من الغافلین یعنی بپای دارید نماز را برای
یاد کردن من ومباش از غافلین وخدای تعالی میفرماید

لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون
یعنی نزدیک نماز مروید درحالیکه شما مست باشید
تا آنگاه که بدانید که چه میگوئید و میخوانید و مستی با
نواع است از حب دنیا و کثرت هموم و مستی از خمر علی
کل حال و فرمود که نزدیک نماز مروید تا از بیخودی
بخود آئید و دانید که چه میگوئید و نماز و مناجات
با غفلت دل چگونه باشد و باید دانست که سبب
پراکندگی دل در نماز از غلبهٔ شهوات مختلفه است
در اندرون و اصل همهٔ آن همه حب دنیاست که سر همه خطا
هاست و بنیاد همهٔ نقصانها و منبع همهٔ فسادهاست
و هر که دل بدنیا خورم شود از لذت مناجات محروم
گشت دیگر رسول ع میفرماید اتموا رکوعکم وسجودکم
وخشوعکم بانی اری من خلفی کما اری من قدامی
یعنی تمام کنید رکوع و سجود و خشوع را در نماز بدرستیکه

میبینم

میبینم از پس همچنانکه میبینم از پیش خود دیگر رسول ع فرمود اسوء
الناس سرقة من یسرق من صلوته یعنی بدترین مردمان
دزدان باشند و آن دزدی باشد که از نماز چیزی بدزدد
یعنی رکوع و سجود را تمام بجا نیاورد دیگر ابن عباس رضی
دو رکعت نماز با تفکر بهتر بود از نماز کردن شبی تا روز که دل
غافل بود فی الجمله باید که مصلی را هر روز برآید صفات
اندرون و افعال بیرونش متغیر و متبدل شود و مناهی
بر دل وی سرد شود و نشاطش در عبادة بیفزاید چنا
نکه خدا تعالی میفرماید ان الصلوة تنهی عن الفحشاء
والمنکر یعنی بدرستیکه نماز باز دارد از ناسزا و ناپسندیده
دیگر رسول ع میفرماید من لم تنههِ صلوته عن الفحشاء
والمنکر لم یزد من الله الا بعدا یعنی هر که را باز ندارد
نماز از ناسزا و ناپسندیده زیاد نشود او را از خدا تعالی
مگر دوری باب دوم در بیان عذاب تارک الصلوة قال

قالوا

الله تعالى يتسائلون عن المجرمين ما سلككم في سقر لم نك
من المصلين يعني سؤال كنند مالكان دوزخ از گناهكا
ران كه شما چه كرده ايد كه در دوزختان اورده اند ايشان
گويند ما نبوديم از نماز گذارندگان وجاي ديگر ميفرمايد
اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيّا
يعني انكساني كه ضايع كردند نماز را ومتابعت نفس و
شهوات كردند زود باشد كه ايشان را در وادي غيّ اندا
زند ابن عباس گويد كه غيّ واديست در دوزخ بدان
گرمي وهيبت كه اگر حق تعالى امر كند وبفرمايد
كه دوزخ را بگرمي خويش بخورد ودران وادي ماريست
شصت ساله راه درازي اوست وسي ساله راه پهناي اوست
وازروزه كه خدا تعالى اورا افريده است دهان او مهر است
ودهان نگشايد الا بگوشت بي نمازان وشرابخوارگان
وديگر روايت صحيح امده است از رسول عم كه گفت

روزي

روزي از برادرم جبرئيل ع نزد من امد وازاي وحي ميكرد و
هنوز وحي تمام نكرده بود كه اوازي سخت وباهول وباهيبت
برامد كه در حال رنگ جبرئيل ع متغير شد از وي سؤال
كردم كه اي برادر اين چه اواز بود گفت اي محمد ع خدا
يتعالى در دوزخ هفتم چاهي افريده بود وسنگي سياه
دروي انداخته بود سيزده هزار سالست امروز
بتك ان چاه رسيده رسول م فرمود كه از جبرئيل پر
سيدم كه ان جايگاه كدام طائفه است گفت ان جا
يگاه بي نمازان باشد ديگر رسول عم فرمود از
قال الله تعالى فويل للمصلين
جبرئيل پرسيدم از احوال قيامت گفت كه چون
روز قيامت شود بيرون ايد از دوزخ كژدمي
كه سر او باسمان هفتم بود تا زمين ودهان او از
مشرق تا مغرب پس گويند اورا چه ميخواهي اي
كژدم گويد پنج گروه را ميخواهم اول بي نمازان را دويم

مانع زکوة را سیم خمر خوارگانرا چهارم خورنده ربا را پنجم
کسانیکه سخن دنیا در مسجدها گفته باشند دیگر رسول
عم فرمود که برچینید ایشانرا چنانکه کبوتر بچیند دانه را
بیت اندرین خانه گر مسلمانی چون درآئی بجو ز نماز
مکن خوابگاه تو نیست خانه حق قصه برخیشتن
دراز مکن دیگر رسول عم فرمود ومعنی حدیث
بفارسی انست که هر که نماز را ترک کند ونگذارد
خدا تعالی او را بپانزده عقوبة مبتلا کند شش در
حیوة وسه نزدیک وفات وسه در قبر وسه در قیامت
اما شش که در زندگی یابد اول انست که نور از روی
او ببرد دوم برکت از عمر او ببرد سیم مال از باده
چهارم نشود خدا تعالی خیرات او را هیچ قبول نکند پنجم دعای
او در محل قبول نیفتد ششم او را از دعای صالحان
نصیب نبود اما ان سه که نزدیک وفات بود اول
انکه

دوم خدا تعالی دشمن وی بود وبدو نظر نکند واو را عذاب دردناک بود سیم

انکه سخت کرداند سکرات مرگ را دوم گرسنه یابد که اگر وفات
جمیع طعامها در حلق او ریزند سیر نشود سیم تشنگی
او کم نشود وهمچنان تشنه وفات یابد اما ان سه گروه
که در قبر بود چهارم انکه دایم با درد وغم واندوه بود تا
روز قیامت پنجم قبر بروی تاریک تاریک بود تا
روز قیامت ششم او را عذاب بود تا روز قیامت
اما ان سه گروه که در روز قیامت بوی رسد اول انکه حساب
بروی سخت ودشوار بود سیم انکه خدا تعالی او را برانگیزا
ند از قبر مثل چهارپایان چنانکه در عرصات همه خلق
نگران شوند بعد از ان او را در دوزخ اندازند بیت
وامش مده انکه بی نماز است گرچه دهنش ز فاقه باز است
کو فرض خدا نمیگذارد وز قرض تو نیز غم ندارد دیگر
رسول عم فرمود مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ تَارِكِ الصَّلٰوةِ فَكَأَنَّمَا
هَدَمَ بَيْتَ الْمَعْمُورِ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَكَأَنَّمَا قَتَلَ أَلْفَ مَلَكٍ

ص

من الملائكة المقربين والانبياء المرسلين يعني هركه بخندد
در روي بي نمازي چنان باشد خراب كرده باشد بيت
المعمور را هفت بار وكشته باشد هزار فرشته از فرشتگان
مقرب وكشته باشد جميع انبياء كرام مرسلند ديگر رسول عم
لا ايمان لمن لا صلوة له يعني هيچ نصيب و بهره نيست
از مسلماني بي نماز را ديگر رسول عم فرمود كه من
احرق سبعين مصحفا وقتل سبعين نبيا وزنا مع امه
سبعين مرة وافتض سبعين بكرا بطريق الزنا فهو اقرب
الى رحمة الله ممن ترك الصلوة متعمدا يعني اگر كسي
هفتاد بار مصحف را بسوزاند و هفتاد پيغمبر را بقتل رس
اند و هفتاد بار با مادر خويش زنا كند و هفتاد
و هفتاد دختر را بكارت بطريق زنا برده باشد او برحمة
خدا نزديك تر و سزاوارتر بود از انكسي كه ترك كند نماز را
(آمرزش خدا)
و نگذارد ديگر رسول عم فرمود من اعان تارك الصلوة

بالقمه

بلقمة او بكسوة فكانما قتل سبعين نبيا اولهم ادم عم وا
خرهم محمد رسول الله عم يعني هر كسي كه تارك نماز را بيك
لقمه يا يك كسوة ياري كند چنان بود كه كشته باشد هفتاد پيغمبر را
اول ايشان ادم عم و اخر ايشان محمد رسول عم بيت بي نمازي
بدتر است صد بار از ادم كشي در شريعت گفته امد كشتن
هر بي نماز گر تو نگذاري نماز روز و شب نان ميدهي جاي
تو باشد بدوزخ گر تو هستي بي نماز بي نماز و بت پرست چون
هر دو اندر دوزخند امني خارجي صد ره بهتر از بي
نماز من بگويم يك سخن از قول حق گر بشنوي درسگ
بهتر بود از دليش مرد بي نماز ديگر رسول عم فرمود لكل
شيء افة وافة الدين ترك الصلوة يعني هر چيز را افتي
بود و افت دين بي نمازيست ديگر رسول عم فرمود
لكل شيء علم وعلم الايمان الصلوة يعني هر چيز را نشا
نه ايست و نشانه ايمان نماز است ديگر رسول عم فرمود

مَنْ تَرَكَ الصَّلوٰةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ يعني هر كه ترك نماز
كند بعمد و ترك اورا جايز شمرد بدرستيكه كافر شود ديكر
رسول ۲۴ اَلْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ الصَّلوٰةُ فَمَنْ
تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ يعني ان عهدي كه ميانه ما و مؤمنان آن
نماز است پس هر كه ترك كند اورا بدرستيكه كافر شود
بيت مكن قصد ترك نماز اي پسر كه كافر شوي از جحود اي
بتر وگر سهو نسيان بود ترك تو قضا كن چه يا د ايد زود
تو ديكر رسول ۲۴ فرمود مَنْ لا دَخَلَ الصَّلوٰةَ مِنْ وَقْتِهَا
اَوْ تَرَكَ حَبَسَ عَلَى الصِّرَاطِ ثَمَانُونَ حُقْبًا كُلُّ حُقْبٍ ثَلٰثُمِائَةٍ
وَسِتُّونَ يَوْمًا كَعُمْرِ الدُّنْيَا مِنْ اَوَّلِهَا اِلَى اٰخِرِهَا يعني هر كه
نماز را در وقت از انكند يا ترك كند باز دارد او را در
صراط هشتاد حقب هر حقبي سيصد و شصت
روز باشد كه هر روزي از ان عمر دنيا بود از اول تا آخر
ديكر رسول ۲۴ فرمود مَنْ تَرَكَ الصَّلوٰةَ مُتَعَمِّدًا فِي

النَّارِ ثَمَانِينَ حُقْبًا يعني هر كه نماز را ترك كند دانسته
هشتاد حقب در دوزخ بماند حقبي شش هزار و چهار
صد سال باشد ديكر رسول ۲۴ فرمود اِنَّ تَارِكَ الصَّلوٰةِ
لَا يَجِدُ رِيحَ الْجَنَّةِ يعني تارك نماز بوي بهشت نشنود
ديكر رسول ۲۴ فرمود اَلصَّلوٰةُ عِمَادُ الدِّيْنِ فَمَنْ اَقَامَهَا
فَقَدْ اَقَامَ الدِّيْنَ وَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ هَدَمَ الدِّيْنَ يعني
نماز ستون دين بود پس هر كه نماز را بپاي دارد دين را بپاي
داشته باشد و هر كه نماز را ترك كند دين را خراب كند
بيت كر تو ميداري نماز خود بپاي دين خود را داشتي
قايم بجاي زانكه دينت را ستون امد نماز خانهٔ دين
بي ستون نبود روا ي و ديكر رسول ۲۴ فرمود و معني
حديث بفارسي انست كه هر كه نماز صبح را ترك كند
بيزار شود از قرآن و هر كه نماز پيشين را ترك كند
بيزار شوند از پيغمبران و هر كه نماز پسين را ترك كند

بیزار شود از ایمان و هرکه نماز شام را ترک کند بیزار شود
از و فرشتگان و هرکه نماز خفتن را ترک کند بیزار شود از و
خدای تعالی دیگر رسول ع فرمود اَوَّلُ مَا یُحَاسَبُ بِهِ الاِ
نسانُ الصَّلوةُ فَاِنْ قُبِلَتْ قُبِلَتْ مَا سِوَاهَا وَاِنْ رُدَّتْ
رُدَّتْ مَا سِوَاهَا یعنی اوّل آنچه حساب کنند نماز است
پس اگر قبول کنند نماز را قبول کنند آنچه غیر نماز بود
واگر رد کنند نماز را رد شود آنچه غیر او بود پس تحقیق شود
که هیچ خیرات و حسنات پیش حضرت عزّت جلّ اسمه بی نماز
قبول نیست بیت روز محشر که جانگداز بود اولین پرسش
از نماز بود پس مکن در نمازها تقصیر تا در آن بلا
روز نباید توقیر باب سیم در بیان مانع زکوة
قال الله تعالی وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ یَبْخَلُوْنَ بِمَا اٰتٰیهُمُ اللهُ
مِنْ فَضْلِهٖ هُوَ خَیْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقُوْنَ مَا بَخِلُوْا
بِهٖ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یعنی مپندارند آنها که بخیلی میکنند و زکوة

مال غید هند که آنچه خداوند از فضل خود بدیشان داده
ایشان را به است و نیکی ایشان در آنست بلکه عقوبت ایشان
در آنست زود باشد که بکنم اعمال را مثل ماری و در گردن
ایشان اندازم در روز قیامت قال الله تعالی اَلَّذِیْنَ
یَکْنِزُوْنَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا یُنْفِقُوْنَهَا فِیْ سَبِیْلِ اللهِ
فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ یَوْمَ یُحْمٰی عَلَیْهَا فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوٰی
بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوْبُهُمْ وَظُهُوْرُهُمْ هٰذَا مَا کَنَزْتُمْ لِاَ
نْفُسِکُمْ فَذُوْقُوْا مَا کُنْتُمْ تَکْنِزُوْنَ یعنی آنکسانی که گنج میکنند
زر و نقره را و نفقه نمیکنند در راه خدای تعالی یعنی
زکوة اموال نمیدهند و بشارت باد ایشان را بعذاب
دردناک که روز قیامت گرم کرده اند زر و نقره را در
آتش دوزخ و داغ کنند بآن پیشانی ایشان را و
پهلوی و پشتهای ایشان را و بدیشان گویند این گنجها
ی شماست که زکوة آن نداده بودید در دار دنیا دیگر

رسول ۴۲ فرموده ومعني حديث بفارسي انست كه هركه را خدا
يتعالى مال داد وزكوة ان ادا نكرد روز قيامت ان مال را مثل
ماري بزرك سياه وسفيد كرداند ودر كردن او اندازند
چون طوقي واين مار بكردد وكنار دهان او را ميدرد و
ميكويد من مال وكنج نهاني توام كه در دنيا زكوة ان ندادي
ديكر رسول ۴۲ فرموده الزكوة قنطرة الاسلام يعني زكوة
پل مسلماني بود يعني هركه زكوة مال ندهد در شهر اسلام
درنتواند امدن ديكر رسول ۴۲ فرموده لا يقبل الله صلوة
رجل لا يؤدي زكوة ماله يعني قبول نميكند خدا يتعالى نماز
مردي را كه زكوة مال خود ادا نميكند ديكر رسول ۴۲ فرموده
لا ايمان لمن لا صلوة له ولا صلوة لمن لا زكوة له ديكر
رسول ۴۲ فرموده لا ينقص مال من زكوة يعني كم نشود مال
بدادن زكوة بيت اكر مال داري زكوتش بده يكي كنج را
خرت نيز نه كه هركز نكردد ازان مالكم بيفزايدت باغ

بستان ورده ديكر رسول ۴۲ ميفرمايد ما هلك مال في بر
و بحر الا بمنع الزكوة يعني تلف نشود مال در بيابان ونه در دريا
مكر بمنع زكوة ديكر رسول ۴۲ فرمود حصنوا اموالكم بالزكوة
وداووا مرضاكم بالصدقة يعني حصار سازيد مالهاي خود را
بزكوة ودوا كنيد بيماران شما را بصدقه دادن بيت
مال خواهي اي برادر بيشمار روز كوتش ده كه ايد در حصار
نه برد دزدان تاراجش برد در امان باشد بفضل كردكار
ديكر رسول ۴۲ فرمود در بيان مانع زكوة من صام ولم
يخرج الفطر كان كمن لا صام يعني هركه روزه بدارد
وبيرون نكند زكوة فطره را چنان باشد كه روزه نداشته
باشد ديكر رسول ۴۲ فرمود ان من اتمام الصوم اعطاء
الفطرة يعني بدرستيكه روزه انكاه قبول شود كه فطره
داده شود ديكر رسول ۴۲ فرمود وصوم شهر رمضان معلق
بين السماء والارض لا يرفع الا بزكوة الفطرة يعني روزه

ماه رمضان اویخته است میان اسمان وزمین وباسمان
نبرند مکر بدادن زکوة فطره وخدایتعالی میفرماید قد افلح
المؤمنون من تزکی یعنی اخرج زکوة الفطر یعنی [illegible] باشد
بدرستیکه رستکاری یافت هر که بیرون کرد زکوة فطره وروزه
دار رستکاری نیابد تا بیرون نکند زکوة فطره را و
بمستحق نرساند بیت زکوة سرت رابده ای عزیز اکر
هست امیدت بجبار نیز که او روزه مقبول دارد تمام
بقول کزین سید باتمیز باب چهارم در بیان خمر خوارکا
ن واهل شطرنج وقمار واین باب مبنی است بر سه فصل

فصل اول

فصل اول در بیان شرابخوارکان خدایتعالی در کلام مجید خود
میفرماید یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون
یعنی ایکسانی که ایمان اورده اید بدرستیکه خمر وقمار وانصاب
وازلام پلید وحرام بود واز عمل شیطان بپرهیزید تا

شاید

شاید که رستکار بیابید که خمر خواره بعد از توبه وپرهیز
باخطر باید بودن که هنوز بیم عذاب بود دیکر رسول ٤٢
فرموده شارب الخمر کعابد الوثن یعنی خورنده خمر چون پر
ستنده بت باشد دیکر رسول ٤٢ فرموده که ما من رجل
یشرب الخمر الا سقاه الله یوم القیمة من حمیم مثل ما
یشرب من الخمر یعنی نیست مردی را که بخورد خمر مکر انکه
خدایتعالی بچشاند او را روز قیامت از زرداب دوزخ
مقدار انچه خورده باشد از خمر دیکر رسول ٤٢ الخمر جماع الاثم
وام الخبائث یعنی خمر اصل همه کناهانست ومادر همه پلید
یهاست قال النبی ٤٢ ان الله لعن الخمر وعاصرها
ومعتصرها وبایعها ومشتریها وحاملها والمحمول الیها
وشاربها واکل ثمنها صدق رسول الله دیکر رسول ٤٢
فرموده ان الخمر مفتاح کل شر یعنی بدرستیکه خمر کلید
همه پلیدهاست وبدیهاست دیکر رسول ٤٢ فرموده من اطعم

شاربَ الخمرِ لقمةً سلّطَ اللهُ عليها حيّاتٍ وعقاربَ وأطعمه
اللهُ من صديدِ جهنّم یعنی هر که یک لقمه دهد خمر خواره را
مسلط گرداند خدای تعالی بروی ماران وکژدمان وطعام
دهد او را خدای تعالی از زرداب دوزخ دیگر رسول ۲۲
فرموده من سلّم على شاربِ الخمرِ او صافحه او عانقه احبط
عليه اربعين سنة یعنی هر که سلام کند بر خمر خواره یا دست
بوس کند یا دست بر گردن او کند ضایع گرداند خدای تعالی
عمل چهل ساله او را دیگر پیغمبر ۲۲ فرموده و معنی حدیث بفا
رسی آنست که هر که خمر بخورد در شب نظر نکند خدای تعالی
با او تا صبح و هر که بخورد در روز نظر نکند با او تا شب و هر که
مست بشود از شب تا روز قبول نکند خدای تعالی نماز چهل
شبانه روز او را و اگر در آن مستی وفات کند چون بت پرستان
باشد دیگر رسول ۲۲ فرمود که من كان يؤمن بالله واليوم
الآخر فلا يجلس على مائدة يدار عليها الخمر یعنی هر که باشد

مومن

مؤمن بخدای و بروز بازپسین باید که ننشیند بر خوان که
گرداند بر آن خوان خمر دیگر رسول ۲۲ فرمود و معنی حدیث بفا
رسی آنست که در دوزخ وادییست از آتش و در آن خانه چا
هی بود از آتش و در درون چاه تابوتی بود از آتش و در آ
ن تابوت ماری بود از آتش که او را هزار سر بود و در هر
سری هزار دهن و در هر دهانی هزار دندان بود
و هر دندانی هزار گز اصحاب گفتند یا رسول الله این
عذاب کدام طایفه را بود گفت خمر خوارگان را باشد دیگر
رسول ۲۲ فرمود و معنی حدیث بفارسی آنست که هر که طعام
دهد خمر خواره را یک لقمه مسلط گرداند خدای تعالی
بر تن وی ماری و کژدمی و هر که حاجت او را بر آورد چنا
ن باشد که یاری داده باشد بر خون اهل اسلام و هر که او را قرض
دهد چنان باشد که یاری کرده باشد بر قتل مؤمنی و با
خمر خواره هرگز چیز مستدهید و اگر بیمار شود پرسش او

مروید دیکر پیغمبر ص فرموده عروس السکران الشیطان و
النایحة یعنی مست وزنان نوحه کر زنان شیطان باشند
شرم باد وننک باد انشخص را که با وجود پیرایهٔ عقل خود را
زن دیو کرداند دیکر رسول ص فرمود ومعنی حدیث بفا
رسی انست که بیاید خمرخواره روز قیامت روی وی
سیاه وچشم وی ازرق وازبان او خون وریم روان بود
چنانکه همه اهل عرصات ازکند بوی او بفریاد ایند دیکر
رسول ص فرمود سلام بر خمرخوارکان مکنید وچون بیمار
شود بپرسش او مروید وچون وفات کند بروی نماز مکنید
که خمرخواره چون بت پرست بود ودر روایت صحیح امده است
که روزی جمعی از صحابه از امیر المومنین علی علیه السلام
سوال کردند که ای امیر مومنان تا چه غایت از خمر پر
هیز باید کردن امیر المومنین علی علیه السلام کفت
ای مومنان اکر چنانچه یک قطره خمر در چاهی افتد
وانرا

ودرون چاه
وانرا پر خاک کنند خاک روی بکذارند وبعد ازان از سر چاه
علف بروید وان علف را کوسفندی بخورد ودر میان
رمهٔ کوسفندان رود نباید که کوشت ان کوسفندان خورند
واکر یک قطار اشتر بود که اول در مشرق بود واخر او در مغرب
وبران اشتران بار پسین خمر بار بود من مهار اشتر اول بدست
نکیرم دیکر رسول ص میفرماید مَنْ شَرِبَ الخَمْرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَشْرَبْ
فِي الآخِرَةِ مِنَ الكَوْثَرِ إِلَّا مَنْ مَاتَ عَلَى التَّوْبَةِ یعنی هرکه بخورد
خمر در دنیا نخورد در اخرت از اب کوثر مکر توبه کند وبعد
از توبه وفات کند بیت مخور خمر که خود پلید امده بدیها همه
زو پدید امده که هر کو بدنیا خورد خمر شوم دو دستش
ز کوثر بعید امده مکر انکه توبه کند چون نصوح بران توبه
میرد سعید امده فصل دویم در بیان اهل بنج رسول ص
میفرماید مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً مِنَ البَنْجِ فَكَأَنَّمَا زَنَا بِأُمِّهِ سَبْعِينَ
مَرَّةً وَمَنْ زَنَا بِأُمِّهِ مَرَّةً وَاحِدَةً فَكَأَنَّمَا هَدَمَ الكَعْبَةَ

سبعین مرة یعنی هر که یك لقمة بخورد چنان بود که با مادر
خود زنا کرده باشد هفتاد مرتبه و هر که با مادر خود یکبار
زنا کرده باشد چنان بود که خانهٔ کعبه را هفتاد بار خراب کرده
باشد دیکر رسول ع فرموده مَنْ اَکَلَ البَنج وَماتَ علی هذا
یوم یحشر یوم القیمة مکتوبٌ بین عینیه هذا ایس من رحمة الله
یعنی هر که بنك بخورد و بمیرد و در آن ویرا برانکیزانند او را روز
قیامت و نوشته باشد بر پیشانی او که این شخص ملعونست
و از رحمت خدا یتعالی ناامید و بعضی از مفسران کفته اند
که شجرهٔ ملعونه که خدا یتعالی در کلام یاد کرده است مراد بنکست
دیکر رسول ع فرموده و معنی حدیث بفارسی انست که بر شما
باد که بپرهیزید از کیاه خشك که ان بنك است بدرستیکه
حیا را ببرد و ایمان را در وقت مرك ببرد بیت بپرهیز
از بنك کو هست حرام حیا از چشمت ببرد تمام لطفا
ببرد او ببر بود زنایی بمادرا بنیکنام فصل سیم

دربیان

دربیان قمار و شطرنج و نرد رسول ع فرموده که مَنْ لَعِبَ بالنرد
والشطرنج فکانما غمس فی دم الخنزیر یعنی هر که نرد یا
شطرنج بازد چنان باشد که دست خود را چون خوك
آلوده کرده باشد ما ینهیکم الله عن ذکر الله وهو حرام یعنی
هرچه شما را مشغول دارد و باز دارد از ذکر خدا یتعالی آن
حرام بود و قمار و شطرنج از این قبیل است دیکر رسول ع
فرموده که لا یدخل الملائکة بیتا فیه خمر ودف او طنبور
او نرد ولا یستجاب دعاؤهم ورفع الله عنهم البرکة
یعنی در نیایند فرشتکان در خانه که در وی خمر یا دف
یا طنبور یا نرد باشد و مستجاب نشود دعاهای اهل
آن خانه و بردارد برکت از ایشان بیت شطرنج قمار کار
شیطان میدان میدان بپرهیز بقول یزدان زیرا
که پلید است و حرامست و بد است و از ذکر خدای
باز دارد میان باب پنجم دربیان صفت بهشت

ودوزخ واهل آنها واین باب مبنی بود بر دو فصل

فصل اوّل در بیان صفت بهشت واهل او خدای تعالی

میفرماید مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا

شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا یعنی اهل بهشت تکیه کرده باشند

بر بستر نرم ونه بینند در بهشت آفتابی گرم ونه سرمای

سخت رسول ص میفرماید هر که در آید به بهشت زنده بود

در آنجا که نمیرد ودر نعمتی بود که هرگز آخر نشود وجامهٔ

او هرگز کهنه نگردد وهرگز پیر نشود وصحابه گفتند یا

رسول الله بنای بهشت چه باشد گفت یک خشت

از زر سرخ ویکی از نقره وملاط آن از مشک خوشبوی

باشد وخاک آن از زعفران وریگ آن از لؤلؤ ویاقوت

دیگر رسول ص میفرماید ومعنی حدیث بفارسی اینست

که اهل بهشت خورند وآشامند وایشان را بول وغایط نبود

وآب دهان وآب بینی هم نباشد وعرق از ایشان بیرون

آید

آید هزار بار از مشک خوشبوی‌تر دیگر رسول ص میفرماید

ومعنی حدیث بفارسی اینست که دیدم در شب معراج کوشکی

از یاقوت سرخ واو را دو در بود از یاقوت سرخ واو را چهار

رکن بود واز رکنی تا رکنی چندان بود که از مشرق تا مغرب درآ

مدم چهار جوی دیدم یکی آب ویکی عسل ویکی خمر ویکی از

شیر ودرختهای بسیار دیدم که اصل آنها از زر سرخ بود وبر

گهای او از حلهای بهشت وبر هر برگی نوشته بود که لا اله

إلَّا الله محمّد رسول الله وعليّ وليّ الله دیگر خدای تعالی

میفرماید مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ

آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ

لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ

وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ یعنی بهشتی که وعده کرده ایم پرهیزکاران

را که در آن بهشت جویها از آب وجویها از شیر باشد

که متغیر نگردد طعام او وجویها بود از خمر که بود از لذ

خورند کان وجویها بود از عسل مصفی و پاک برای ایشان
باشد بر انجا از هر میوه که خاطر ایشان طلبد و آرزوش
بود ایشان زاد را نجا از پروردکار خود ببیت جنت الفردو
س زادن ای پسر حق تعالی آفریدست اند و در قصرها
از لعل و یاقوتست و در خاک او کافور عنبر دیک او با
شد که از برای مؤمنان متقی داشته اینچنین آمد
ذ قول سید خیر البشر فصل دویم در صفت دوزخ واهل
او قوله تعالی اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ اَبْوَابٍ
لِكُلِّ بَابٍ جُزْءٌ مَقْسُومٌ یعنی بدرستیکه دوزخ جایگاه و
مقام کافرانست که همه آنجا جمع شوند و دوزخ را هفت
درست که در هر دری طائفه معین در آید و بر هر دری
هفتاد هزار پرده است از آتش و در هر سراپرده هفتاد
هزار گنبد است از آتش و در هر گنبدی هفتاد هزار
شهر است از آتش و در هر شهری هفتاد هزار حجره است

از آتش و در هر حجره هفتاد هزار عقربست از آتش و در
هر عقربی هفتاد هزار ذنب است و در هر ذنبی هفتاد
هزار بند است و در هر بندی هفتاد هزار سر از زهر و
بر هر سری هفتاد هزار فرشته است که آتش دوزخ را
می افروزند و در توریة موسی آورده اند که خدای تعالی
کفت یا موسی دوزخ را هفت طبقه آفریدیم و بر هر طبقه
هفتاد هزار وادی و در هر وادی هفتاد هزار شهر است
و در هر شهری است هفتاد هزار کوشکست و در هر کو
شکی هفتاد هزار خانه است و در خانه هفتاد هزار
تابوتست درازی و پهنای هر تابوتی هفتاد بار چند
همه دنیاست و در هر تابوتی هفتاد هزار کژدم ببزرکی مثل
کوه طور بوادی موسی همه مشرکانرا و کافرانرا و بخیلانرا و دنیا
کانرا و ضودند کان دنیا را و خمر خواره کانرا و سخن
چینان را جمع کردانیم و دران خانها در آوردیم و مسلط کردانیم

بر ایشان مادر و کرد مارا بخوردند ایشانرا نابدانند که کتابهای
من همه حق بودند و پیغمبران من همه حق بودند باز دیگر خدا
تعالی میفرماید که ای موسی میخواهی که صفت دوزخ را با تو گویم
موسی ع گفت اری ای پروردگار من جواب امد که ای موسی
دوزخ را هفت طبقه افریدم از زیر یکدیگر چنانچه اگر هفت
اسمان و زمین را در خوردترین طبقهٔ دوزخ در آورند
چنان بود که انگشتری را در دریای محیط انداخته باشند
دیگر خطاب امد که ای موسی اگر بفرمایم تا یکشخص از دوزخ
بیرون اید و در مشرق بایستد تمامت اهل مغرب اگر می
اتش او بمیرند و بسوزند ای موسی حال دوزخ از هزار
یکی بیش نیست که با تو بیان کردم و در روایت صحیح امده است
که رسول ع فرموده که شب معراج خدا تعالی دوزخ را بر من
عرض کرد و جمعی از فرشتگان دیدم که زبانهٔ دوزخ خوانند
ایشانرا سخت و با هیبت و یکی را گرزی از اتش در دست

بود

بود و اهل دوزخ را عذابی سخت میکرد و قومی را چشمهای
نرگسین ایشانرا میکردند و بعضی عورتانرا در بدم پستان
و موی ایشان اویخته بودند و بعضی را غلهای اتشین
بر گردن نهاده بودند و در روایت صحیح امده است که پیغمبر ص
فرموده که روزی از برادرم اخی جبرئیل پرسیدم احوال دوزخ را
در جواب من گفت ای محمد ص بدان که خدای که براستی و در
ستی ترا بخلق فرستاده که اگر از اتش دوزخ یک ذره در
زمین افتد زمین و هر چه در زمین باشد بسوزد و اگر از ان
آبی که بجهت دوزخیان افریده شده است یکقطره بر زمین
چکند جمله طعامها و شرابها تلخ شوند و اگر از جامهٔ دوز
خیان یکی بر میان زمین و اسمان بیاویزند اهل مشرق
و مغرب از بوی گندان جمله بمیرند بیت دوزخی
پر ز دود و سوزان افرید   از برای کافر زشت و پلید
هم برای فاسقان و عاصیان   اندرو باشد عذابی بس شدید

باب ششم در بیان چیزها که خدا تعالی امر کرده بعضی
قولی و بعضی فعلی اول معرفت خدا تعالی جل جلاله واجب
ولازم کردانید چنانکه فرموده وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ
إِلَّا لِيَعْبُدُونِ أي لِيَعْرِفُونَ یعنی نیافریدم پری وادمی را
برای هیچ چیز مکر برای انکه مرا پرستند یعنی بشناسند
اکر بکمال معرفت او حاصل نمیشود اما اعتبار اثار قدرت او
باید کرفت دیکر رسول ع فرموده لَا تَتَفَكَّرُوا فِي الْخَالِقِ یعنی
فکر و اندیشه در کنه حقیقت خدا تعالی مکنید بیت ای عقل بریده
سوی عرفان تو راه علم تو ز سر جزو و کلت اکاه هر چیز
بانتقام قهر تو دلیل هر ذره بانتظام لطف تو کواه دیکر تصدیق
کردن محمد ع و باور داشتن انچه امر و نهی کرده چنانکه خدا تعالی
در کلام خود فرموده وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ
فَانتَهُوا یعنی انچه از رسول بشما رسد و شما را بفرماید فرا کیرید
یعنی بدان کار کنید دیکر با شیطان دشمنی کردن چنانچه فرموده

ان الشیطان

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا یعنی بدرستیکه
شیطان دشمن شماست با وی دشمنی کنید دیکر برای
نماز وضو ساختن چنانکه فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ
وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ یعنی انکسانی
که ایمان اورده اید بخدا و رسول و چون برخیزید برای
نماز بشویید رویهای خود را و دستهای خود را تا مرفق
و مسح کنید بعضی از سر شما و پایهای را از سر انکشتان
تا کعب دیکر غسل جنابت چنانکه فرموده وَإِن كُنتُمْ جُنُبًا
فَاطَّهَّرُوا یعنی چون جنابت شما را رسد غسل کنید دیکر
در باب نماز کذاردن چنانکه فرموده إِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا یعنی بدرستیکه نماز کردن
واجبست برمنان در وقتهای معین که صبح و پیشین
و پسین و شام و خفتن است دیکر زکوة مال دادن

چنانچه فرموده وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ یعنی برپا بدارید نماز را
وبدهید زکوة مال را دیگر زیارة خانه کعبه کنید اگر توانا باشید
چنانکه فرموده وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَیْهِ سَبِیْلًا
یعنی واجبست مردمانرا قصد زیارة خانه کعبه کردن کسیرا اگر
توانا باشد دیگر رسول صلی الله علیه وآله فرموده یَا اَیُّهَا النَّاسُ
قَدْ فَرَضَ اللّٰهُ عَلَیْکُمُ الْحَجَّ فَحُجُّوا یعنی ای مردمان بدرستیکه خدا تعالی
فریضه کرده اید برشما زیارة کردن خانه کعبه پس زیارة
کنید دیگر روزه ماه رمضان داشتن چنانچه خدا تعالی فرموده
یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِیْنَ
مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُوْنَ اَیَّامًا مَعْدُوْدَاتٍ یعنی انکسانیکه
ایمان آورده اید بخدا ورسول نوشته و فریضه شده بر انکسانیکه
پیش از شما بوده شاید که بپرهیزید شما روز چند شمرده دیگر
جهاد یعنی با کفار حرب کنند چنانکه فرموده اُقْتُلُوا الْمُشْرِکِیْنَ
حَیْثُ وَجَدْتُمُوْهُمْ یعنی بکشید مشرکون و منافقان و کافرون را
هرجا

هرجاکه یابید ایشانرا وجای دیگر فرموده یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ
الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِیْنَ یعنی ای پیغمبر جهاد کن با کافران ومنا
فقان دیگر راست گفتن چنانچه فرموده وَاِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا
یعنی چون سخن گویید راست گویید دیگر رسول فرموده
که عَلَیْکُمْ بِالصِّدْقِ یعنی برشما باد که سخن راست گویید دیگر
چشم نگاه داشتن چنانچه خدا تعالی فرموده قُلْ لِلْمُؤْمِنِیْنَ
یَغُضُّوا مِنْ اَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوْجَهُمْ یعنی ای محمد بگو
مؤمنانرا چشم نگاه دارید وبجایی که نباید نگرستن منگرید
دیگر رسول فرموده زِنَا الْعُیُوْنِ النَّظَرُ یعنی زنای چشم
نظر کردنست بحرام دیگر گوش و چشم نگاه داشتن چنا
نچه فرموده اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ اُولٰئِکَ کَانَ عَنْهُ
مَسْئُوْلًا یعنی بدرستیکه گوش و چشم و دل را سؤال کنند
وپرسند که چرا چیزی شنیدی که رضای خدا در آن نبود
وچرا نگاه کردی بحرام وچرا بدل اندیشه بد کردی

یعنی زنان و فرزندان مؤمنان و از معاصی بپرهیزند صح

دیگر حلال خوردن چنانچه فرموده كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ
یعنی بخورید از حلال پاك و آنچه روزی دادیم شما را دیگر
رسول صلی الله علیه و آله میفرماید طَلَبُ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ یعنی
لقمه و پوشش حلال فریضه است دیگر توکل بر خدا تعالی
کردن چنانکه فرموده وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ یعنی
توکل بر خدا تعالی کنید که زنده است و مرگ بروی نیست
و کافیست همه کارها دینی و دنیاوی دیگر رضا دادن
بحکم خدا تعالی و صبر کردن چنانکه فرموده فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ
یعنی صبر کن بهرچه خدا تعالی حکم کرده و گفته و رضای او طلب
کن و دیگر شکر نعمت خدا تعالی حکم کرده چنانچه فرموده
كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكَ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ یعنی بخورید از روزی
پروردگار خود و شکر نعمت او گویید دیگر صبر کردن بر بلا
چنانچه فرموده وَاصْبِرُوا وَصَابِرُوا یعنی صبر کنید و صابر
باشید بر غم و بلا که به شما رسد از جهت خدا تعالی

وجای دیگر

وجای دیگر فرموده وَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ
یعنی صبر کن چنانکه صبر کردند پیغمبران که رسول...
میفرماید که خدا تعالی فرموده مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَلَمْ
يَشْكُرْ عَلَى نَعْمَائِي وَلَمْ يَصْبِرْ عَلَى بَلَائِي فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَائِي
یعنی هر که راضی نشود بحکم من و شکر نگوید بر نعمت من
و صبر نکند بر بلای من پس گو طلب کن پروردگاری
غیر از من بیت آنکه راضی نیست با حکم قضا یا نباشد
شاکر او اندر رضا یا گر صبرش نیست با حکم قضا گو
بجو پروردگاری جز خدا دیگر توبه کردن چنانچه
فرموده تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا یعنی توبه کنید و بخدا تعا
لی باز گردید و فرمان او بجویید چنانچه با سر گناها
ن نروید دیگر رسول ﷺ فرموده عَجِّلُوا بِالصَّلَاةِ قَبْلَ
الْفَوْتِ وَعَجِّلُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ یعنی بشتابید بنماز
پیش از آنکه فوت شود و بشتابید بتوبه پیش از آنکه مرگ

بشما آید و دیگر در کارها نیت خیر کردن دیگر رسول ۴۲
فرموده الاعمال بالنیات یعنی عملها بنیت است و اصل
اعمال نیت نیکوست دیگر در کارها و طاعتها باخلاص کردن
چنانچه فرموده وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین
له الدین یعنی نفرموده ایشان را یعنی بندگان را خدای عز
و جل مگر باخلاص پرستند دیگر فرموده است علیکم بالاخلاص
فان العبد ینجوا بالاخلاص یعنی بر شما باد کارها باخلاص
کنید بدرستیکه بنده باخلاص دستگاری یابد و نجات بیت
چنین گفت سید رسول امین که اخلاص اندر عملها
کزین بباید نجات از همه رخنها اگرچه باشد یکی مخلص پاک
هر آنکس بود مخلص
پاک دین دیگر امانت را بصاحب رسانیدن چنانچه فرموده است
ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها یعنی بدر
ستیکه خدای تعالی فرموده است شما را که برسانید و ادا کنید
امانت را بصاحب و دیگر بار درویش برفق و مواسات ساز کار

کنید

کنید چنانچه فرموده است انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین
اخویکم یعنی بدرستیکه مؤمنان برادران یکدیگرند پس صلح کنید
میان برادران و دیگر کارها بحجت کردن چنانکه خدای تعالی
فرموده قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین یعنی بگو ای محمد
که بیارید حجتها شما اگر راست گویید یعنی باید فردای قیامت
سؤال خدای تعالی را حجت بصواب داشته باشید تا از جمله
راست گویان باشید دیگر امر معروف و نهی از منکر کردن چنانچه
فرموده وامر بالمعروف وانه عن المنکر یعنی بفرمای مردمان را
بنیکوئی و باز دار از معاصی و دیگر مرگ را راست پنداشتن چنانچه
فرموده است قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم یعنی بگو ای محمد
که مرگ را راست باشید که ملک الموت موکل بشماست از کدام
سو در آید و بکدام سو برد بیت بجا آر فرمان حق ای پسر
اگر خوف داری ز نار سقر ز فرمان از خوف ایمن مشو
که ناگه در آید رسولت ز در باب هفتم در بیان چیزهای

که خدای تعالی نهی کرده است بعضی قولی و بعضی فعلی فصل اول
در بیان شرک آوردن چنانچه فرموده وَمَن یُشرِک بِاللهِ
فَقَد حَرَّمَ اللهُ عَلَیهِ یعنی هر که شرک کند بخدای تعالی
حرام کرداند بروی بهشت را جاویدان و در دوزخ باشد
و جای او در دوزخ باشد و دیگر از خون ناحق کردن چنانچه
خدای تعالی فرموده است که یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا لا تَقتُلوا النَّفسَ
الَّتی حَرَّمَ اللهُ اِلّا بِالحَقِّ یعنی انکسانی که ایمان آورده اید بخدا
و رسول قصد کشتن کسی مکنید که حرام کرده است خدا
تعالی خون او را مگر بحق دیگر زنا کردن چنانچه فرموده
وَلا تَقرَبُوا الزِّنا اِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَساءَ سَبیلاً یعنی
نزدیک مگردید بزنا که زنا فرمان بد کسیت و بیحرمتی قو
بیست شریعت محمد را صلعم دیگر از ربا خوردن چنانچه فر
موده وَذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا اِن کُنتُم مُؤمِنینَ یعنی ترک کنید از
ربا خوردن و ربا دادن و ربا ستدن و دور باشید از ربا
خوردن

خوردن دیگر از مال یکدیگر خوردن بناحق چنانکه فرموده
وَلا تَأکُلوا اَموالَکُم بَینَکُم بِالباطِلِ یعنی مخورید مالهای شما
را میان شما که ناحق و باطل بود دیگر از خمر خوردن چنانکه یاد
کردیم دیگر از فساد کردن چنانکه فرموده وَاللهُ لا یُحِبُّ الفَسادَ
یعنی خدای تعالی دوست ندارد فسادبان مشغول مباشید
که برکت از عمر و نعمت شما بر دارد دیگر از خیانت کردن چنا
نچه فرموده لا تَخونُوا اللهَ وَتَخونُوا اَماناتِکُم وَاَنتُم لا تَعلَمونَ
یعنی خیانت مکنید بخدا و رسول و نه بهیچ امانت شما و شما
میدانید که خیانت زشتست باید که دل و زبان نگاه دارید
دیگر از غیبت کردن چنانچه فرموده وَلا یَغتَب بَعضُکُم
بَعضاً یعنی مکنید غیبت بعضی از شما بعضی را که چنان
باشد که گوشت برادر مسلمان خورده باشید دیگر رسول صلعم
فرموده اَلغِیبَةُ اَشَدُّ مِنَ الزِّنا یعنی غیبت بدتر است از زنا
دیگر از ایذای پدر و مادر کردن چنانچه یاد خواهیم کرد دیگر

اسراف کردن چنانچه فرموده وَاِنَّ الْمُسْرِفِیْنَ هُمْ اَصْحَابُ النَّارِ
یعنی اسراف مکنید بخوردن وجمع کردن وبنهادن مال که
مسرفانرا جای آتش بود دیگر گمان بد بردن در حق مسلمانان
چنانچه فرموده اِجْتَنِبُوْا کَثِیْرًا مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ کَبِیْرٌ
یعنی پرهیز کنید از گمان بد بردن بدرستیکه در گمان بد گناه بسیار
وبهتان عظیم باشد دیگر از افسوس داشتن بر مسلمانان
یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا لَا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسٰی اَنْ یَکُوْنُوْا
خَیْرًا مِنْهُمْ یعنی انکسانیکه ایمان آورده اید بخدا ورسول
پرهیز کنید از افسوس داشتن بر کسی که ندانی حال او را
که شاید از تو بهتر باشد دیگر از خواندن مردمان بلقب
زشت چنانچه فرموده وَلَا تَنَابَزُوْا بِالْاَلْقَابِ یعنی مسلما
نانرا بلقب ونام زشت مخوانید ونام بد کسی منهید که فسق
بود وفسق بدنامی تمام بود دیگر متابعت هوای نفس کردن
چنانکه فرموده وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی یعنی هر که باز دارد

نفس را از هوای

نفس را از هوا وهوای نفس کار نکند جای او بهشت
بود دیگر رسول ع م فرموده ومعنی حدیث بفارسی اینست
که هر که اندوهگین نشود بمرگ عالمی بدرستیکه منافق
باشد که هیچ مصیبت بزرگتر از مصیبت مرگ علما نیست
که چون عالمی وفات کند آسمان وساکنان او هفتاد روز
بر وی بگریند وزاری کنند وهر که اندوهگین شود بمرگ عالمی
بنویسد خدایتعالی در دیوان او ثواب هزار عالم وثواب
هزار شهید دیگر رسول ع م میفرماید مَنْ حَقَّرَ طَالِبَ
الْعِلْمِ فَقَدْ حَقَّرَنِیْ وَمَنْ حَقَّرَنِیْ فَلَهُ النَّارُ یعنی هر که خوار
کند طلب کننده علم را بدرستی که چنان بود که خوار داشته
باشد مرا وهر که خوار داشته مرا جای او در آتش بود دیگر
رسول ع م فرمود مَنْ حَقَّرَ طَالِبَ الْعِلْمِ فَهُوَ مُنَافِقٌ مَلْعُوْنٌ
فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ یعنی هر که حرمت ندارد علما را بدرستیکه
او منافق وملعون بود در دنیا وآخرت بیت ای بود وجود تو

زيكقطره مني هان تانكني باعلما كبر و مني زيرا كه چنين كفت

رسول مدينه مَنْ اَكْرَمَ عالِمًا فَقَدْ اَكْرَمَني ديكر رسول ٢٢

فرموده عُلَماءُ اُمَّتي كَاَنْبِياءِ بَني اِسْرائيل يعني علماء امت

مَنْ چون پيغمبران بني اسرائيل باشند ديكر رسول ٢٢ فرموده

اَحَبَّ اَنْ يَنْظُرَ اِلى عُتَقاءِ اللهِ مِنَ النّارِ فَلْيَنْظُرْ اِلَى الْعُلَماءِ

وَالْمُتَعَلِّمينَ يعني هر كه دوست ميدارد كه نظر كند آزادكان

خدايرا از آتش دوزخ پس كو نظر كن بر علماء و متعلم ديكر

رسول ٢٢ ميفرمايد مَنْ خَدَمَ عالِمًا سَبْعَةَ اَيّامٍ فَقَدْ خَدَمَ

اللهَ سَبْعَةَ آلافِ سَنَةٍ وَاَعْطاهُ اللهُ تَعالى بِكُلِّ يَوْمٍ ثَوابَ

اَلْفِ شَهيدٍ يعني هر كه خدمت كند عالمي را هفت روز چنان

بود كه خدمت كرده باشد خدايرا هفت هزار سال و بدهد

او را خدا تعالى براي هر روزي ثواب هزار شهيد ديكر

رسول ٢٢ فرموده مَنْ اَكْرَمَ عالِمًا اَوْ مُتَعَلِّمًا فَكَاَنَّما اَكْرَمَ

سَبْعينَ نَبِيًّا يعني هر كه بزرك و كرامي دارد عالمي را يا

متعلمي

مُتَعَلِّمي را چنان باشد كه هفتاد پيغمبر اكرامي داشته باشد ديكر

رسول ٢٢ فرموده فَضْلُ الْعالِمِ عَلَى الْعابِدِ كَفَضْلي عَلى اَدْناكُمْ

يعني فضل و افزوني عالم و عابد چون فضل و افزوني منست

بر فروترين شما ديكر رسول ٢٢ ميفرمايد فَضْلُ الْعالِمِ عَلَى الْعا

بِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلى سائِرِ الْكَواكِبِ يعني فضل

دانا بر عبادت كننده چون ماه شب چهارده بود بر ديكر ستا

ركان ديكر رسول ٢٢ فرموده بَيْنَ الْعالِمِ وَالْعابِدِ مِائَةُ

دَرَجَةٍ بَيْنَ دَرَجَتَيْنِ حُضْرُ الْجَوادِ الْمُضَمَّرِ سَبْعينَ سَنَةٍ

يعني ميان عالم و عبادة كننده صد درجه است كه از درجه

تا درجه ديكر چندان مسافت بود كه اسب نيك دوهفتا

د سال برود اينقدر فضل بود عالم را بر عابد بيت صا

دلي بمدرسه آمد ز خانقاه بشكست عهد صحبت اهل

طريق را كفتم ميان عالم و عابد چه فرق بود تا اختيار

كردي از آن اين طريق را كفت آن كليم خويش بدر

ميبرد زموج وبر جهد ميكند كه بكبر ومغريق را ديكر رسول عم
فرموده أفضل العالم على العابد كفضلي على امتي يعني فضل
دانا بر عبادة كننده چون فضل منست بر امت من ديكر رسول عم
فرموده سئلت جبرئيل ع اي جهاد افضل لامتي قال طلب العلم
قلت ثم بعد ذلك قال النظر الى العلماء قلت ثم بعد ذلك
قال زيارة العالم يعني سؤال كردم از جبرئيل عليه السلام
كه كدام جهاد فاضلترست امت مرا كفت طلب كردن علم
كفتم بعد ازان كفت نظر كردن بعلما كفتم بعد ازان كفت زيارت
علما ديكر رسول عم العالم الواحد اكرم عند الله من الف
شهيد يعني يكشخص عالم بزركتر وكرامي تراست نزديك
خدايتعالى از هزار شهيد ديكر رسول عم فرموده سئلت
عن جبرئيل ع وقلت العلماء اكرم عند الله ام شهيد
قال العالم الواحد اكرم على الله من الف شهيد فان
اقتداء العلماء بالانبياء والاقتداء الشهداء بالعلماء

يعني

بزركترند

يعني سؤال كردم وپرسيدم از جبرئيل عليه السلام وكفتم
علماء نزديك خدايتعالى يا شهيد كفت يك عالم بزركتراست
پيش خدايتعالى از هزار شهيد از انكه اقتداء علما بانبياست
واقتداء شهيدا بعلماست ديكر رسول عم ميفرمايد ومعني حديث
بفارسي اينست كه طلب كننده علم پيش خدايتعالى فاضلتراست
از مجاهدان وحاجيان وازاد كنندكان وعمره ومعتكفان و
ومجاوران وامرزش خواهند از براي او درختان ودرياها
وابرها وستاركان وهر چيز كه افتاب برو تابد ديكر رسول عم
فرموده الهوا ابغض اله عبد في الارض يعني كفت بدترين
خلق آن قوم باشند كه در زمين هواي نفس ميپرستند
ديكر ايمن بودن از خدايتعالى چنانچه فرموده لا يأمن مكر الله
الا القوم الخاسرون يعني ايمن نباشيد از عذاب خدايتعا
لى مكر قوم خاسرون وخاسرون كافرون باشند ديكر از
رحمت خداي نوميد بودن چنانچه فرموده لا ييأس من روح الله

إلّا القوم الكافرون دیگر از پیروی شیطان کردن چنانچه فرموده
ولا تتّبعوا خطوات الشیطان إنّه لكم عدوّ مبین یعنی متابعت
شیطان مکنید و بخدای تعالی عاصی مشوید که شیطان دشمن
شماست هویدا دیگر از گواهی بدروغ چنانچه فرموده ومن
یکتمها فإنّه آثم قلبه یعنی هر که بپوشاند گواهی را بدرستیکه
بزه کار و عاصی شود و چنان بود که گواهی بدروغ داده باشد
و هر که گواهی بدروغ دهد با بت پرست برابر باشد بحکم حدیث
پیغمبر صلی علیه و آله شاهد الزور کعابد الوثن یعنی شخصی
که گواهی دروغ دهد چون پرستنده بت بود و جای دیگر
رسول م فرموده لا یشهد الزور إلّا المنافق یعنی هر که گواهی
بدروغ دهد نیست مگر منافق پس پرهیز واجب بود
از گواهی بدروغ دادن دیگر از دروغ گفتن چنانکه فرموده
که ویل یومئذ للمکذّبین یعنی قعر دوزخ روز قیامت جای
دروغگویانست دیگر رسول م فرموده الکاذب عدوّ الله
یعنی

یعنی دروغگوی دشمن خدای تعالی است و جای دیگر رسول م
فرموده لا کبیرة الکذب إلّا الشرک یعنی نیست گناهی بزرگتر هیج
از دروغ مگر بخدای آوردن بت شرک چه از شرک بگذشت
بدتر گناه میان کبایر دروغست تباه مکن دان زبانت بگرد
دروغ که باشد رخت در دوگیتی سیاه فصل دویم
در بیان ظالمان بدانکه خدای تعالی غافل از عمل ظالمان نیست
چنانچه فرموده ولا تحسبنّ الله غافلاً عمّا یعمل الظالمون
یعنی گمان مبرید که خدای تعالی غافلست از آنچه عمل میکنند
ظالمان و نیز خدای تعالی بر ظالمون لعنت کرده است
یعنی از رحمت حق دور باشند و فردای قیامت ظالما
نرا بزشترین صورتی برانگیزانند دیگر رسول م فرموده که
إنّما یحشر الظالمون یوم القیمة علی صورة الذئب
یعنی بدرستیکه ظالمانرا برانگیزانند در روز قیامت بصورت
دب که خرس باشد من سلّم ظالماً باختیاره اطفأ نور الإیمان

عَنْهُ لَا يَرْجِعُ اَرْبَعِينَ يَوْمًا یعنی هر که سلام کند ظالم را
با ضیا در بر و در نور ایمان از و بدو باز نگردد تا چهل روز
وَنَسْلِ ظالم زود منقطع شود بیت از ظلم شد معاویه را
نسل منقطع و از عدل ماند نام علی زنده در جهان
دیگر رسول ص فرمود يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ اَشَدُّ مِنْ
يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ یعنی روزی که مظلوم داد خود
از ظالم ستاند سخت تر باشد از روزی که ظالم بر مظلوم
ظلم کرده بود و در روایت آمده است که اگر شخصی را در روز
قیامت ثواب هفتاد پیغمبر باشد و او را خصمی بود
نیم دانه یعنی حبه باز دارند و در بهشت راه ندهند
تا خصم را خشنود کردانند دیگر رسول ص فرموده که
الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ یعنی ظالم روز قیامت چون تاریکیها
بود امیر المؤمنین علی ع فرموده ظُلْمُ الظَّالِمِ يَقُودُهُ اِلَى
الْهَلَاكِ یعنی ظلم ظالم بکشد او را بهلاکت یعنی در دوزخ

قال

قَالَ امیر المؤمنین علی علیه السلام مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ یعنی
هر که تکبر کند بر مردمان خوار شود بیت چون یقین در فنا
می باید بکود پس مکن با هیچکس تو ظلم و زور زندکانی
اینچنان کن در جهان کز تو آزرده نکردد هیچ مور امیر المؤمنین
علی علیه السلام فرموده يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ اَشَدُّ مِنْ
يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ یعنی روزی که ظالم را بروی عدل
کنند سخت تر و بدتر بود از روزی که ظالم بر و ستم کرده
باشد بر مظلوم دیگر رسول ص فرموده اَكْثَرُ اَهْلِ النَّارِ
الْمُتَكَبِّرُونَ یعنی بیشتر اهل دوزخ متکبرون باشند پس
تحقیق و یقین باید دانست که هیچ گناهی بتر از ظلم نیست
و بدنامی تمام دارد بعد از مرگ هرگز کسی با او نیکویی نکند
بیت دوران ملک ظالم و فرمان قاطعش چندان بود روان
که برآید روان او هر ناکسی که خانه مردم خراب کرد آباد بعد
از آن نبود خاندان او باب هشتم در بیان آداب عالم و متعلم

و متعلّم با عالم و فرزند با پدر و مادر و این مبنی بر سه فصل بود فصل اوّل
در بیان عالم اوّل باید که بردبار بود و نیکو خوی باشد و نشست
و خواست او بوقار و حرمت و آهستگی سر در پیش دارد نه بر
سبیل تکبّر لیکن بر سبیل هیبت و حرمت و بر هیچکس از خلق
خدا تکبّر نکند مگر بر ظالمان و کسی که اهل تکبّر باشد دیگر
رسول ؐ فرموده اَلتَّكَبُّرُ مَعَ المُتَكَبِّرِ صَدَقَةٌ یعنی تکبّر کردن با کسی
که تکبّر کند صدقه دانست دیگر رسول ؐ فرموده اَلتَّكَبُّرُ
لِاَهْلِ التَّكَبُّرِ عِبَادَةٌ یعنی تکبّر کردن با اهل تکبّر عبادتست و
بازی عادت نکند که هیبت او از دل شاگردان برود و با شا
گردان با رفق زندگانی کند و چون شاگردی از وی سؤال کند
یا کسی دیگر با وی درشتی نکند و جواب بصواب بگوید و اگر
در سؤال وی خلل بود اصلاح آورد و با وی خشم نکند
و اگر جواب آن نداند ننگ ندارد از آنکه گوید ندانم و شاگرد
را باز دارد از علمی که وی را سودمند نبود و وی را بر علمی دارد و مشغول
گرداند

گرداند سودمند بود که آن علم و تقوی که ظاهر و باطن ایشان را
از ناشایست باز دارد و ایشان را از دنیا با آخرت خواند و از
جهل با علم خواند و از فساد با صلاح خواند امّا بعلمی کار کند
که پیغمبر و فرشتگانند و از رسول ؐ روایتست که دوست
ترین بندگان بحضرت حقّ تعالی بعد از پیغمبران عالمان
و شهیدان و معلّمانند و بعد از مسجد هیچ جای در روی
زمین فاضلتر از مکتب خانهٔ کودکان نیست که انجا قرآن
خوانند و اموزند بیت بیاموز ای عالم با صفا تو شاگرد
را علم و زهد و سخا بعملی بخوانی که در آخرت بیابد بهشت
نعیم از خدا فصل دوّم در بیان متعلّم با عالم آداب شاگرد آنست
که استاد را بنام نخوانند و چون او را ببینند سلام کنند و بپای
ایستند نه در حضور و نه در غیبت ننشینند و در پیش او
نخندند و در وقت سخن گفتن کمتر گویند و مسئلة نپرسند
تا از پیش دستوری نخواهند جواب ندهند و اعراض

نکند و نگوید که خلاف این بهتر است و در پیش وی با هیچکس راز
نگوید و چشم در پیش دارد و اگر استاد گوید چشم بروی دارد
و از هر جانبی نگاه نکند و بحرمت بنشیند و چون استاد را
ملال گیرد به پرسیدن و خواندن درس باقی کند و چون برپای
خیزد نعلین را بگرداند و در راه سؤال نکند و اگر پدر و مادر
و استاد یکبار کار فرمایند کار استاد را مقدم دارد زیرا که بهترین پدرا
نست بحکم حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله که أفضل الآباء أب
العلم یعنی فاضلترین و بزرگترین پدران پدر علم است و
جای دیگر میفرماید الآباء ثلث أب ولدك وأب زوجك
وأب علمك وخير الآباء علمك و در حق معلمان رسول ص
فرموده اللهم اغفر للمعلمين وطال أعمارهم وبارك لهم في كسبهم
و نیز فرموده اللهم أغن العلماء وانفر المعلمين و امیر المؤمنین
علی علیه السلام فرموده که حق ادیبان و معلمان را هیچکس
نتواند گذاردن الا خدا تعالی عن النبي صلى الله عليه وآله قال ا

افضلکم

أفضلكم من معلم القرآن و جای دیگر فرموده أكرموا الاستاد ولو
كان فاسقا یعنی بزرگ خوانید استاد را و اگرچه فاسق باشد و ا
ستاد خود را حقیر ندارد که رسول ص فرموده من حقر استاده نسيه
ما قرأه یعنی هر که استاد را عزت ندارد فراموش کند آنچه خوانده
باشد پیش او و باید که استاد را بمال و تن خدمت کند و چون
بدر خانه استاد رود آواز نکند و منتظر باشد تا بیرون آید که
طریق ادب و مروت اینست و چون استاد کاری فرماید بجان
و دل و ارادت تمام بدون قیام نماید و بتواضع تمام استاد را گرامی
دارد و بزرگ داند که رسول ص فرموده أبناء الكرام إذا تعلموا توا
ضعوا وأبناء اللئام إذا تعلموا تكبروا یعنی بزرگزادگان و حلا
لزادگان چون علم بیاموزند تواضع و فروتنی نمایند با همه کس
خصوصا با استاد خود و فرومایگان و حرامزادگان چون علم بیا
موزند تکبر کنند و در پیش استاد چون بندگان خدمت کنند
زیرا که رسول ص فرموده من علم عبدا آية من كتاب الله تعالى

فهو مولاه یعنی هر که بیاموزد بنده یك آیه از کتاب الله تعالی
پس او خواجه و حاکم او شود و امیر المومنین علی علیه السلام
فرموده من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا یعنی هر که بیاموزاند
یکحرف گرداند مرا بنده خود پس خدمت کردن استاد واجب
و لازم باشد بیت حق استادی بود فاضلتر از حق پدر این
چنین آمد در اخبار کزین خیر البشر گر نداری حرمت استاد
میدان تو یقین کو فراموشت شود تو آنچه خواندی ای پسر فصل
سیم در بیان آداب فرزند با پدر و مادر بدانکه آداب فرزند با
پدر و مادر آنست که هرچه گویند نیکو بشنود و بدان قیام نماید
زیرا که خدای تعالی فرموده ان اشکر لی و لوالدیك یعنی شکر گویید
مرا که خداوندم و پدر و مادر را و خدمت ایشان بجای آورید
و با ایشان سخن بتواضع و نرم گویید چنانکه خدای تعالی فرموده
و لا تقل لهما اف و قل لهما قولا کریما یعنی در روی مادر ولا تنهرهما
و پدر اف مگویید و بعضی گفته اند که سخن سخت باشد
در روی

در روی ایشان و عاق شود بقول رسول م روی بهشت نبیند
و خدای تعالی در ماه رمضان و شب قدر و شب برات همه امت محمد
را بیامرزد مگر هفت گروه را یکی از ایشان عاق والدین است
که خدای تعالی او را نمی آمرزد و بانگ بر ایشان مزنید و با ایشان
سخن بتواضع و نرم گویید چنانکه گناهکار گوید و آواز شما بلندتر
از آواز ایشان نباشد و چون آواز دهند بزودی لبیك گویید
و رضاداری ایشان کنید که رضاداری ایشان برضای خدای تعالی
پیوسته است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است رضی الله فی
رضی الوالدین یعنی رضای خدای تعالی در رضای پدر و مادر است
بیت گر تو میخواهی رضای کردگار در رضای والدین را گوش
دار گر دل ایشان ز تو خشنود شد گردی اندر آخرت تو رستگار
باب نهم در بیان اکرام ضیف و جار و ثواب صدقه و این باب
مبنی بر سه فصل بود فصل اول در بیان اکرام ضیف بدانکه مهمان را
بزرگ و گرامی باید داشتن دیگر رسول م فرموده اکرم ضیفه

فهو معي ومعي ابراهيم في الجنة يعني هر كه گرامي دارد مهمان را او با من و
ابراهيم باشد در بهشت دیگر رسول ع فرموده الضيف دليل الجنة
يعني مهمان دليل بهشت باشد دیگر رسول ع فرموده الضيف
اذا نزل نزل برزقه واذا خرج خرج بذنوب اهله يعني مهمان
فرود اید با وي بود روزي او وچون بيرون رود از ان مقام
بيرون برد گناه اهل انخانه را دیگر رسول ع فرموده من لم يكرم ضيفه
فليس مني يعني هر كه ندارد گرامي مهمان را از دين من نباشد دیگر
رسول ع فرموده البشاشة في وجه الضيف احب الى الله من
عبادة نبي يعني خوشحال وخندان در روي مهمان بودن
بهتر است پيش خدا تعالى از طاعت نبي دیگر رسول ع فرموده
اكرموا الضيف ولو كان كافرا يعني گرامي وبزرگ داريد مهمان را
اگرچه كافر باشد بيت اگر كافري گشت مهمان تو بر پيش اورش
خواني از نان تو مگر كافر است او ز اخلاق ما ببخشيد جانش
چون جان تو ونيز مهمان غريبست وغريبان را عزيز وگرامي ميبايد

داشت

داشت دیگر رسول ع فرموده اكرموا غربائكم فاني كنت من الكبر
غريبا يعني گرامي داريد شما غريبان را زيرا كه من در بزرگي بغريبي
افتاده ام بيت گرامي بدار اي مرد غريب ز خلق وز احسان
كنيدش نصيب كه اندر بزرگي رسول خدا ز مكه به يثرب
فتاده غريب فصل دويم در بيان اكرام همسايه بدانكه همسايه را
عزيز ومكرم بايد داشت ونبايد رنجانيد دیگر رسول ع فرموده
من اكرم جاره وجبت له الجنة ومن اذى جاره فعليه لعنة
الله والناس اجمعين يعني هر كه گرامي دارد همسايه خود را
بهشت ماواي وي باشد وهر كه ايذا رساند همسايه خود را
بر وي باشد لعنت خدا وفرشتگان وهمه مردمان دیگر رسول ع
فرموده اكرم جاره فكانما اكرم سبعين نبيا يعني هر كه گرامي
دارد همسايه خود را همچنان باشد كه گرامي داشته باشد هفتاد
پيغمبر را دیگر رسول ع فرموده من اذى جاره بغير حق حرم الله
عليه الجنة وماويه النار يعني هر كه برنجاند همسايه خود را

حرام کرداند خدایتعالی بروی بهشت را وجای او آتش باشد
قال النبي صلى الله عليه وآله المؤمن من أمن جاره بوائقه يعني
مؤمن آنکس باشد که ایمن باشد همسایه از رنج او بیت
گرامی بدار ای همسایرا که تا یابی از حق جنانرا که هر کو کند رنج ایزاء جار
بر او لعنت حق بود بی شمار فصل سوم در بیان صواب صدقه و فضل
اهل سخا بدانکه در صدقه دادن صواب بیشمار است پیش خدایتعالی
چنانچه میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یعنی هر که نیکی
بجا آورد از برای او ده نیکی بجای او در دیوان بنویسیم دیگر میفرماید مثل الذين
ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل
في كل سنبلة مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء یعنی آنکسانیکه
نفقه میکنند مال خود را در راه خدایتعالی مثل آنست که یک حبه را
زراعت کند و هفت خوشه بروید و در هر خوشه صد حبه بود
و خدایتعالی مضاعف کند هر کرا که خواهد یعنی صد را هزار کرداند دیگر
میفرماید ما عندكم ينفد وما عند الله باق یعنی آنچه نزدیک
شمابود

شما بود فانیست وانچه نزدیک خدا است باقی دیگر رسول م فرموده
ان الصدقة السر تطفي غضب الرب یعنی صدقه دادن
پنهان بنشاند خشم پروردگار دیگر رسول م فرموده داووا مرضاكم
بالصدقة یعنی دوا کنید بیماران را شما بدادن صدقه وصدقه باید
داد اگر چه اندک باشد که نزدیک خدایتعالی بسیار است دیگر
رسول م میفرماید الصدقة ترد البلاء یعنی صدقه دادن
باز کرداند بلا را بیت گر توقع میخواهی که بر کردد بلا بهترین خیرات
شد رد بلا دیگر رسول م فرموده الصدقة تطفي الخطيئة كما
تطفي الماء النار دیگر رسول م فرموده الصدقة يمنع السوء
یعنی صدقه باز دارد رنجها و بلاها را دیگر رسول م فرموده
است البخيل لا يدخل الجنة والسخي لا يدخل النار یعنی بخیل در
بهشت نرود و مرد سخی در دنیا و آخرت در بهشت است
دیگر رسول م فرموده كافر سخي ارجى من الجنة من مسلم بخيل
یعنی کافر سخی امیدوار تراست به بهشت از مسلمان بخیل دیگر

رسول م فرموده السَّخِيُّ فِي جِوَارِ اللهِ وَاَنَا رَفِيقُهُ وَالْبَخِيلُ فِي النَّارِ
وَرَفِيقُهُ اِبْلِيسُ یعنی سخی در جوار خدا باشد ومن رفیق او باشم
وبخیل در آتش باشد و رفیق او ابلیس بود دیکر رسول م فرموده
السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللهِ وَقَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ وَالْجَا
هِلُ سَخِيٌّ اِلَى اللهِ اَحَبُّ مِنْ عَابِدٍ بَخِيلٍ صَدَقَ رسول الله م یعنی
سخی نزدیك بخدا و نزدیك ببهشت و نزدیکست بمردمان و دور
از آتش و نادان با سخاوت نزدیکتر بود بخدا تعالی از عبادت
کننده بخیل دیکر رسول م فرموده اَلْجَنَّةُ دَارُ الْاَسْخِيَاءِ یعنی بهشت
سرای سخاوت کنند کانست بیت هست جنت جای آنکس
کو سخیست زانکه هر کو بخل ورزد دوزخیست مرد بخشنده
رحیم مهربان رحمت حق لازم مرد سخیست خاتمه در بیان
معاصی اندام و دل و عمل خالص و کسی که دوستی را شاید بدانکه
نصف دین طاعتست و نصفی از کناه دور بودن هر کس
طاعت بجای نتواند آورد اما از جمله کناهها دست کوتاه

داشتن

وقریب من الجنة

داشتن صدیقی دیکر آنکه تمام اندام و اعضای تو در عرصات
قیامت بر تو کواهی خواهند داد و ترا بر سر خلایق فضیحت
و رسوا خواهند کرد چنانکه خدا تعالی میفرماید يَوْمَ تَشْهَدُ
عَلَيْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَاَيْدِيهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی از روز
عظیم که زبان ایشان و دست و پای ایشان کواهی دهند بهر چه
کرده باشند پس جمله تن خویش را نکاه دار خاصه هفت
اندام را چشم و کوش و پای و شکم و دست و فرج اما چشم را
برای آن آفریده است تا چون براه روی پیش نکاه نکنی و چشم
از پشت پای بر نداری و هر چه ترا بدان حاجت افتد بینی
و تا ملکوت آسمان عبرت کیری و عجایب و صنع پادشاهی به
بینی چنانکه خدا تعالی میفرماید فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِي الْاَبْصَارِ یعنی
عبرت کیرید خداوندان بینش و جای دیکر میفرماید فَانْظُرُوا
اِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللهِ یعنی بنکرید باثار رحمت خدا تعالی و هر چه
جایز نیست چشم را نکاه داری تا فردای قیامت در نماند اما

گوش را از برای آن آفریده است تا سخن خدا و رسول ع و علما و او
لیاء شنوی و عملی خالص کنی که از آن زاد آخرت بسازی و
سعادت ابدی برسی و در این بشارت داخل باشی که حق
تعالی میفرماید فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ
أَحْسَنَهُ یعنی یا محمد بشارت ده آنان را که میشنوند و نیکوتر را
تبعیت میکنند و هرچه غیر از این بود گوش را نگاه داری خاصه
از سخن بد و فحش و بیهوده و غیبت که شنود چون گوینده بود
و رسول ع فرموده السَّامِعُ لِلْغِيبَةِ أَحَدُ الْمُغْتَابِينَ یعنی شنونده
غیبت یکی از غیبت کننده گانست بیت مکن غیبت و گوش
کم کن بدان که غیبت بود پیشهٔ گمرهان چو سگ نیستی
فعل او هم مکن میالای کامت بخون کسان اما زبان برای
آن آفریده است که ذکر خدا تعالی گویی و قرآن خوانی و علم
بیاموزی و راه نمودن که بخلق بیاموزی چنانکه فرموده
فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ یعنی
یاد کنید

یاد کنید مرا تا شما را یاد کنم و رسول ع میفرماید أَفْضَلُ الذِّكْرِ
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰه و هرچه جز اینست که زبان را نگاه داری که خاصه
بدروغ تا مشهور نشوی و هیچکس بر قول تو اعتماد نکند و
غیبت نکنی که غیبت از زنا بدتر است که زنا بتوبه برخیزد و از
جدل و خصومت کردن و بر خویشتن ثنا گفتن و از مزاح
و تمسخر زبان را نگاه داری و وعده را خلاف نکنی بلکه تا توانی
هم وعده را خلاف مکن که خلاف کردن وعده نفاق است
دیگر رسول ع فرموده عَلَامَةُ الْمُنَافِقِ ثَلٰثٌ إِذَا حَدَّثَ
كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ خَلَفَ وَإِذَا ائْتُمِنَ خَانَ یعنی نشان منافق
سه است چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلاف
کند و چون امانت بوی دهند خیانت کند بیت
هر آنکس که گوید سخنها دروغ نباشد دگر وعده اش را فروغ
امانت خیانت کند زنگ او بناحق بود بی خلاف و دروغ
اما شکم را از حرام نخوری و شبهت نگاه داری و از حلال

اندک خوری و چون معده پر شود دل سیاه شود و حفظ تباه
شود و اندامها از عبادت گران شود و شهوتها که لشکر شیطا
نست قوی شود و سیر خوردن از حلال کلید همه پلیدیهاست
پس اگر از حرام بود چگونه بود و طلب حلال فریضه است بر همه
مسلمانان و عبادت با خورش حرام تباه بود که نان میسر که حلال
نایافتست و بجای خام خلق و نان بی نان خورش قناعت کنی از
حلال در نمانی و یقین بدان که هر گوشت که از لقمهٔ حرام بر
تن تو بیفزاید سزاوارتر است دیگر رسول صلعم فرموده کُلُّ لَحمٍ
مِنَ الحَرامِ فِی النّارِ اَولیٰ یعنی هر گوشتی که از حرام بیفزاید با
تش دوزخ اولیتر و سزاوارتر بود بیت هیچ افزائی
عبادت از حرام در تن و در خانه و در کار و کام گوشتی
کافر و در بردن از حرام بپیشکش در آتش او باشد مقام
اما دست را نگاه داری از زدن مسلمانان و از حرام گرفتن
و در ودیعت و امانت خیانت نکردن و بقلم ناحق چیزی ننوشتن

کز زبان

کز زبان بود بلکه زیانتر بود که نوشته بماند و گفته برود و چنان
نکنی که مسلمانان از دست تو و زبان تو در زحمت باشند که
رسول صلعم فرموده اَلمُسلِمُ مَن سَلِمَ المُسلِمونَ مِن یَدِهِ وَلِسانِه
یعنی مسلمان آنکس است که بسلامت باشند مسلمانان از دست و زبان
او بیت مسلمان کسی دان که خلق خدا ز دست و زبانش
همه ایمنند نه آنکس که در صبح و در شام خلق بدست و مماپنج
او میکنند اما فرج را نگاه داری از زنا و این وقتی توانی که
چشم از حرام نگاه داری و دل از اندیشهٔ آن نگاه داری و شکم را
از شبهت و بسیار خوردن نگاه داری که بسیار خوردن
شهوت انگیزد و شهوت اندیشه آورد و اندیشه برانگیختن
دارد پس بیخ شهوتها سیر خوردن است خاصه از شبهت و زنا
برکت عمر و مال ببرد دیگر رسول صلعم فرموده الزِّنا یُورِثُ الفَقرَ
یعنی زنا میراث آورد درویشی را و لقمان حکیم فرموده فرزند
خود را یا بُنَیَّ لا تَزنِ فَاِنَّ الطَّیرَ لَو زَنا لَتَناثَرَ ریشُه یعنی

ای فرزند من دروغ ناشروع منما و از آن اجتناب کن که اگر چنانچه
دروغی زنا کند به بال او فرو برند و اما پای را نگاه داری
که بخانهٔ ظالمی نروی و یا از پس نامحرمی فرا نشوی و پای را از برای
آن آفریده است که بجایگاه و مقام خوب روی چون زیارات
و مساجد و غیره و بخانهٔ پادشاه و وزیر و عامل و ظالم نروی الا
بضرورت که رسول ص فرموده که هر که توانگری را تواضع کند برای
توانگری دو برج از دین خود بردارد و چون توانگر ظالم باشد
بدتر باشد اما مال را از حسد و ریا و شرک و عجب و کبر پاک
داری که با این صفات عمل ترا هیچ قربی نبود بلکه مقبول نبا
شد و اخبار بسیار درین باب شده است و ترا از جملهٔ این
چیز کفایت بود که جابر انصاری رضی الله عنه گوید شنیدم
از رسول ص که با صحاب گفت شما را بیاموزم که اگر نگاه دارید
شما را سود دارد و اگر ضایع کنید شما را عذر و حجت نزد خدا تعا
لی بریده شود یا صحابهٔ من خدا تعالی را هفت فرشته است که
ایشانرا

ایشانرا بیافریده است پیش از آفرینش آسمانها و هر یکی را بدربانی
آسمان موکل کرده است چون کرام الکاتبین رقیبند بر اعمال بند
گان از صبح تا شبانگاه عمل بنده برند چون بآسمان رسد آن فرشته
که دربان آسمان اولست گوید این عمل بر روی خداوندش زنید که
من فرشتهٔ غیبتم خدای تعالی فرموده است که عمل کسی که مردمانرا
غیبت کرده باشد مگذار که از نزد تو بگذرد گروه دیگر از کرام الکا
تبین عمل بندهٔ دیگر برند که غیبت نکرده باشد و چون بآسمان دوم
رسد دربان آسمان دوم گوید که این عمل بر روی وی زنید که
مراد او ازین عمل غرض دنیا بود مرا فرموده اند که عمل او را راه ند
هم که در میان مردمان فخر آوردی پس عمل بندهٔ دیگر برند
که نور از وی تابد از صدقه و نماز و روزه چون بآسمان سیم
رسد دربان آسمان سیوم گوید که این عمل در روی وی باز ز
نید که من فرشتهٔ تکبرم وی در مجلسها تکبر کردی مرا دستو
ری نیست که عمل وی را راه دهم پس عمل بندهٔ دیگر برند چون ستاره

دد فشان از تسبیح ونماز وروزه وزکوة وحج وعمره چون باسمان
چهارم رسد دربان اسمان چهارم کوید این عمل بر روي وي
زنید که من فرشتهٔ عجبم نکذارم که عمل وي از من بکذرد که هیچ
کاري نکرده که عجب در میان او نبوده پس عمل بندهٔ دیکر برند
چون عروس آراسته چون باسمان پنجم رسد دربان آسمان
پنجم کوید که این عمل بر روي باز زنید که من فرشتهٔ حسدم که
وي حسد کردي چون کسي عمل بجاي آوردي نکذارم که عمل
وي از من بکذرد پس عمل بندهٔ دیکر برند چون شمعي روشن
از نیکویي چون باسمان ششم رسد کوید دربان اسمان ششم
کوید که این عمل بر رویي وي باز زنید که من فرشتهٔ رحمتم این
شخص هرکز بر کسي که وي را بلا ورنجي ومصیبتي بود رحمت نکردي
وشاد کامي کردي نکذارم که عمل وي از من در بکذرد پس
عمل بندهٔ دیکر برند که روشنایي او چون روشنایي آفتاب
باشد از زهد وورع وسه هزار فرشته در متابعت او روند چون
باسمان هفتم

باسمان هفتم رسند دربان اسمان هفتم کوید که این عمل بر روي
وي زنید که من فرشتهٔ ریاام باز دارم عملیرا که خالص براي
خداوندم نباشد که اندریا بود وي بعمل خویش بزرکي ونام
جستست در میان مردمان آوازه جسته است در شهرها مرا خدا
وندمن فرموده است که باز دارم هر عملیرا که خالص نباشد وخدا
یتعالی عملیرا که ریا باشد قبول نکند پس عمل بندهٔ دیکر از ا
سمان هفتم در کذرد وهمه اسمانها از نور وي روشن وهمه فرشتکان
اسمان در عقب ان روند تا از همه حجابها در کذرد وبخداي
تعالی رسانند وهمه کواهي دهند که این همه عمل صالح است خدا
یتعالی کوید که اي فرشتکان شما همه رقیب ونکاه بان بندهٔ من
بوده اید ومن مطّلع بر دل وي این عمل براي من نکرده است
بر وي باد لعنت من وهر که در زمین اند پس صحابه کفتند یا رسول
الله تو رسول خدایي وما صحابه تو چکونه عمل بجا آوریم که حضرت حق سبحانه
وتعالی قبول کند وشایستهٔ او بود رسول فرمود اي صحابهٔ من

بمن اقتدا کنید اگرچه عمر شما کوتاه هست و زبان نگاه دارید و بر
گناه خود پشیمان شوید و بر خویشتن ثنا مگویید و خویشتن را
از دیگران بدتر مدارید و کار دنیا در میان کار آخرت مکنید
و در نشستن تکبّر مکنید و غیبت مردمان مکنید و بر کسان
حسد مبرید و حرام و شُبهت مخورید و در پیش مردمان از ذم
مگویید صحابه گفتند یا رسول الله ازین خصلتها که رها یابد
رسول الله م فرمود ای صحابه بمن این آسانست بر هر که خدا
تعالی آسان گرداند پس این صفات که درین حدیثست از
عُجب و ریا و تکبّر و حسد و غیر آن بر هیچکس چنان غالب نباشد
الّا کسی اگر پادشاهی کند یا علم اموزد برای جاه و قبول عامیان
ازین صفات رسته اند پس فریضه بود که بطهارت دل مشغول
گردی تا باطن تو ازین پلیدیها پاک شود و اصل این همه پلیدیها
دوستی دنیا بود چنانچه رسول م میفرماید حُبّ الدُّنیا رأسُ کلِّ
خَطیئَةٍ یعنی دوستی دنیا سر همه خطاهاست و با این همه بدانکه دنیا

کشته زار آخرت

کشته زار آخرت است دیگر رسول م فرمود الدُّنیا مَزرعةُ الآ
خرةِ یعنی دنیا کشته زار آخرتست زاد از دنیا بر توان گرفت بیت
عمل را پسند د خداوند ما که خالص بود از عُجب و ریا هم
از کبر و از غیبت و از حسد بود صاف صافی بود با صفا
امّا چون خواهی که با کسی دوستی کنی باید که در پنج خصلت
بود اوّل عقل که در صحبت احمق هیچ چیز نبود و عاقبت وحشت
و قطیعت بود حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده
عَدُوٌّ عاقِلٌ خَیرٌ مِن صَدیقٍ جاهِلٍ یعنی دشمن عاقل بهتر
بود از دوستی نادان احمق بیت دوستی با مردم دانا
نکوست دشمن دانا به از نادان دوست دوّم باید نیکو
خوی بود که باید خوی صحبت دشوار بود و بدخوان
بود که در وقت خشم حرص بر خویشتن بر نیاید و باید
که صحبت با کسی داری که در وقت نشستن آرایش خانه
تو بود و صحبت با کسی دار که اگر دست فا کاری کنی یاور

تو باشد واکر از تو نیکی بیند بر دل نویسد واکر زشتی بیند بپو
شاند وصحبت باکسی دارد که اکر سخن کوید ترا راست کوید دوم
واکر کاری پیش تو آید خود را اسیر تو سازد واکر راحتی
پیش تو اید ایثار کند ورنج خویش برای منفعت تو اختیار
کند واکر تو را کاری بیفتد باک ندارد که کار خویش شو
ریده کند تا کار تو راست شود سیم باید که اصلاح بود وبا هیچ
مفسد وفاسق دوستی نباید کردن که از خدا نترسد از وی
ایمن نتوان بود وچون غرض وی نیز بکردد وهرکه
از خدا یتعالی ترسد بر هیچکس اضرار نکند ونیز
دیدن فاسق ومفسد کناه بود چهارم باید که
راست کو باشد که با دروغ کو صحبت داشتن راحت
نه بینی وهرچه کوید بران اعتماد نکند وچون
دروغ کو باشد بر سخن تو اعتماد نیز نکند هرچند راست
کو باشد پنجم باید که بر دنیا حریص نباشد که صحبت باکسی

که دنیادو

که دنیا دوست است زهر قاتل است که هرکه با زاهدان نشیند
دنیا بر دل او سرد شود ودر طاعت بیفزاید وهرکه با اهل
دنیا نشیند دنیا بر دل او شیرین شود ودر فساد افتد که
طبع ادمی چنین است بدیکران مانند ودیکر انکه اکر
دو ستور را بر یک اخر بندی اکر هم رنک نشوند هم خو شوند
بیت هرکه با دونون نشیند هرچه دونون دون شود
با خردمندان نشیند با خرد افزون شود کو به بندی اسب
تازی را زمانی پیش خر رنک شان هم کون نکردد
طبعشان هم کون شود بدانکه حکمت در این پنج نماز انست
که قبله پنج است عرش که قبلهٔ حملهٔ عرش است وکرسی که قبلهٔ
کروبیان است وبیت المعمور که قبلهٔ فرشتکان است وکعبه
که قبلهٔ مؤمنان است ودل مؤمن متحیر آنست چون قبله
پنج است نماز پنج فرمود عرش از نور آفرید وکرسی از در وبیت
المعمور از یاقوت وکعبه را که ابراهیم بنا کرد از پنج کوه از کوه لبنان

وکوه سینا وکوه جری وکوه قبیس وکوه صفا وسبب انبود تا چون بنده روی
باین خانه کند ونماز کذارد بکرای اینج کوه نیکی در دیوان اعمال
او بنویسند ومقابل ان بدی محو کنند در فضیلت قربانی
صحابه پرسیدند از پیغمبر ص که قربانی کردن سنت بد شماست
ابراهیم علیه السلام کفتند ثواب چه باشد کفت بهر تار موی
که بر تن قربانی باشد یک نیکی بر دیوان شما بنویسند ویک بدی
محو کنند وانکس از قبر نخیزد الا امرزیده وکناهان عفو کرده
ودر خبر است که پیغمبر ص فاطمه را علیها السلام کفت برخیز وبر سر
قربانی حاضر شو که بهر قطره خون که از قربانی فرو چکد کفارة
کناهان صد ساله تو شود وامرزش روز قیامت وچون خون
وکوشت واستخوان قربانی را بیاورند از کوه سنکین تر بود و
چنان از نیکی پر بود که اکر همه خلایق جمع شوند نیکی او را از
جای بر نتوانند کرفت رسول صلی الله علیه وآله فرمود کار
دیی نیست دوستر بخدای عز وجل از ریختن خون قربانی بروز

عید در روز قیامت کوشت وپوست وخون قربانیرا بیاورند
وبا ثواب عبادة سیصد هزار ساله عابد وزاهد برابر کنند
ثواب قربانی زیاد اید وپیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود قربا
نیهارا شما بزرک کردانید زیرا که روز قیامت بر صراط مرکبان
شما خواهد بود در خبر است که داود پیغمبر علیه السلام از حضرت
حق سبحانه وتعالی سؤال کرد وکفت الهی ثواب انکس که قربانی
کند از امت محمد ص چه باشد کفت ثوابش آنست که بدهم بهر
تار موی که بر تن او باشد هزار نیکی وهزار کناهش بسترم
وهزار درجه اش بر دارم کفت ثواب انکس که دست وپای
قربانی به بندد چه باشد کفت کذشتن بر صراط بر روی دوزخ
بروی آسان کردانم کفت انکس که شکم اورا بشکافد ثواب
چه باشد کفت چون کودش که بشکافند بیرون آید ایمن
کردانم از کرسنکی وبرهنکی وتشنکی قیامت یاد آورد بدهم
اورا بهر تار موی کوشکی در بهشت وحوری از حورون

بهشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت هر که او را توانائی باشد
و قادر بود بقربانی ثواب بسیار یابد که هر قدمی که بر گیرد تا بقو
زمین بردارند و در ترازوی بدی نهند و پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرمود هر که بیرون رود به نیت قربانی خدای تعالی او را بهر
هر قدمی که بر گیرد و بنهد ده نیکی در دیوان بنویسند و ده
بدی بسترند و چون سخن گوید در خریدنش سخن او استغفار
بود و چون بها بدهد بهر درمی هفتصد هزار گناهش
بیامرزد و چون بیاورد و بر زمین زند تا بکشد و خونش
بریزد خدای عز و جل از هر قطره خون که چکد فرشته بیافریند
تا روز قیامت برای او آمرزش خواهند و چون گوشتش بخشند
و بدهند بهر لقمه که در شکم مسلمانی رود صد ساله گناهش
بیامرزد و صد ساله عبادت در دیوان او بنویسند و بهر لقمه
چنان بود که بنده آزاد کرده باشد از فرزندان اسمعیل علیه السلام

در فضیلت عاشورا هر که روز عاشورا را روزه بدارد چنان

باشد

باشد که هزار روز روزه داشته باشد و پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرمود هر که روز عاشورا روزه دارد عبادت یکساله
در دیوان اعمال او بنویسند و گناه یکساله از دیوان او
بسترند و اگر در آن سال بمیرد شهید مرده باشد و از عبدالله بن عباس
روایتست که با پیغمبر صلعم در مدینه آمدیم روز عاشورا بود که
جهودان روزه داشتند گفت چه روز است که شما روزه دارید
گفتند آن روز است که خدای تعالی موسی را از دریا بگذرانید
و فرعون را غرق گردانید موسی علیه السلام روزه داشت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود من اولیترم از موسی بروزه
روز عاشورا مردمان را فرمود که روزه دارید گفتند یا رسول الله
زنان ما کودکان بشیر دارند و روزه نتوانند داشت گفت
کودکان نزد من آرید بیاوردند انگشت ابهام با آب دهن
تر کرد و در دهن ایشان نهاد تا بمکیدند از روز تا شب بخفتند
و از مادر شیر نخواستند حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

کفت یا رسول الله ما را خدای عز و جل فضلها داده است روز عاشورا
پیغمبر صلی الله علیه و آله کفت بلی یا عم خدا تعالی در روز عاشورا
بیافرید عرش و کرسی و لوح و قلم را و جبرئیل و میکائیل را و تمامت
فرشتکان را و آدم و حوا را در بهشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله کفت
هر که روز عاشورا بمجلس عالمی رود بدهد خدا تعالی او را ثواب
همه عالمون و همه زاهدان پس اختلاف کرده اند که این روز را عاشورا
خوانند بعضی کویند دهم محرم است و روز دهم عاشورا خوانند
و بعضی کویند در این ده روز ده پیغمبر را کرامت داد آدم را توبه
بپذیرفت و ادریس را بآسمان برد و کشتی نوح بر کوه جودی قرا
ر کرفت و بلا را از ایوب برداشت و مملکت بسلیمان داد و یونس را
از شکم ماهی برهانید و یوسف را بیعقوب رسانید و موسی را از
فرعون برهانید و کویند خدا تعالی هر روز ده بار بنظر رحمت
بر امت محمد م نظر کند اولین نظرش آن بود که کناهش بیامرزد
روزی پیغمبر ص جمعی از زنان را دید که کرد آمده بودند بماتم کفت

شما نوحه

شما نوحه کنید کفتند نه کفت زنهار که از اینها که مذکور شد
بجای بیاورید که از مسلمانی بیرون شده باشید امیر المؤ
منین علی علیه السلام کفت روا نبود زنان را که از خانه بیرون
روند و جنازه بر کیرند که در لعنت خدا و رسول باشند دیکر
رسول م عایشه را کفت هر زنی که نوحه بر مرده کند روز قیامت
هفتاد ذرع زبان او را دراز کنند و چون از قبر برخیزد سیاه رو
باشد دیکر پیغمبر م فرموده هر آن زنی که از برای تعزیت میت خود
روی یا موی بکند یا سر برهنه کند نومید باشد از رحمت خدا
ی عز و جل و از شفاعت من صدق رسول الله در خبر است
که هر زنی که از شوهر بار کیرد در هر شبانه روزی ثواب هشتاد
شهید در دیوان اعمال او بنویسند و چون فرزند بزاید و
چندان بزید که یکبار بکوید لا اله الا الله و محمد رسول
الله و علی ولی الله بر پدر و مادر او آتش دوزخ حرام
کرداند دیکر پیغمبر م فرمود که هر زنی و مردی که فرزند

کوچك را یکشربت اب دهد خدایتعالی روز قیامت از حوض
کوثر هفتاد شربت باز دهد و هر لقمه را دی قیامت پلهٔ ترازو
ایشان
ثواب گرانتر بود از کوه طور دیگر پیغمبر ع فرمود که گناه بود
بزدك که مادر و پدر فرزند کوچك را بزنند که شیرخواره بود
ایمان از ایشان برود روایتست از عبد الله ابن مسعود
رضی الله عنه که هر دو گوشم کر باد و هر دو چشمم نابینا که من
نشنودم این را از رسول خدا منقولست که وی کفت مر امیر المؤ
منین علی را علیه السلام که یا علی مر ترا خبر کنم بدان چیز که چشم
تو روشن شود و شفا باشد ترا میباید که خبر کنی مؤمنان را
از من و این حدیث روز پنجشنبه بود از پس نماز دیگر حضرت
امیر المؤمنین علی ع اندر پیش او نشسته بود کفت یا علی
چون عروس را بخانه آوردی نخست بدست خود موزه
از پای وی بیرون کن اول از پای چپ انگاه از پای راست
انگاه بکو اللهم وفقنا کما وفقت ابراهیم و سارة انگاه پاها
یئو را

بش را باب بشوی و ان اب را کرد خانه بیفشان چون چنین کردی
خدایتعالی درویشی از خانهٔ تو ببرد و خانهٔ تو را پر خیر و برکت
کرداند و خدایتعالی بر تو فرستد رحمت و ایمنی و راحت و برداد
از تو و عیال تو جذام و پیسی و دیوانکی یا علی چون عروس بخانهٔ
تو اید با وی نزدیکی نکنی نخست شب اگر خورد و اگر بزرك بود
واکر نزدیکی کنی
و اهلت اندرون شب بار کیرد اگر پسر آید بیت کو و سرود خوان
و دف زن باشد و اگر دختر باشد بیت کو و سرود خوان و ملعونه
باشد یا علی اندرون هفته که زن را اوردی پنج چیز بوی ندهی که بخورد
اول کشنیز دوم پیر که سیم کشنیز چهارم سیب ترش پنجم
نان خشك امیر المؤمنین علی ع کفت یا رسول الله از بهر چه
ندهم کفت از بهر انکه هر زنی که او را این پنج چیز دهند تا بخورد
ان زن را رحم سرد شود و فرزندش نباشد و انگاه بوریای
که اندر بیغوله خانه باشد بهتر از ان زن که او را فرزند نباشد
پس علی کفت یا رسول الله چرا سرکه ندهم کفت زیرا که چون زن

حایض شود بتمامی پاکیزه نکردد وکشتنیز دان کودك بدشواد
کردد وسبب ترش حیض را یاد کرده اند وکند دلش کور کند و
نان خشك درویش زشت کند یا علی عروس بخانه اوردی خواهی
هی که با وی نزدیکی کنی نخست دو رکعت نماز کن ودر هر رکعتی
یکبار قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس بخوان وچون
از نماز فارغ شوی بگوی اللهم بارك علینا فینا واجعلنا
میمونة مبارکة چون این نماز بکنی اگر خدای تعالی تراد روزی شب
فرزندی دهد روشنائی چشم تو باشد اندرین جهان و
اندران جهان یا علی با اهل نزدیکی مکن شب اول ماه و
میانه ماه واخر ماه مکردد اول ماه رمضان که پشیمانی خورد
که عیالت دیوانه شود یا علی نزدیکی نکنی با اهل خویش ازپس
انکه حیض آمده باشد تا انکاه که غسل کند که اگر نزدیکی کنی
پشیمان شوی زیرا که فرزندان فراخ دهان واحول باشند
یا علی سخن مگو با عیالت بوقت مجامعت که فرزند گنگ باشد یا گنگ

وبفرج ننگری

وبفرج ننگری بوقت نزدیکی کردن که فرزند کور شود ودندانش
بزرك باشد یا علی نزدیکی نکنی با روی دیگر زن که فرزندت
مخنث یا مبتدع بر آید یا علی قرآن مخوان بحال جنابت که ترسم
از اسمان آتش آید وخواننده را بسوزاند یا علی نزدیکی مکن
بر پای که خدای عز وجل بر عمل کننده لعنت کند وفرشتگان نیز
واین فعل خر است وفرزند چون بزرك شود در جامه خواب
شاشد یا علی چون نزدیکی کنی با اهل خود هر دو بیك رکو
خود را پاك مکنید که آب شما بر یکدیگر افتد ومیان شما جنك
وطلاق افتد یا علی نزدیکی مکن با اهل خود در شب عید
فطر که فرزندت شش انگشت شود یا چهار انگشت نزدیکی
مکن با اهل در زیر درخت بار آور که فرزندت جلاد وکشنده
باشد یا علی نزدیکی مکن چنانچه در میان شما حجابی نباشد و
چنان باید که جامه در شما پوشیده باشد که فرزندانت تا بوقت
مرك درویش باشند یا علی نزدیکی مکن با اهل خود میانه بانك

نماز و قامت که فرزندت حریص بود بخون ریختن مسلمانان یا علي
چون خواهي که نزدیکي کني تا طهارت نکني نزدیکي مکن که فرزندت
کور دل باشد و بخیل و اگر با طهارت باشي فرزندي که آید زاهد
و پرهیزکار باشد و ناصح یا علي نزدیکي مکن در نیمه ماه که فرزندت
زشت روي باشد یا علي نزدیکي مکن با اهل که از ماه یک روز
یا دو روز مانده باشد که فرزندت پیوسته درویش بود و معیشت
او سخت بود یا علي نزدیکي مکن با عروس با آرزوي خاهرش که
فرزندت بیدادگر باشد و هلاک قومي بدست او باشد یا علي
نزدیکي مکن با عروس که چون بسفر خواهي شدن که فرزندت
بیدادگر باشد و بدان جهان با شیاطین و دیوان در دوزخ باشد
یا علي نزدیکي مکن با اهل که کسي با شما اندر خانه باشد اگر همه
کودکي بود و بیدار باشد که فرزندت پیسي در دست بدید
آید و دروغ گوي باشد یا علي در شب دوشنبه نزدیکي کني که
فرزندت پاک دست و قرآن خوان باشد و قسمت روزي
خدایتعالي

خدایتعالي ویرا داده باشد و پسندکار باشد یا علي اگر نزدیکي کني با
اهل شب سه شنبه فرزندت پرهیزکار و مبارک باشد یا علي اگر
نزدیکي کني با اهل پنجشنبه وقت زوال فرزندت نیکوروي و پاد
شا بود و از پادشاهي دیگر آزوي بگریزد و خداي عزّ و جلّ مر او را بنعمت
دین و دنیا دهد یا علي اگر نزدیکي کني با اهل شب آدینه فرزندت
عالم باشد و مؤمنان را مواعظ و پند دهنده بود و رحیم دل و جوانمرد
بود یا علي اگر در روز آدینه نزدیکي کني پیش از نماز دیگر فرزندت
عابد بود و دروغ و غیبت نگوید یا علي نزدیکي مکن با اهل در
آخر ماه که فرزندت جادوگر باشد و این جهان را بدان جهان گزیند
یا علي اگر نزدیکي کني با اهل شب یکشنبه خداي عزّ و جلّ فرز
ندت را نگاه دارد از ابلیس و از سپاه وي و فرداي قیامت
در بهشت رفیق و همراه یحیي ابن زکریا باشد یا علي اگر نزدیکي
کني با اهل باوّل شب آدینه خاصه از پس نماز خفتن فرزندت
معروف باشد و پرهیزکار و پاک دست و از همه آفتها ایمن باشد

یا علی وصیت کردم ترا چنانکه وصیت کرد مرا جبرئیل یاد دار وصیت
مرا چنانکه من یاد گرفتم از جبرئیل عبد الله ابن مسعود گوید که گفتم
یا رسول الله این وصیت خاصهٔ امیر المؤمنین علیست ع یا
امت ترا سید عالم ع گفت این علمیست که همه را بدین حاجت
بود و پیر و جوان را ازین ناگزیر است خطاب با علی میکنم و مقصود
من امتست و هم پیغمبر م گفت با دختر خویش خیر النساء یعنی
فاطمهٔ زهرا علیها السلام در آن وقت که بخانهٔ علی میخواست
بفرستد گفت یا فاطمه پیوسته خویشتن را خوشبوی دار و همیشه
خدای را یاد کن گفت یا پدر چگونه خود را خوشبوی کردانم گفت
پیوسته با وضو باش که هیچ چیز پاکیزه تر از آب نیست یا فا
طمه پیوسته سرمه در چشم بکار دار و روغن در سر
بمال که چهل روز ابلیس و سپاهش را بر تو دست فرصت
نباشد یا فاطمه چون شوهر در تو نگرد تو سر در پیش افکن که
چون چنین کنی شوهر را از تو حشمت باشد و از تو شرم

در دل

در دل وی افتد و چون بجای دیگر نگرد تو چشم از وی بر مگیر
که اندر روی شوهر نگریستن عبادتست و چندان نیکی
در دیوان اعمال تو نویسند که سال تا سال دیگر روز بروزه
و شب بنماز باشی یا فاطمه هر جا که خواهی رفتن اذن از وی خواه
و از خدای تعالی بترس بناچار این [illegible] وصیت که ترا گفتم بکار
داری که جبرئیل ع مرا وصیت کرده است اینچنین که ترا گفتم
نیکو حفظ کن و از یاد مگذار برود تا همیشه در خیر و راحت
باشی و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

۱۲۸۱ ع